

انتشارات انصار امام مهدی (خدواند در زمین تمکینش دهد)

سفر حضرت موسیٰ علیه السلام

به مجمع البحرین

نویسنده

وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام

سید احمد الحسن علیه السلام

مختصر تعریفی از صاحب کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش، امامان و مهدیین که امرمان تسلیم آنها است.

سید احمد الحسن، وی احمد فرزند اسماعیل فرزند صالح فرزند حسین فرزند سلمان فرزند محمد فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی فرزند ابیطالب می باشد. که درود و سلام خدا بر آن ها باد.

او جانشین و فرستاده امام مهدی (محمد فرزند حسن عسکری) برای عموم مردم، یمانی موعود نزد شیعیان، و طبق عقیده اهل سنت همان مهدی ای است که رسول خدا به تولد ایشان در آخر الزمان عَلَيْهِ السَّلَام داده بودند؛ و معزی برای پیامبران خدا و فرستادگانش که پیامبر خدا حضرت عیسی و عده او را در انجیل داده است، و نجات دهنده ای که پیامبر خدا ایلیا، و عده ظهورشان را به یهودیان داده بودند.

سال ۱۹۹۹ میلادی (۱۳۷۸ ه.ش) در عراق پایتخت دولت عدل الهی همراه با دعوت بزرگ خداوند ظهور کردند و دعوتشان توسط دلایل و احتجاجاتش نزد مردم همانگونه که پیامبران و فرستادگان خداوند از قبل بر قومشان احتجاج می کردند، در کل عالم انتشار پیدا کرد. دلایل ایشان شامل: چندین متن (عین وصیت جد بزرگوارشان پیامبر اکرم، که اسم و شأن و منزلتشان در آن اشاره شده است. و همچنین ده ها متن معتبر دیگر نزد مسلمانان، مسیحیان و یهودیان) - علمی که با آن به مبارزه و مناظره بزرگان ادیان و کل طوائف برخاستند - پرچم بیعت خدا و

دعوت به حاکمیت خداوند و نیز همراه با تأیید خدای پاک و منزله در ملکوت توسط صدها رؤیای صادقانه پیامبران و اوصیایی که به آن شهادت می دهند.

و همانا با خط مبارکشان مجموعه ای از کتاب هایی که شامل بسیاری از مسایل خدانشناسی بودند را در میان مردم منتشر کردند. از آن ها می توان به: کتاب توحید، متشابهات، روشنگری از دعوات فرستادگان، سفر حضرت موسیٰ به مجمع البحرین، نبوت خاتمه، فتنه گوساله، جهاد درب بهشت، حاکمیت خدا نه حاکمیت مردم، گزیده ای از تفسیر سوره فاتحه و چندین کتاب دیگر اشاره کرد.

اما هدف دعوت ایشان، همان هدف دعوت نوح و ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ و محمد (درود خداوند بر آن ها باد) است تا همانا توحید و یگانگی در تمامی نواحی جهان انتشار پیدا کند. هدف پیامبران و فرستادگان هدف اوست و بیان تورات و انجیل و قرآن و آنچه را که در مورد آن دچار اختلاف شده اند، پر شدن زمین از عدل و داد همانگونه که از جور و ستم پر شده است، می باشد؛ تا گرسنگان را سیر کند و تنگدستان را در نیازمندی باقی نماند. تا یتیمان را پس از غم و اندوه طولانی شان شاد گرداند و زنان بیوه از آنچه که نیازهای مادی دارند، با احترام دریافت کنند. تا... تا... و تا آنچه از عدل و رحمت و راستی در شریعت است تحقق بخشد.

همانا بسیاری از مؤمنان پراکنده شده در مناطق زیادی از جهان به این دعوت مبارک و فرخنده پیوسته اند. لطفاً جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت رسمی انصار امام مهدی و اتاق گفتگوی صوتی در پالتاک مراجعه نمایید.

اهدا

به کسانی که خدا را دوست دارند
و پیش کسی رفتند که دوستش دارند

المذنب المقصر

احمد الحسن

رجب / ۱۴۳۰ هـ ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه:

الحمد لله مالك الملك، مجري الفلك، مسخر الرياح، فالق الإصباح، ديان الدين، رب العالمين، الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها وترجف الأرض وعمارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها.

اللهم صل على محمد وآل محمد، الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبها ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق. حمد وسپاس خداوند جهانیان وصلوات وسلام بر اشرف مخلوقات محمد وخاندانش ائمه ومهدیین عليهم السلام.

خدا را شکر که رهبرانی را برای هدایت ما قرار داد تا با انها طریق صحیح و حجت کامل را بشناسیم حقیقتی که خداوند ما را برای ان خلق کرده.

و فرمود: (ما جن وانسانها را برای عبادت خلق کردیم) یا اینکه برای معرفت (دانستن) خلق کردیم همانگونه که از اهل بیت عليهم السلام تفسیر شده.

واز الطاف خداوند این که برای شناخت این حجت و خلیفه خود برای ما قانونی را قرار داد تا با ان خلیفه خویش را از مدعیان دروغین تمیز بدهیم. وقانون مشار الیه از سه حلقه تشکیل شده است، اول وصیت، دوم علم، سوم دعوت به حاکمیت خداوند متعال.

نقل از ابی جارود گفت به ابی جعفر عليه السلام گفتم اگر امام قائم از اهل بیت درگذشت به چه چیز قائم بعد از او شناخته می شود؟ فرمود (باهدایت و اطراق، و اقرار ال محمد به فضل او، و از هر چیز سوال شود جواب خواهد داد)^(۱).

و نیز از امام صادق علیه السلام (اگر مدعی ادعای ان را کرد (امامت) از او از عظیمترین

اشیاء

سوال کنید که مانند ان جواب خواهد داد ^(۱).

و نقل از امام صادق علیه السلام: (خداوند در زمین حجتی قرار نمی دهد که از او سوال

شود و بگوید نمی دانم) ^(۲).

و از هشام بن حکم از ابی عبد الله علیه السلام به زندق که از ایشان سوال کرد چگونه برای ما وجود انبیاء و اوصیاء ثابت می شود..... (فرمود بعد از اینکه برای ما ثابت شد که برای ما خالق صانع و متعال وجود دارد.... تا اینکه فرمود تا اینکه زمین بدون حجت باقی نماند با او علمی می باشد تا صدق گفتهایش معلوم شود و جواز عدالت او باشد) ^(۳).

از حارث ابن مغیره نضری: به ابی عبد الله علیه السلام گفتیم صاحب این امر چگونه شناخته می شود؟ فرمود با سکینهو وقار و علم و وصیت ^(۴).

سید احمد الحسن وصی و رسول امام مهدی علیه السلام ویمانی موعود نامشان در وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده که شیخ طوسی ان را در کتاب الغیبه ذکر کرده و نیز در دیگر کتب علمای شیعه، و نیز روایات کثیری از اهل بیت علیهم السلام او را یاد کرده است، و امرش از نور خورشید روشنتر است، ولی با تاسف شدید این قوم دل هایشان سخت شده است به آنچه عمل می کردند:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ^(۵).

نه چنین نیست، بلکه آنچه مرتکب می شدند زنگار بر دل هایشان بسته است.

۱- غیبت نعمانی: ۱۷۸.

۲- کافی: ج ۱ ص ۲۲۷.

۳- کافی: ج ۱ ص ۱۸۹.

۴- بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۸.

۵- مطفین: ۱۴.

و این سید یمانی احمد الحسن علیه السلام هر آن علمی (پرچم) هدایت از علمش را علم میکند تا قلب هر صاحب بصیرتی را با آن ثابت کند، او از دریای علم، و چشمه صاف ال محمد صلی الله علیه و آله برای مانتقل می کند، - کتابی که در بین دستان شماست - کما اینکه تمام کتب ایشان اینگونه است - حجت تامه است که برای ما ظاهر می سازد که سید احمد از راسخین در علم است که خداوند آنها را اختیار کرده و به آنها علم و حکمت داده است.

این کتاب گوهری است از جواهر ال محمد صلی الله علیه و آله تجلی سر علم قرآن که با آن علما متحیر گشته اند، که در آن علمشان و کلاماتشان به شرق و غرب رفته بدون اینکه به سران یا نتیجه ی برسند سری که خداوند خواست محفوظ ماند تا کلید آن را به دست حجت خویش بر خلق دهد.

شخصیت عبد صالح، عالم، خضر یا مجمع بحرین (التقای دو دریا) بصورت معما سخت و پوشیده از نظر تمام علما باقی مانده، و بهتر آن بود که از تفسیر آن باز مانند زیرا که آنها از مفسرین یا کسانی که مخاطب آن بودند نیستند، ولی به علت های وارد تفسیر آن شدند و به این شخصیت ظلم وارد کردند، و به این کفایت نکردند بلکه بیشتر از آن کلمات آنها در تفسیر باعث شد تا این شخصیت قرآنی و حکمتش و مجرای او بیشتر مورد خفا و پوشیدگی قرار گیرد، و در دام عقول ناقص خویش و فرضیات آن قرار گرفتن، در حالی که این فرضیات به عصمت و علم انبیاء تعلق دارد و مانند هیزم شکنی در شب ماندند که نمی دانند تبر خود را به کجا بزنند...

وقاری منصف به وضع خواهد دید بیان سید احمد الحسن علیه السلام را که از قوه و جلالتی روشن است که با آن نفس آرام می گیرد و مطمئن می شود.

زیرا استدلال ایشان بر قلب و عقل بصورت مساوی خواهد نشست، و تمام مردم به هر رتبه از علم که باشند از آن بهره و نتیجه خواهند گرفت.

و به رغم عمق استدلال وی هضم عبارت آن سهل و آسان می باشد، ولی آسانی و سادگی معجزه آن است که در چهارچوب مصطلحان قرار می گیرد که به آن - سادگی ممتنع - می گویند، در عبارت و کلام سید احمد الحسن علیه السلام آن دشواری که انسان را از فهم آن فراری دهد وجود ندارد همانگونه که در کتب بعضی از مفسرین وجود دارد، و مقدمات لغوی طول داری وجود ندارد و نه خبری از فلسفه بافی و سفسطه منطقی که خواننده را بیشتر گمراه می کند تا هدایت، کلمات سید عبارت است که هدف خود را بصورت مستقیم قرار میدهد و از نزدیکترین راه، و مردم با تمام مستویات علمی آن را می فهمند، و در آن خاصیتی منفرد وجود دارد که در دیگر کتب اهل بلاغت وجود ندارد و آن همان قوه القاء عجیب است که خواننده آن را احساس می کند و آن اینکه کلام نویسنده از قلب وی و بصورت مستقیم تکلم می کند، و حس و شعور آن را دارد که در مقابل وی نشسته و با او هم کلام شده است. و ایشان محیط به تمام سوالات پیش آمده در ذهن قاری خواهد بود، و ایشان حتی قبل از اینکه نور این سوال در ذهنش روشن شود جواب خواهد داد.

و با آن قاری را به سادگی و سعادت تا رساندن به هدف همراهی خواهد کرد. و حق اینکه من تعجب می کنم از کسانی که می گویند سید احمد مانند آنچه پدران پاکش در بلاغت و فصاحت بی نظیر داشته اند نمی باشد، ولی در کلام آنان سببی

نمی بینیم غیر از اینکه انها حقیقت بلاغت را نمی دانند وانها قلبشان از حسد پر شده نور افتاب در ظهر را نمی بینند.

پس این نشانه ی دیگر از علم سید احمد الحسن علیه السلام در پیش روی شما است، بر شماست که ان را ببینید که ان نشانه و علمی است به آنچه در کلمات و معانی ان است و از نظر به ان که حکم مسبق بر رد ان دهید پرهیزید، بر شماست که با چشم قلبتان بنگرید، و از آنچه کینه و حسد در ان است دوری جوید و ان چه که فقهای اخر زمان در مورد ایشان گفته اند دوری جوید تا بعد از ان ببینید و برای شما کشف گردد که نور سید احمد الحسن علیه السلام چه نورانی است.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُمْ مَنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ^(۱).

و اگر روی گردانیدید من مزدی از شما نمی طلبم پاداش من جز بر عهده خدا نیست و مامورم که از گردن نهندگان باشم.
والحمد لله وحده وحده وحده.

سفر حضرت موسى عليه السلام به مجمع البحرين

... وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا * فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا * فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا * قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا * قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا * فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا * قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا * قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا * فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخْرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا * قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا * فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا * قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * قَالَ إِنْ سَأَلْتكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا * فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا * قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا * أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا * وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا * وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ

فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنَ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا^(۱).

و[یاد کن] هنگامی را که موسی به جوانمرد [همراه] خود گفت دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم هر چند سالها[ی سال عمرم] سیر کنم * پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [ورفت] * و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم * گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت * فت این همان بود که ما می جستیم پس جستجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند * بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم * موسی به او گفت آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی پیروی کنم * گفت تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی * و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی * گفت ان شاء الله مرا شکبیا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد * گفت اگر مرا پیروی می کنی پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم * پس رهسپار گردیدند تا وقتی که سوار کشتی شدند [وی] آن را سوراخ کرد [موسی] گفت آیا کشتی را سوراخ

کردی تا سرنشینانش را غرق کنی واقعا به کار ناروایی مبادرت ورزیدی * گفت آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی * [موسی] گفت به سبب آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر * پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند [بنده ما] او را کشت [موسی به او] گفت آیا شخص بی گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد کشتی واقعا کار ناپسندی مرتکب شدی * گفت آیا به تو نگفتم که هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی * [موسی] گفت اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراهی مکن [و] از جانب من قطعاً معذور خواهی بود * پس رفتند تا به اهل قریه ای رسیدند از مردم آنجا خوراکی خواستند و [لی آنها] از مهمان نمودن آنها خودداری کردند پس در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد و [بنده ما] آن را استوار کرد [موسی] گفت اگر می خواستی [می توانستی] برای آن مزدی بگیری * گفت این [بار دیگر وقت] جدایی میان من و توست به زودی تو را از تاویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت * اما کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند خواستم آن را معیوب کنم [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [درستی] را به زور می گرفت * و اما نوجوان پدر و مادرش [هر دو] مؤمن بودند پس ترسیدیم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشد * پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد * و اما دیوار از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود وزیر آن گنجی متعلق به آن دو بود و پدرشان [مردی] نیکوکار بود پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حد رشد برسند

و گنجینه خود را که رحمتی از جانب پروردگارت بود بیرون آورند و این [کارها] را من خودسرانه انجام ندادم این بود تاویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.

شخصیتهای سفر:

اول: عبد صالح (بنده صالح) و این شخص، موسی علیه السلام آن را چنین توصیف کرده: **لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا** و ترجمه آن این است ان چنان بدنبال این مجمع البحرين یا همان بنده صالح بگردم تا او را بیابم حتی اگر تا پایان عمرم باشد. همانا قرآن این این بنده صالح یا عبد صالح را مجمع البحرين نامیده و شرح مفصل این شخصیت توضیح داده خواهد شد.

دوم: حضرت موسی علیه السلام یکی از پیامبران اولالعزم می باشد و شخصیت اصلی ماجرا و معروف بوده و هیچ نیازی به معرفی این پیامبر خدا نیست و کل سفر به اسم او میباشد.

سوم: شخصیت سوم همان وصی حضرت موسی علیه السلام یعنی یوشع ابن نون علیه السلام که در قرآن به اسم فتی (جوانمرد) آمده است **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ** و این نامگذاری خصوصیتهایی دارد و آن شجاعت، بنیه قوی، صفتی که قرآن به یوشع داده و وی رابا فتی خوانده است و همانطور که جبرائیل علیه السلام در آسمان ندا داد که (لافتی الا علی) و حضرت علی ابن ابیطالب معروف است که چگونه آن همه فتوحات را انجام داده و دلاوران و شجاعان کفار را به زانو در آورد و این فتی (جوانمرد) یوشع است و بر کسی پوشیده نیست که سرزمین مقدس را بعد از فوت حضرت موسی علیه السلام فتح کرد و قوم بنی اسرائیل را بعد از حضرت موسی علیه السلام فرماندهی کرد. زیرا یوشع ابن نون همان وصی و جانشین موسی علیه السلام میباشد که بنی اسرائیل را بعد از حضرت

موسی هدایت کرد و با کافران آن دوران جنگید و شهرهای کفر را یکی پس از دیگری فتح نمود و دین خدا را در سرزمین مقدس انتشار داد.

ابی حمزه از ابی جعفر باقر علیه السلام نقل کرد: (کان وصی موسی بن عمران علیه السلام یوشع بن نون، وهو فتاه الذی ذکره الله فی کتابه) ^(۱).

حضرت امام باقر علیه السلام میفرماید: جانشین و وصی موسی ابن عمران علیه السلام یوشع بن نون بود و او همان جوانمردی است که خداوند آنرا در کتاب (قرآن) ذکر نمود.

و نقش یوشع علیه السلام در هنگام دیدار موسی علیه السلام با عبد صالح به پایان میرسد و او همچون نظاره گری که هیچ نقش دیگری ندارد و تنها به عنوان همراه حضرت موسی علیه السلام و ذوب شده در شخصیت حضرت موسی علیه السلام است و به همین دلیل خداوند دونفر را در قرآن ذکر کرده یعنی حضرت موسی علیه السلام و عبد صالح بدون یوشع زیرا هیچ نقشی در این سفر بعهدده ندارد.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا... فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا... فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا آتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ.. پس رهسپار گردیدند...

و اما علت و سبب آمدن یوشع با موسی علیه السلام این است که او وصی و جانشین و خلیفه بعد از مرگ حضرت موسی علیه السلام است و آمدن وی دور از حکمت نیست، تا همانند موسی علیه السلام از عبد صالح علم آموزی کند و نیامدن وی و دیدن عبد صالح بدون سبب و دور از حکمت و منطق است زیرا در این صورت فرصت تعلیم را از یوشع ضایع کرده ایم.

واین نیز منافی حکمت است. و همچنین تعلیم و تربیت و مهیا نمودن جانشین و وصی برای یک امر بزرگ ضروری است و خصوصاً شخصی مانند یوشع علیه السلام کسی که ماموریت بزرگی برای به حرکت درآوردن دین الهی بر روی زمین و همانا فتح سرزمین مقدس است و همین قدر که در زمان خودش اهمیت داشت فی ذات در به حرکت درآوردن دین الهی ابراهیمی حنیفی بصورت عام بوده است. و در بین اکثر مردم شخصی است که حرکت الهی ابراهیمی از مشرق از {اور} (شهر ناصریه عراق فعلی) شروع و در مغرب زمین یعنی سرزمین مصر و شمال افریقا پایان یافت و یوشع فرمانده قوم، اول این شروع برگشت از افریقا به جایگاه اولیه این حرکت الهی یعنی (اور) را انجام داد.

واین حرکت روشن کننده اهمیت تربیت یوشع این فرمانده الهی و منتخب شده برای این ماموریت بزرگ می باشد و به همین دلیل همراهی یوشع با حضرت موسی علیه السلام ضرورت پیدا میکند تا از آن درسهایی بیاموزد زیرا فاتح سرزمین مقدس و صاحب اولین گام برگشت دعوت الهی به جایگاه اولیه می باشد.

توجه:

اولا: حرکت اولیه ابراهیمی که بوسیله پدر انبیاء یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام از عراق شروع و با خاتمه این حرکت بوسیله حضرت علی علیه السلام و فرزندان پاک و ظاهرش باز هم در عراق پایان پذیرفت ^(۱).

۱- (شروع حرکت ابراهیمی) (شهر اور) عراق -- اردن -- فلسطین -- شمال افریقا مصر -- یوشع ابن نون. (امام مهدی و حکومت عدل الهی) -- عراق (علی علیه السلام) -- (پیامبر اسلام) عربستان -- فلسطین -- یوشع ابن نون.

تمام این مسیر شروع و پایان آن بوسیله علائم و نشانه هایی است که با سعی و تلاش و خونهایی که انبیاء و پیامبران علیهم السلام در این راه مقدس برای خدا اهدا کردند می باشد تا راه را برای حرکت دوم ابراهیمی نیز آماده نمایند و همانا ان حرکت و انقلاب حضرت مهدی علیه السلام و مهدویت کبری است .

و با اینکه نمی خواهم وارد جزئیات بشوم لیکن میگویم: آنچه در این مسیر گذشت و نقشه ها در آن پایه ریزی شد در این گام نیز باید اجرای آن تکرار شود عراقی که پدر انبیاء را از خودش طرد (حضرت ابراهیم علیه السلام و دعوتش را نپذیرفت و تنها کسانی که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آوردند ساره علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام بودند) در ابتدای دعوت) و همانا این حرکت با حضرت مهدی تکرار خواهد شد و مصر و شمال افریقا که بنی اسرائیل و دعوت ابراهیمی را در آغوش گرفت نیز با حضرت مهدی همان رفتار را خواهد کرد و انقلاب جهانی وی را در آغوش خواهد کشید و همچنین شام (سوریه) نیز رفتاری تکراری همانطور که در اول زمان داشت نیز خواهد داشت پس به همین دلیل از معصومین علیهم السلام آمده که صفوف انصار متشکل است از اخیار (خیرین) عراق و نجباء مصر و ابدال شام.

از جابر جعفر منقول است که گفت: حضرت ابو جعفر علیه السلام میفرماید: (یبایع القائم بین الرکن والمقام ثلاثمائة و نيف عدة أهل بدر فيهم النجباء من أهل مصر والأبدال من أهل الشام والأخيار من أهل العراق، فيقيم ما شاء الله أن يقيم) ^(۱).

حضرت ابو جعفر علیه السلام (محمد باقر علیه السلام) میفرماید: افرادی که با قائم بین رکن و مقام بیعت میکنند سیصد و اندی هستند که عده آنها همان عده افراد جنگ بدر

میباشند و در بین آنها نجباء مصر - ابدال شام و اخیار عراق برپامیدار آنچه را که خداوند مقدر نموده است.

و فکر نکنید این اسامی بدون هدف و بطور اتفاقی نام گذاری شده اند بلکه در درون آنها معانی هست که اخیار (خیرین) عراق با اشرار آنها مقابله میکنند و ابدال (تبدیل شدگان) از شام بدین مفهوم که در بین آنان تبدیل صورت می گیرد یعنی افرادی که مردم فکر میکنند حضرت قائم را در زمان ظهورش یاری می نمایند ولی در عمل خلاف آن را می بینند و آن افرادی که مردم فکر میکنند دشمن حضرت امام مهدی علیه السلام هستند او را یاری می دهند و برای همین مهمترین صفت انصار واقعی اهل شام ابدال است اما نجباء (افراد نجیب) مصر، افرادی هستند که از مخالفین حضرت مهدی و از مخالفین خاندان ال محمد صلی الله علیه و آله دوری می جویند و دارای نقش مهم و بزرگی در انقلاب مهدویت مبارک جهانی دارند و به غیر از این نقش مخفی تبلیغی که حضرت علی علیه السلام برای نجباء مصر بیان فرمودند.

از عبایه الماسری نقل شده که امیر المومنین علیه السلام فرمودند: قائم علیه قال علیه السلام:
(لأبنین بمصر منبراً... قلت له: یا امیر المؤمنین کأنک تخبر أنك تحیا بعد ما تموت؟ فقال: هیهات یا عبایه ذهب فی غیر مذهب یفعله رجل منی) ^(۱).

حضرت فرمود: در مصر منبری خواهم ساخت ... عبایه گفت: یا امیر المومنین گویا خبر می دهی بعد از مرگت زنده خواهی شد؟ حضرت فرمود: هیهات ای عبایه در مذهب دیگری رفتی بلکه این عمل را شخصی از خاندان من انجام میدهد. و از حضرت علی علیه السلام خبری دیگر نیز ذکر شده درباره مهدی و اصحابش:

(... ویسیر الصدیق الأكبر براية الهدی ... ثم یسیر إلى مصر فیصعد منبره فیخطب الناس ... ویقذف فی قلوب المؤمنین العلم، فلا یحتاج مؤمن إلى ما عند أخیهمن العلم، فیومئذ تأویل الآیة: **يُغْنِي اللَّهُ كُلَّ مَنْ سَعَتِهِ** (۱) (۲).

وهمانا رستگوی بزرگ با پرچم هدایت روانه خواهد شد ... پس بسوی مصر روانه میشود و از روی منبرش بالا رفته و خطبه ای برای مردم میخواند و در درون قلبهای مومنین علم را جاری میسازد و در این حال هیچ مومنی احتیاج به علم برادرش نخواهد داشت و در آن هنگام آیه زیر تفسیر و تاویل میشود که: (خداوند هر یک را از دیگری به رحمت واسع خود بی نیاز خواهد کرد).

از این روایت چنین بر میآید که که منبر حضرت مهدی علیه السلام قبل از ظهورش در مصر برپا میشود و این به وسیله نجباء مصر مهیا خواهد شد.

دوما: هارون علیه السلام وصی و جانشین حضرت موسی علیه السلام بود لیکن قبل از حضرت موسی علیه السلام فوت کرد و ماموریت هارون در زمان زندگی حضرت موسی بود نه بعد از وفاتش همانطور که متداول است و این امر مهم نقیض گفته های افراد گمراه را بیان میکند، که میگویند خلیفه و وصی فرماندهی امت را بعد از مرگ خلیفه اول بر عهده خواهد گرفت، این افراد نادان میخواهند از قرآن پیشی بگیرند و اگر قرآن را بدرستی میخواندند و در آن تفکر و تدبیر میکردند به این نتیجه می رسیدند که جانشینی هارون کجا؟ و خلافت هارون برای موسی کجا؟

ایا در زمان حیات حضرت موسی نبود و اصلا بعد از مرگ موسی علیه السلام هارون وجود نداشت زیرا هارون در زمان حیات موسی علیه السلام دار فانی را وداع گفت !!؟

۱- نساء: ۱۳۰.

۲- بحار أنوار: ج ۵۳ ص ۸۵، بشارة إسلام: ص ۷۴.

و ماموریت هارن در زمان غیبت موسی علیه السلام بود و این در قرآن بوضوح آمده لیکن برای افرادی که دارای قلبهای روشن و مدبر می باشد روشن است. و او خلیفه و جانشین و فرستاده اولیه موسی در سرزمین رسالت موسوی بود (سرزمین مصر)

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ * وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ * فَآتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ^(۱).

یاد آن هنگامی که خدا به موسی ندا کرد که اینک به رسالت ما به سوی قوم ستمکار روی آور و قوم ستمکار فرعون را بگو آیا باز هم ترس و پرهیزکار نمی شوید؟ موسی عرض کرد پروردگارا می ترسم فرعونیان سخن مرا تکذیب کنند و از کفر آنها دلتنگ شوم و عقده زبانم به هدایت آنان باز نگردد پس به هارون برادرم رسالت فرست، و بر من از این قوم گناهی است که میترسم به قتل رسانند خدا به موسی فرمود هرگز مترس و با برادرت هارون بدوید و با معجزات و آیات به سوی آنان بروید که من همه جا با شما هستم و گفتار شما را میشنوم.

و از کلام خداوند با موسی علیه السلام معلوم شد که این قبل از رسیدن به سرزمین رسالت (مصر) بوده و موسی علیه السلام از خداوند طلبید که برادرش را بفرستد و خداوند نیز این درخواست موسی را اجابت کرد همانطوریکه از آیه های قرآن استنباط میشود خداوند هارون را مانند موسی فرستاد (پس به هارون برادرم رسالت فرست).

وهارون وصی و فرستاده شده به سرزمین رسالت مصر بود قبل از اینکه موسیٰ علیه السلام به این سرزمین برسد. و در هنگام میقات حضرت موسیٰ علیه السلام نیز جانشین او در بین امتش بود. و خداوند می فرماید: **وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ** ^(۱).

(با موسیٰ سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد و موسیٰ [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت در میان قوم من جانشینم باش و [کار آنان را] اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن).

و همچنین هارون علیه السلام خلیفه و جانشین موسیٰ علیه السلام در هنگام سفر وی با یوشع بن نون برای تعلیم و آموزش پیش عبد صالح شد.



وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا

[یاد کن] هنگامی را که موسیٰ به جوانمرد [همراه] خود گفت دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم هر چند سالها [ی سال عمرم] سیر کنم.

حضرت موسیٰ علیه السلام به این سفر خیلی اهتمام می ورزید. بحدی این سفر برای موسیٰ مهم و بزرگ بود که گفت یا عبد صالح را پیدا میکنم و یا اینکه تمام عمرم را بدنبالش خواهم گشت تا زمان مرگم فرا رسد. اهتمام موسیٰ به این سفر به اندازه

ای است، که برای ما دیدار عبد صالح و اهمیت علم و معرفتی که حضرت موسی با دیدار وی حاصل میکند را مشخص میکند.

امر مهم دیگری که در این کلمات برای هر انسانی که بسوی خداوند متعال سیر میکند می باشد و بسیار آموزنده است و حضرت موسی علیه السلام را در این دو امر قرار میدهد که عبارتند از:

اولا: به مجمع البحرین برسد.

دوما: تا آخر عمر به دنبالش خواهد بود.

و اگر احتمال دومی ممکن الوقوع نباشد از حکمت بدوراست که موسی علیه السلام آنرا بیان کند و آنرا همانند احتمال اولی میدانست و هنگام خروج موسی علیه السلام جهت مجمع البحرین (محل تلاقی دو دریا) احتمال مساوی داشت که بدان برسد یا نرسد و امر قطعی نبود و این احتمال ملزم به اخلاص موسی علیه السلام بود، و امتحان حضرت موسی از زمان دیدار با عبد صالح شروع نشده بلکه از وقتی شروع شد که حضرت موسی علیه السلام قصد دیدار عبد صالح را کرد و این زمانی قابل تفسیر میشود که در مرحله اول دیدار حضرت موسی از کنار عبد صالح یا همان مجمع البحرین گذشت و وی را نشناخت سپس برگشت و این موقعی بود که عبد صالح حضرت موسی علیه السلام را میشناخت و به وی می نگریست و خود را به موسی معرفی نکرد بلکه گذاشت تا موسی علیه السلام از وی بگذرد و با او هیچ سخنی نگفت زیرا امتحان حضرت موسی علیه السلام این بود که به عبد صالح برسد و او را بشناسد و در این هنگام که این آیه شریفه فرمود **نَسِيَا حُوتَهُمَا** ماهی خویش را فراموش کردند و این همان نشانه ای بود، که عبد صالح علیه السلام را به موسی علیه السلام نشان داد و معرفی کرد **ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ**

همچنین آن چیزی که عبد صالح علیه السلام را معرفی کرد اخلاص حضرت موسیٰ علیه السلام بود که به او فهماند خداوند حتی به وسیله مفقود شدن یک ماهی با بنده های مخلصش سخن می گوید. و این اخلاص کاملاً ظاهر شد و او را به دیدار عبد صالح علیه السلام نزدیک کرد و آن قول موسیٰ علیه السلام: **أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا** که همان جستجو تا آخر عمر است و توانست خیلی زود به مقصودش برسد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا * فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا * فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ إِنِّي خَدَاءُ نَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا * قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا * قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا * فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا .

[و یاد کن] هنگامی را که موسیٰ به جوانمدد [همراه] خود گفت دست بردار نیستیم تا به محل برخورد دو دریا برسیم هر چند سالها [ی سال عمرم] سیر کنم * پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [ورفت] * و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسیٰ] به جوان خود گفت غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم * گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت * گفت این همان بود که ما می جستیم پس جستجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند * بنده ای از بندگان ما را یافتند که از

جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم * موسی به او گفت آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی پیروی کنم).

هدف حضرت موسی مجمع البحرين بود ولیکن حضرت موسی علیه السلام می آید و به مجمع البحرين میرسد و از آن میگذرد بدون آن که آنجا را بشناسد و سپس باز میگرده، ولی گم کردن هدف توسط حضرت موسی علیه السلام نیاز به تدبیر و اندیشه دارد چرا که مثلاً شما هیچ وقت محل تلاقی دو دریا مانند دجله و فرات را گم نخواهید کرد کافی است تا مسیر یکی را بپیمایید قطعاً به اتصال دو رودخانه میرسید. پس چگونه حضرت موسی و یوشع ابن نون (علیهما السلام) این اتصال (مجمع البحرين) را گم کردند! و آیا ان یک مکان اتصال دونه‌ریا رود است؟ و چگونه می توان غفلت موسی علیه السلام و وصی اش از رسیدن به مجمع البحرين را با توجه به اینکه هر دو معصوم هستند را توجیه کرد؟

میتوان نتیجه گرفت که مراد و خواسته حضرت موسی علیه السلام بیش از یک اتصال دو رود (مجمع البحرين) می باشد پس حالا میتوان گفت مرادش قابل گم شدن و ناپدید شدن است؟! و تنها ملحقاً و اتصال دو رود نیست؟! و غفلت از امری، که صاحبش را قابل تعریف و توصیف نمیتوان کرد، و ان بدلیل ضعف قوه ادراک و یا سهل انگاری و این کمترین چیزی هست که درباره ی انسان گفته شود که از روی غفلت اتصال دو رود معین رابه دلیل ضعف ادراک گم کند!؟

پس مجمع البحرين جای مشخص و ثابتی نیست؟ والا حضرت موسی علیه السلام در مورد ادراک وی قبل از عصمتش شک و تردیدی نیست، و در این مورد باید گفته

شود که شناخت و درک مجمع البحرین لازمه داشتن معرفت و درجه بزرگی از اخلاص و عصمت را میطلبد. و این درجه معرفت و اخلاص و عصمت بالاتراز معرفت و اخلاص حضرت موسیٰ علیه السلام و یوشع بوده و الا امری که خداوند حضرت موسی را برای رسیدن به آن مکلف کرده بود منافی عصمت‌های آنان مییاشد، همانطوریکه حضرت موسی علیه السلام در ابتدا گفته اش آن را مشخص کرد.

أَبْلَغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا گفت دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم هر چند سالها [ی سال عمرم] سیر کنم. و آن مجمع البحرین امری است که قابل گم شدن بوده و احتیاج به یک درجه و الایی از اخلاص جهت شناخت آن میطلبد و خواسته حضرت موسی از مجمع البحرین، مکان نبوده بلکه شخص است، و آن شخص همان عبد صالح است که امتحان اول حضرت موسی علیه السلام با آن شخص بود، و آن همان پیدا کردن و شناخت عبد صالح بوده و با اینکه در ابتدای امتحان حضرت موسی علیه السلام شکست خورد و نتوانست در مرحله اول امتحان وی را بشناسد لیکن شکست مطلق نبود، و در نهایت عبد صالح را پیدا کرد و این همان آموزش اولی بود که حضرت موسی علیه السلام در این سفر آموخت و تجربه ای بدست آورد، و برای روشن شدن هر چه بیشتر مراد و خواسته حضرت موسی علیه السلام از مجمع البحرین در این موضوع به قرآن کریم رجوع میکنیم در این امر موضوع دیگری نهفته است که قرآن آن را در (بحرین = دودریا) و جمع شدن آنها ذکر کرد. برای وضوح و شفافیت بیشتر جهت افراد مدبر و با شعور می توان به صورت دیگری این موضوع را در مطلع سوره الرحمن بیابند آنجای که خداوند متعال می فرماید: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**

* يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ^(۱).

(اوست که دودریا را به هم آمیخت و میان دودریا (ای رسول) برزخ و فاصله ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی کنند سپس کدامین نعمت خدایتان را انکار میکنید؟ از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون می آید. پس کدامین نعمت خدایتان را انکار میکنید؟ اورا کشتی های بزرگی مانند کوه که به دریا در گردشند می باشد پس کدامین نعمت خدایتان را انکار میکنید؟ هر که در روی زمین است دستخوش فنا است * وزنده ابدی وجه منعم با جلال و عظمت است).

آیه های را نمی خواهم تفسیر و تاویل کنم زیرا روایتهایی که از اهل بیت علیهم السلام آمده آن را کفایت میکند و آنرا به وضوح و شفاف برای ما تفسیر و تاویل نموده اند ولیکن فقط برای آن دسته که میگویند میخواهند در این مسئله به خوبی بیندیشند. تاخواسته و مراد این آیه را درک کنند که همانا خداوند میفرماید **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** ، تا برایش روشن شود که هر چه از این دو آیه گذشت همانا تفصیل و شرحی برای (وجه الله الباقی) و ماندنی است و ذکر (وجه الله باقی) با صفت ملائکه برای اینکه (وجه الله باقی) همان علم است و گمان نکنم که آب و دریا در ملکوت که همان علم است بر کسی پوشیده باشد و همچنین در بقاء علم علماء در این دنیا حتی بعد از رحلتشان امریست که بر کسی پوشیده نیست بلکه ماندگار است و حتی بعد از فناء شدنشان و این همان چیزی است که این آیه

آنرا برای ما تبیین و روشن کرده است و بر آن تاکید دارد و برای مردم روشن میسازد که **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** این وجه و صورتی است که خداوند با آن با خلق روبرو شد، آن وجه همان علم، معرفت، و عقل کامل است و همان آب و همان دریا است و همانا اوست که از آنها خارج میشود و در آنها جریان دارد و آن محمد وال محمد عليه السلام و انبیاء و پیامبران و اوصیاء عليهم السلام و اولیاء خداوند سبحان و متعال میباشد.

و اما از روایات اهل بیت چنین برمی آید که بحرین (دو دریا) را برای ما تفسیر کردند که بحرین همان حضرت علی عليه السلام و حضرت فاطمه عليها السلام میباشد و آن چیزی که از درون آنها به بیرون می تراود و چیزی که جریان دارد همانا ائمه اطهار و مهدیین عليهم السلام میباشد و در این مورد روایات متعددی از آنها به جا مانده است.

از حضرت ابی عبد الله امام صادق عليه السلام منقول است که خداوند تبارک و تعالی فرمودند: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** ، قال: (علي وفاطمة بحران عميقان لا يبغيا أحدهما على صاحبه)، و حضرت فرمود یعنی علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام دو دریایی هستند عمیق که هیچکدام بر دیگری احاطه ندارند.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُؤُ وَالْمَرْجَانُ قال: الحسن والحسين عليهما السلام^(۱). فرمودند امام حسن و امام حسین (علیهما السلام).

علی بن ابراهیم در مورد **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** فرمودند یعنی: امیر المومنین عليه السلام و حضرت فاطمه عليها السلام است، و **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُؤُ وَالْمَرْجَانُ** یعنی امام حسن عليه السلام و امام حسین عليه السلام و به گفته خداوند متعال: **وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي**

الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ مانند دو بادبان برافراشته در کشتی نجات اند (قال: كما قالت الخنساء ترثي أباها صخرًا)^(۱) همانند گفته خنساء بر برادرش و مرثیه او که برادرش را به پرچم وصف می کرد^(۲).

واز نظر مخالفین ال محمد ﷺ آنچه را ثعلبی در تفسیر آیه: **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** و آنرا به سفیان ثوری منصوب می کند که در تفسیر این آیه آورده است: فاطمه و علی (علیهما السلام) می باشند.

ثعلبی گفت: و این را سعید بن حبیب روایت کرد و گفت: **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ** (و آن حضرت محمد ﷺ) است^(۳).

واز جابر از ابی عبد الله ﷺ نقل میکند که خداوند عز و جل **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ**، در این مورد فرمودند: منظور علی و فاطمه (علیهما السلام) هستند و **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** و گفت یعنی نمی ماند حضرت علی ﷺ بر فاطمه ﷺ و نه فاطمه ﷺ بر حضرت علی ﷺ، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ**^(۴). یعنی از آنها بوجود می آیند حضرت حسن ﷺ و حسین ﷺ.

و حضرت پیامبر ﷺ هنگام استقبال به آنها این چنین می گفت: (مرحباً ببحرین يلتقيان ونجمين يقتربان). و یوجد غیرها^(۵). یعنی مرحبا به دودریایی که به هم میرسند و دو ستاره ای که متقارنند یا قرین یکدیگرند. و از این دست روایات بسیار است.

۱- تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۴۴.

۲- ضرب مثل عربی است.

۳- تفسیر برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۹.

۴- بحار أنوار: ج ۲۴ ص ۹۷، برهان: ج ۲۷ مج ۷، ج ۷ ص ۳۸۷، تأویل الآیات: ج ۲ ص ۶۳۵.

۵- رجوع شود به ضمیمه شماره ۱.

واز تدبر و اندیشیدن در این آیات و روایات اهل بیت محمد علیهم السلام و آل محمد علیهم السلام برای ما روشن میشود که آن (بحرین) همانا: حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و حاصل و نتیجه دیدار و التقاء و آمیختن آن دو دریا همانا ائمه اطهار و مهدیون علیهم السلام است.

پس نتیجه ای که از آمیختن آنها (علیهما السلام) یا مجمع البحرین در گفته حق تعالی اینچنین برمی آید: **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا** ... تا به محل برخورد دو دریا برسم ...

انسان است و او از خاندان اهل بیت محمد علیه السلام است و از ذریه و نتیجه و نوادگان و فرزندان حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام میباشد و این تناقضی در پیدا کردن مجمع البحرین (نهرین) حقیقی که حضرت موسی علیه السلام بدنبال آن بود بوجود نمی آورد. و در آن مکان آیه و نشانه ای نیز برای معرفی اهل آن وجود دارد.

توجه:

هر کس که به قرآن ایمان دارد در این آیات نیک بیندشد تا شاید هدایت شود:

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ * وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ * كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ^(۱).

(دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند * میان آن دو حد فاصلی یا برزخی است که به هم تجاوز نمی‌کنند * پس کدام یک از نعمتهای

پروردگارتان را منکرید * از هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید * پس کدام يك از نعمتهای پروردگارتان را منکرید * و او در دریا سفینه‌های بادبان دار بلند همچون کوهها دارد * پس کدام يك از نعمتهای پروردگارتان را منکرید * هر چه بر آن است فانی شونده است * ووجه باشکوه وارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند).

فقط آیه های فوق برای اثبات ولایت علی علیه السلام و فرزندانش از ائمه اطهار علیهم السلام و مهدیین علیهم السلام کافی میباشد.

اولا: تاویل بحرین واللؤلؤ والمرجان: همانا علی علیه السلام وفاطمه علیها السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام... هستند همانطور که خواندیم.

ثانیا: شاید متوجه اشاره ای که امام علیه السلام بدان داشت قرار گرفته باشید همانطور که قمی آنرا روایت کرده:

وَلَهَا الْجَوَارِ الْمُنَشَّاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ و او در دریا سفینه‌های بادبان دار بلند همچون کوهها دارد.

فرمود: همانطور که خنساء بر برادرش به مرثیه می گفت. و در اینجا معلوم می شود توصیف خنساء برای برادرش که آنرا به علم (پرچم یا بادبان) تشبیه می کند. و هدایت بوسیله صخر صورت می گیرد.

همانند علم (پرچم یا بادبان) می ماند که در راس آن آتش وجود دارد. و مراد و معنی آن این است.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنَشَّاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ و او در دریا سفینه‌های بادبان دار بلند همچون کوهها دارد.

همانا مردانی هستند و این مردان ائمه اطهار و مهدیون علیهم السلام هستند و بحر (دریا) همان حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام میباشند.

ثالثا: خداوند سبحان بعد از نامگذاری، (البحرین واللؤلؤ والمرجان والجوار المنشآت فی البحر کالاعلام) و شمردن آنها مستقیماً به وجه خداوند و یا وجه الله اشاره میکند که در همان آیه ذکر شده: **كُلُّ مَنْعَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .**

(هر چه بر آن است فانی شونده است * و فقط وجه باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند).

پس مشخص شد که آنان علیهم السلام و این آیات وجه الله هستند و حضرت علی بن حسین علیهما السلام فرمودند:

(نحن الوجه الذي يؤتى الله منه) ^(۱). (ما همان صورت و وجهی هستیم که از سوی خداوند متعال نعمتهایش را می بخشد).

و هر کس معاند و مخالف این تاویل را بنماید جز سر در گمی و جهل چیزی عایدش نمیشود و معنی (آنان وجه الله) هستند. این است که به وسیله آنها خداوند را شناختیم و می شناسیم یعنی به وسیله وجه و صورت و سیرت آنان است که خداوند به خلق معرفی میشود پس آنان هستند که خلفای خداوند و هم آنانند که خداوند را به خلق و مردم معرفی میکنند و آنان هستند که توحید را به مردم می آموزند.

پیامبران و امامان و مهدیون خلفاء خداوند میباشند، و این حضرت آدم علیه السلام اولین خلیفه خدا بر روی زمین بود و با تعلیم و معرفی اسماء الله به ملائکه ماموریت

خویش را آغاز کرد و اسامی ملائکه و فرشته ها همان اسماء الله هستند که از آنها خلق شدند در سوره بقره ایه 33 آمده: **قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ** (۱).

فرمود: ای آدم؟ آنان را آگاه ساز به حقایق این اسماء چون آگاه ساخت خداوند فرمود: اکنون دانستید که من بر غیب آسمان ها و زمین دانا و بر آنچه آشکار و پنهان دارید آگاهم.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا * فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا * قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا .

پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [و رفت] * و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم * گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.

یوشع عليه السلام وصی و جانشین حضرت موسی عليه السلام همان شخصی بود که رهبریت بنی اسرائیل برای دخول به سرزمین مقدس را بعد از وفات موسی عليه السلام بعهدہ داشت و در قرآن آمده است:

(قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) ^(۱).

ترجمه آیه: دو نفر مرد خدا ترس که مورد لطف خدا بودند گفتند شما بر آنها از این دویاب در آید چون درآمدید آنگاه محققا بر آنها غالب خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر بدو گرویده اید.

یکی از این دونفر (خدا ترس) یوشع بن نون عليه السلام است که رهبری قوم بنی اسرائیل را بعد از فوت حضرت موسی بعهدہ گرفت و آنها را به سرزمین مقدس راهنمایی کرد و یوشع جانشین و وصی حضرت موسی عليه السلام بود و در روایات اهل بیت آمده است:

از ابی عبد الله عليه السلام نقل است که فرمود: (أَوْصَى مُوسَى عليه السلام إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ) ^(۲). حضرت موسی عليه السلام یوشع بن نون را وصی و جانشین خود معرفی کرد. سالم از طرف عمار الساباطی نقل کرده و میگوید روزی به ابی عبد الله عليه السلام عرض کردم منزلت ائمه کدام است؟

امام عليه السلام فرمودند: (كَمَنْزِلَةِ ذِي الْقُرْنَيْنِ وَكَمَنْزِلَةِ يُوشَعَ وَكَمَنْزِلَةِ آصَفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ قَالَ فَبِمَا تَحْكُمُونَ قَالَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ آلِ دَاوُدَ وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَيَتَلَقَّانَا

۱- مانده: ۲۳.

۲- اصول کافی: ج ۱ ص ۲۹۳.

بِهِ رُوحِ الْقُدْسِ) (۱).

حضرت فرمودند: منزلت ائمه علیهم السلام مانند منزلت ذی القرنین و منزلت یوشع و مانند منزلت آصف دوست سلیمان گفته شد: به چه چیزی حکم میکنید؟ فرمودند: به حکم خداوند و حکم ال داوود و حکم محمد صلی الله علیه و آله و با تاییدات روح القدس. همچنین از ابن محبوب از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام (امام باقر) نقل است که فرمودند:

(لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ إِنَّهُ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَائِيلُ وَعَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ لَا يَنْشِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ وَاللَّهِ مَا تَرَكَ بَيْضَاءَ وَلَا حَمْرَاءَ إِلَّا سَبْعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ وَاللَّهِ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ ...) (۲).

در شبی که امیر المومنین علیه السلام به شهادت رسید حضرت امام حسن علیه السلام بر پا خواست و به مسجد کوفه در آمد و بالای منبر رفته و بعد از حمد خداوند و ستایش پروردگار و درود بر محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: ای مردم خداوند امشب مردی را از ما گرفت که کسی از پیشینیان قبل از او بر وی پیشی نگرفته بود و کسانی که بعد از او می آمدند او را درک نخواهند کرد آن مرد صاحب پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله بود که در سمت راستش جبرئیل و سمت چپش میکائیل. و ستوده نمیگردد تا اینکه خداوند

۱- اصول کافی: ج ۱ ص ۳۹۸.

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۷.

فتح را برایش انجام دهد بخداوند سوگند نه سفید و نه قرمز رابجا گذاشت بجز 700 درهم که میخواست برای خانواده اش یک غلامی بخرد و خداوند وی را در شبی قبض نمود که در آن شب وصی موسیٰ یوشع بن نون در آن قبض شد (قبض روح).

و در حدیثی طولانی از علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب از محمد بن فضیل از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده است: (إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَهْدَ إِلَى آدَمَ علیه السلام أَنْ لَا يَقْرَبَ هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَلَمَّا بَلَغَ الْوَقْتَ الَّذِي كَانَ فِيهِ عِلْمُ اللَّهِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا نَسِيَ فَأَكَلَ مِنْهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا فَلَمَّا أَكَلَ آدَمَ علیه السلام مِنَ الشَّجَرَةِ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ ... إِلَى أَنْ قَالَ علیه السلام: فَلَمَّا نَزَلَتِ التَّوْرَةُ عَلَى مُوسَى علیه السلام بَشَّرَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَمُوسَى مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَكَانَ وَصِيَّ مُوسَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ علیه السلام وَهُوَ فَتَاهُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ) ^(۱).

که فرمودند: خداوند تبارک و تعالی از حضرت آدم علیه السلام عهد گرفت که نزدیک درخت یا شجره نشود وقتی که زمان آن و حکمت الهی فرا رسیده که از آن درخت بخورد پس فراموش کرد و از آن خورد و همانا گفته خداوند عزوجل است که میفرماید و عهد کرده بودم با حضرت آدم از قبل ولی فراموش کرد و در او عزمی نمیدیدم و زمانی که آدم از درخت خورد بسوی زمین سقوط کرد.... و تا جایی که علیه السلام گفت: زمانی که تورات بر موسی علیه السلام نازل شد به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله

بشارت داده شد و همچنین در بین یوسف و موسی از پیامبرانی بودند و وصی موسی یوشع بن نون علیه السلام همانا او جوانمردی است که در کتاب خداوند ذکر شده.

و در تورات:

(14- پروردگار به موسی علیه السلام فرمود: که روزهای مرگت نزدیک است یوشع را فراخوان و او در خیمه اجتماع برپا دار تا او را وصی خود معرفی کنی پس موسی و یوشع آمدند و در خیمه اجتماع ایستادند 15- خداوند قدرتش را به صورت عمودی از ابر بر خیمه نگه داشت و عمود ابر بروی در خیمه نمایان شد یعنی قدرت خداوند بصورت ابرمتجلی شد 16 - و اینچنین خداوند به موسی گفت تونیزمانند پدرانت خواهی خفت) ^(۱).

و حضرت موسی از عربات موآب به کوه نبو صعود کرد و تا نوک فسجه تا جایی که روبرو شد بها اریحا و پروردگار عالمیان تمام زمین از جلعاد تا دان را به او نشان داد 2- و تمام نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمام زمین یهوذا تا دریای غربی 3- و جنوب و دایره بقعیه اربجا شهد نخل تا صوغر 4- و رب به او فرمود: و این سرزمینی است که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب تقسیم شده که به نسل تو اعطاء و داده می شود این را به چشمان تونشان دادم ولیکن توازان عبور نمی کنی (یعنی در زمان حیات تو نیست) 5 - و موسی در آنجا فوت کرد در سرزمین موآب (ارض موآب) بر حسب گفته خداوند متعال 6- و در جوار سرزمین موآب دفن شد مقابل بیت فغور و هیچ انسانی تا کنون قبر حضرت موسی را نمی دانست تا امروز 7- و حضرت موسی در سن 120 سالگی درگذشت و در این سن نه چشمش کم سو

ونه نابینا شد. 8- در مرگ حضرت موسی بنی اسرائیل 30 روز گریستن در عربات موآب و بدین ترتیب روزگار سوگواری تمام شد 9- ویوشع بن نون هنگامی که موسی دست خویش را بروی گذاشت روح او پراز حکمت گشت و شنیدند بنی اسرائیل و عمل کرد همانطور که خدای موسی خواست. 10- هیچ پیامبری از بنی اسرائیل همانند موسی علیه السلام نیامد که خدا را رو در رو بشناسد. 11- در تمام آیات و عجایبی که خداوند متعال فرستاد تا در سرزمین مصر به فرعون نشان دهد و تمام بندگانش در تمام سرزمینش. 12- و در تمام شدائد و تمام ترسهای بزرگی که حضرت موسی آنها را در برابر دیدگان تمام اسرائیل نشان داد^(۱).

بعد از مرگ بنده خدا موسی علیه السلام پروردگار با یسوع بن نون خادم موسی علیه السلام سخن گفت 2- پروردگار فرمود موسی بنده من مرد پس هم اینک بلند شو و از اردن بگذر تو و تمام مردم به سوی سرزمینی که من به بنی اسرائیل داده ام. 3- هر جایی که پاهای شما آن را لمس کرد من آن را به شما بخشیده ام همانطور که به موسی گفتم 4- از خشکی و لبنان تا نهر بزرگ فرات تمام سرزمین الحثین تا اقیانوس کبیر بسوی مغرب آفتاب برای شما و نسل هایتان خواهد بود 5- هیچ انسانی تاب مقابله با تو را نخواهد داشت در تمام دوران زندگی همانطور که با موسی بودم با تو خواهم بود نه اهمالت می کنم و نه تورا ترک می کنم 6- عزمت را راسخ کن و شجاع شو زیرا توهستی که این سرزمین را برای مردمت تقسیم خواهی کرد همان سرزمینی که به اجدادت وعده داده بودم و قسم خورم به آنها بدهم 7- بدین ترتیب بسیار سخت گیر و شجاع باش تا برای عمل بر حسب شریعتی که موسی

بنده من به تو امر کرده بود مهیا شوی بسوی چپ و راست مایل نشو تا هر جا که رفتی پیروز شوی 8- ذکر سفر شریعت از دهانت بیرون نرود بلکه شب و روز در فکر آن باش تا برای انجام کار طبق آن چیزی که در آن نوشته شده مهیا و محفوظ شوی زیرا در آن هنگام است راحت را اصلاح خواهی کرد و آن موقع است که پیروز می شوی 9- و اما به تو امر می کنم که در این راه شدید و شجاع برخورد کنی و نترس و مرعوب نشو زیرا پروردگارت همیشه با تو است هر جا که بروی 10- پس یوشع به بزرگان قوم امر کرد 11- در وسط اقامتگاه ایستاد و به قومش فرمان مهیا شدن داد و امر کرد که برای خود غذایی آماده کنید زیرا سه روز بعد از اردن عبور خواهید کرد و به این سرزمین وارد میشوید همانطور که پروردگارتان به شما خواهد داد و آنرا مالک میشود 12- سپس یوشع با روابینین و جادین و نصف سبط منسی به گفتگو نشست. 13- بیاد آورید گفته حضرت موسی علیه السلام را که بدان امر کرد. پروردگار همان خدای شماست که شما را از بند اسارت و بردگی نجات داد و این سرزمین را به شما داد 14- زنان و فرزندان و حیوانات شما را در این سرزمین که موسی به شما عطا کرد زندگی میکنند و این زمان عبور از اردن و شماها مجهزترین هستید و برادرانتان را که تماما قهرمانانی که شیر دل هستند و آنها را یاری میکنید. 15- تا برادران شما را پروردگارتان به آسایش برساند همانند شما و آن سرزمینی که موسی بنده خدا بعد از گذر از اردن بسوی مشرق را مالک شوید 16- پس یوشع را اجابت کردند و گفتند هر امری که به ما داد اطاعت میکنیم و هر جا که ما را فرستادی میرویم 17- هر چه قبلا از موسی اطاعت میکردیم از تو اطاعت میکنیم همانطور که پروردگارت با موسی بود اکنون با شما خواهد بود 18- هر

انسان و شخصی که از فرمان تو سرپیچی کند و سختت را گوش نکند به قتل خواهد رسید پس همانا شجاع و سخت گیر باش. (۱).

همانطوری که گفته شد یوشع علیه السلام معصوم و وصی حضرت موسی علیه السلام میباشد و با این حال گفت: **قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ** (گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت).

و فراموش کردن ماهی در قرآن ثابت شده است ولیکن این فراموشی او را از دایره عصمت خارج نمیکند. زیرا این فراموشی حتی اگر واقع شد علت وقوع اش ظلمت (شیطان) موجود در صفحه وجود یوشع علیه السلام است، ولی این فراموشی طبق مشیت و اراده پروردگار متعال است که یوشع علیه السلام را معصوم نماید و برای این فراموش تاثیر سلبی وجود نداشت بلکه برعکس خداوند تبارک و تعالی آنرا از سیئات به حسنات با جود و کرمش تبدیل کرد و این حادثه (فراموشی یوشع) را که به سبب شیطان (ظلمت و جود) به وجود آمده بود رابه خیر و برکت و عاقبت خوش تبدیل کرد. این فراموشی سبب شناخت و رسیدن به عبد صالح شد و آن همان هدفی بود که موسی برای آن آمده بود: خداوند میفرماید: ... **وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** (۲).

(خداوند بر کار خود غالب است و بسیاری از مردم بر این حقیقت آگاه نیستند).

۱- عهد قدیم و جدید: ج ۱ / مجمع کنائس شرقیه ص ۳۳۰ - ۳۳۸ / سفر یوشع / صحاح اول.

۲- یوسف: ۲۱.

واما بعضی میپندارند که معصوم غفلت نمیکند و یا مطلقاً فراموشی و نسیان ندارد و این به سادگی قابل رد شدن است. زیرا لازمه گفته آنان این است که فرد معصوم نور تمام باشد و در آن ظلمت و تاریکی نیست؛ و این نظریه و گفته باطل است. زیرا نوری که هیچ ظلمتی یا تاریکی در آن نباشد فقط خداوند متعال است (لا هوت مطلق) پس فرد معصوم از نور و شائبه ای از ظلمت در آن؛ میباشد و شائبه ظلمت همان (هویت وجود است) (جسم و جرم) و در حرکت آن موثر است و چون ظلمت است تاثیر آن نیز فراموشی و غفلت و غیره ... می باشد همینطوری که برای هر مخلوقی اتفاق می افتد. ولی در بنده مخلص (معصوم) اثر این امور بسیار اندک و آگاهی نامحسوس میباشد ولیکن اثر آن موجود است و ممکن است خود را نشان دهد همانند حادثه ای فراموشی یوشع عليه السلام و این ظلمت و تاریکی همانی ایست که فراموشی را باعث میشود و حضرت یوسف عليه السلام و یوشع عليه السلام انرا به شیطان تعبیر کردند: **وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ** ^(۱).

(آنگاه یوسف از رفیقی که او را از نجات یافتگان می پنداشت درخواست کرد که مرا نزد پادشاه یاد کن که در آن حال شیطان یاد خدا را از نظرش برد بدین سبب در زندان چند سال محبوس ماند).

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْهُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ^(۲).

۱- یوسف: ۴۲.

۲- کهف: ۶۳.

(یوشع گفت: دیدی آنجا که بر سرسنگی منزلم گرفتیم من آنجا ماهی را فراموش کردم و شیطان او را از یادم برد و شگفت آنکه ماهی بریان راه دریا گرفت و برفت).

در این جا شیطان یعنی شر (شائبه ظلمت) است و این را نباید بعضی ها متوهم شوند که مقصود ابلیس (لعنت خدا بر او باد) است زیرا ابلیس هیچ تسلطی بر یوشع

علیه السلام و حرکت وی ندارد زیرا یوشع علیهما السلام از رسیدن این خبیث به وی محفوظ است و همچنین پیروان ابلیس بر سر راهش نمی ایستند. و خداوند می فرماید: **إِلَّا مَنِ**

ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ^(۱).

(مگر آن که رسولان خود برگزیده ایم که بر محافظت او فرشتگان را از پیش رو و پشت سر میفرستیم، تا بدانند که آن رسولان پیغامهای پروردگار خود را به خلق رسانیدند و خدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شماره هر چیزی بخوبی آگاه است).

و در آخر اینکه معصوم، معصوم به دیگری است (به خداوند متعال) نه معصوم به

خودش؛ یا خود، عصمت را برای خودش آورده همانطور که بعضی اشتباه

برداشت میکنند. پس معصوم شخصی است که به خداوند متعال از محارمی که

خداوند آنها را حرام کرده معتصم است. و این خداوند متعال است که او را از

لغزشها مصون نگه میدارد زیرا بنده خدا فقیر و ناقص و دارایی هویت ظلمانی است

(وجود خلق) و به همین دلیل نمی تواند از خودش غنی شود نه در ابتدا و نه همیشه،

و بدین ترتیب هر آن و هر لحظه میتواند دید که شائبه ظلمت تاثیر خود را بر روی این

بنده مخلص بگذارد ولیکن به صورت ناچیز؛ و این ظلمت با یک نور بسیار عظیم مواجه خواهد شد؛ با نور بسیار زیاد صفحه وجود این بنده مخلص خدا، و این ظلمت وجود هیچ اثر زیادی برای خارج کردن این بنده از هدایت ویا وارد کردنش به گمراهی نمیتواند بگذارد، این همان عصمت در عوالم بالا میباشد. اینکه در صفحه وجود معصوم نور بقدری زیاد است که بر شائبه ظلمت و تاریکی صفحه وجودش چیره شده باشد و شائبه ظلمت را بی اثر کرده است بطوری که او را از هدایت دور نسازد و از وارد شدن در ظلمت مصون میدارد.

توضیح بیشتر اینکه: صفحه وجود انسان از نور و تاریکی (ظلمت وجود) است تشکیل شده، و هر اندازه که علم آموزد و عمل کند و اخلاص داشته باشد نور وجودش زیاد میشود و ظلمت اش محصور میگردد بطوریکه (ظلمت وجودش نا چیز میگردد) و اثر آن خیلی ضعیف و کم رنگ میشود تا انسان را از هدایت دور نکند و او را بدرون گمراهی نکشاند و این همان عصمت است.

و این نکته را باید توجه داشت که: خداوند این فراموشی را تنها به یوشع منصوب نکرده بلکه آن را به موسی علیه السلام منتسب نموده است **فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا** پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند.

و این حق را باید در نظر داشت اگر یوشع علیه السلام فراموش کرد به اعتبار اینکه او مسئول مستقیم حمل ماهی بود، حضرت موسی علیه السلام نیز مسئول این فراموشی محسوب میشود به اعتبار اینکه او فرمانده و رهبر است و مسولیت موسی علیه السلام بزرگتر؛ و نسبت فراموشی او به یوشع بزرگتر است.

و برای توضیح بیشتر پاراگرافی از کتاب (روشنگرایی از دعوت پیامبران ج 3 ق 1) را نقل میکنیم:

(حضرت یوسف علیه السلام به زندانی گفت: **اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ** (مرا پیش رب و پروردگارت به یاد آور) و آنچه سبب شد تا حضرت یوسف علیه السلام به اسباب توجه کند همان شیطان است: **فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ** (شیطان ذکر پروردگارش را از یادش برد) و نتیجه ای که حاصل شد **فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ**^(۱)، (و در زندان چندین سال ماند) و این شیطان که از او یاد میشود (شر) و ظلمت صفحه وجودش بود زیرا هیچ مخلوقی از آن تهی نمیشود و تنها نوری که هیچ ظلمتی در درونش نیست خداوند متعال است و با این وجود که ظلمت بصورتی کم در صفحه وجود و کیانات انبیاء و پیامبران نورانی و مقدس وجود دارد و تاثیر خود را بر حرکت‌هایشان میگذارد و بدین دلیل است که آنها محتاج عصمت از طرف خداوند هستند.

(إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا)^(۲).

(مگر آن که رسولان خود برگزیده ایم که بر محافظت او فرشتگان را از پیش رو و پشت سر میفرستد، تا بدانند که آن رسولان پیغامهای پروردگار خود را به خلق رسانیدند و خدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شماره هر چیزی بخوبی آگاه است).

۱- یوسف: ۴۲.

۲- الجن: ۲۷ - ۲۸.

واگر این ظلمت (تاریکی وجود جسمانی و مادی) نبود احتیاجی به عصمت نداشتن و اگر شخصی به غیر از این معتقد باشد او آنها را به منزلت الله و خداوند متعال نزدیک کرده و شرک و رزیده و این مغلطه گویی در تنزیه به پیامبران ﷺ آنها را بدانجا میرسانند که بعضی ها از روی نادانی و جهل آنان را در مرتبه نور قرار میدهند که هیچ ظلمتی ندارند و این شرک است که اشتباها به آن معتقدند و همانطور آنانی که در عصمت آنان شک و تردید میکنند و حقشان و درجه و مرتبتشان را نادیده بگیرند نیز به خطا رفته اند؛ و این را خداوند متعال اثر این ظلمت در راه و مسیر انبیاء ﷺ در خیلی از مواضع و موقعیتها را روشن کرده است و خداوند میفرماید: **قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا** (۱).

یوشع گفت: دیدی آنجا که بر سر سنگی منزل گرفته من آنجا ماهی را فراموش کردم و شیطان او را از یادم برد و شگفت آنکه ماهی بریان راه دریا را گرفت و برفت. و آن شخصی که فراموش کرد و شیطان فراموشی را برایش آورد همان جوانمرد حضرت موسی عليه السلام یعنی یوشع بن نون بود پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل و جانشین حضرت موسی عليه السلام شخصی که ارض (سرزمین مقدس) را فتح کرد و با این اوصاف این ملاحظه را باید کرد که خداوند تبارک و تعالی انبیاء و پیامبران را در نظر گاه خود قرار داده و حتی اگر سببی از اسباب ظلمت وجودی آنها باعث فراموشی یا دیگر مسائل شود این فراموشی را عاقبت به خیر میگرداند و آنها را به نتیجه مطلوب میرساند **وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا** ، و فراموش شدن ماهی

سبب شد تا به فرد عالم برسند **قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا** (۱).

ترجمه آیه: موسیٰ علیه السلام گفت: آنجا همان مقصدیست که ما در طلب آنیم و از آن راهی که آمدند باز گشتند و جهت آگاهی بیشتر.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعْمَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (۲).

ترجمه: داود گفت: البته به (حکم حق) بر تو ظلم کرده که خواسته است یک میش ترا به نود و نه میش خود اضافه کند و سبب شد شریکان در حق یکدیگر ظلم و تعدی میکنند مگر آنانکه اهل ایمان و عمل صالح هستند که آنان هم بسیار کم هستند پس از این قضاوت داود دانست ما او را سخت امتحان کرده ایم در آن حال از خدا آمرزش طلبید و او به تواضع به درگاه خدا بازگشت بعد از این واقعه داود یاد گرفت که هیچ نگوید و قضاوت نکند مگر اینکه به گفته های دوطرف گوش فرا دهد خداوند به او خطاب کرد:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۳).

۱- کهف: ۶۴.

۲- ص: ۲۴.

۳- ص: ۲۶.

ای داود ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا به حق حکم کنی و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد و آنان که از راه خدا گمراه شوند چون روز حساب را فراموش کرده اند به عذاب سخت معذب خواهند شد.



(نسیان یا فراموشی):

ابتدا باید چگونگی یاد آوردی حافظه و معلومات در انسان را بشناسیم تا راه آنچه بر آن حادث می شود را شناخت مانند فراموشی و یا غفلت و نظایر آن و آنچه در آن یا مقداری از آن را.

منابع جمع آوری معلومات و اطلاعات انسان در این عالم جسمانی (دنیای مادی) از طریق قوه بینایی و شنوایی بدست می آید و بعضی دیگر از معلومات و اطلاعات را از ملکوت اعلاء بدست می آورده اند و وحی برای پیامبران علیهم السلام و رویای صادق.

و این معلومات و اطلاعات بدست آمده بر صفحه وجودی انسان چاپ می شود و می توان آنرا ذاکره یا حافظه معلومات نامگذاری کرد و آن در نفس انسانی (روح) است نه در جسد مادی، همانطوریکه عده کثیری از مردم بطور غلط می پندارند و فکر می کنند حافظه در درون مغز انسان است، در واقع اینطور نیست بلکه:

مغز ما تماما همانند دستگاه فکس یا تلفن عمل می کند و برای حفظ و ذخیره دائم

معلومات و دادهها نیست بلکه دستگاهی است که معلومات را از جای به جای دیگر

منتقل می کند و برای وجود انسان در این عالم مادی (جسمانی) ساخته شده است.

وتازمانی که انسان در این دنیا باقی بماند این معلومات و اطلاعات در حال زیاد شدن و انباشته شدن است مثلاً هر چیزی که شما با چشم می بینید و درک می کنید و یا با گوش خود می شنوید و آنچه را که می خوانید همه و همه معلومات تراکمی هستند که در نفس انسانی ذخیره می شود و یاد آوری و استخراج این معلومات و حضور آنها در پیشروی انسان در این عالم (دنیا) هنگام احتیاج و درخواست انسان به آنها است. و آن چیزی که سبب یادآوری و بدست آوردن معلومات و استخراج آنها از حافظه می گردد به چند مورد بستگی دارد که شامل.

اولاً: اندازه و حجم معلومات و داده‌ها، و تاثیر اندازه معلومات و اطلاعات بر حافظه و یادآوری آن؛ روشن است از وقایعی که در آنها زندگی می کنیم مثلاً قدرت حافظه بچه و طفل از حفظ کردن بزرگترها خیلی بیشتر است، و حفظ کردن، چیزی جزء یادآوری و بیادآوردن معلومات نیست، و سبب قدرت زیاد یادآوری بچه از یک فرد بالغ چیزی جزء خالی بودن تقریبی حافظه طفل از معلومات است.

و بدین معنی که تراکم معلومات در حافظه از ابتدا تحت سیطره است و بسادگی و آسانی به معلوماتی که ذخیره شده می تواند دسترسی پیدا کند و آنها را بیاد آورد و زود به نتیجه برسد بلعکس افراد بالغ که به دلیل تراکم زیاد معلومات و انباشته شدن حافظه از داده ها به سختی می توان بر آنها تسلط و سیطره داشته باشد و برای توضیح بیشتر این مسئله و درک آن این را بگوییم که اگر شما به دنبال یک شی در بین ده اشیاء دیگر بگردید خیلی ساده و آسان و سریع آنرا پیدا می کنید تا اینکه یک شی را در بین صدها شی دیگر بخواهید پیدا کنید! یعنی زمان و دقت و سرعت

پیدا کردن یک شی در بین دهها شیء دیگر سریعتر است از پیدا کردن آن شی در بین صدها شیء دیگر است.

دوماً: نوع و کیفیت داده ها و اطلاعات: زیرا یک داده ساده مانند یک داده مرکب و پیچیده نیست، داده پیچیده و مرکب شاید در حافظه بصورت نامنظم و بی دقت انباشته و ذخیره شود؛ و آن به دلیل عدم درک کافی و کلی و تام از آن باشد، در نتیجه به یاد آوردن و خارج کردن آن بصورت صحیح و کامل و باتمام جزئیات و لوازم آن کار ساده ای نیست؛ و یادآوری و سختی همراه است و شاید حتی با درک کامل و بشکل منظم و دقیق نیز به حافظه سپرده شود ولی یادآوری و سختی می باشد؛ تا یک داده ساده زیرا و یاد آوردن آن احتیاج به یاد آوردن تمام جزئیات آن است.

سوماً: جسم یا جسد، و آن حجابی است که بر یادآوری انسان تاثیر می گذارد و مانند یک پرده ای که بروی معلومات کشیده شده عمل میکند و این جسم ضخیمتر می شود انهم با کسب ملائمت و مشغول شدن بیشتر به آن، و هرچه از جسم غافل شدیم و منافیات را رها کنیم مانند آن است که پرده ای را از روی معلومات کشیده باشیم و انسان بیاد می آورد؛ و هرچه انسان از تمرکز روی معلومات غفلت ورزد مانند یک پرده ای است که بروی معلومات کشیده می شود، و لکن هر چه انسان از غفلت ها دوری کند باز یک حجابی باقی می ماند و آن حجاب دارای اثر است همانند غذا خوردن و آشامیدن برای رفع نیازهای جسمانی.

چهارم: نور و ظلمت موجود در نفس انسان، هرچه نور زیاد شود قدرت تمرکز بروی قوه حافظه زیاد می شود و همچنین هرچه نور کم و ظلمت و تاریکی زیاد شود

قدرت قوه حافظه و تمرکز آن کم می شود بدین دلیل یوشع علیه السلام پیامبر طاهر و پاک از وی چه انتظاری خواهیم داشت که خود را متهم به قصور و کم کاری و تقصیر می نماید. (دیدنی آنجا که بر سر سنگی منزل گرفته من آنجا ماهی را فراموش کردم و شیطان او را از یادم برد). و همانا این تقصیر ظلمت وجود اوست.

بنجم: مغز همانند یک دستگاه انتقال به این دنیا عمل می کند همچنین مغز دارای نقش بزرگی در مسئله یادآوری است جریان صحیح خون در مغز و همچنین رسیدن غذای مناسب به آن باعث بالابردن کارایی آن می شود. و ایجاد اختلال و بیماری در مغز تاثیر مستقیمی بر قوه یادآوری می گذارد. و فقدان کارایی حافظه چه کلی یا جزئی موقتی یا دائم رامنجر می شود.

باید توجه شما را به نکته ای جلب نمایم و آن این است که داده ها و اطلاعاتی نظیر شخصی که در گذر از مکانی می باشد و شنوایی و بینایی وی بعضی از مطالب را می شنود و یا می بیند ولی به آنها اهمیت نمی دهد و آنها را در حافظه ذخیره نمی کند و اگر آنها را بیاد نیاورد به آنها فراموشی اطلاق نمی شود زیرا داده ای را به مغز نسپردیم.

و این امور که ذکر شده رابطه مستقیم با یادآوری بطور سلبی و ایجابی دارد ولیکن بطور معمول در شخصی معین و برای هر انسانی تاثیر چندان و به یک مقدار نمی باشد:

و بطور مثال ممکن است در یک انسان چندین مورد جمع شود: مشغول بودن به جسم مادی که تاثیر آن بصورت سلبی بروی قدرت انسان برای بدست آوردن معلومات و داده ها است و از ملکوت که جای خود دارد که بعداً آنرا بیاد آورد،

و همراه زیاد شدن نور در صفحه وجود انسان که تاثیری ایجابی بر وی قدرت انسان برای بدست آوردن معلومات بصورت تفصیلی بر یادآوری اش می باشد همچنین میزان اشتغال فکری و جسمی و مادی و همچنین میزان نور موجود در صفحه وجود انسان در معادله حافظه و یادآوری دخیل می باشد^(۱).

و این مسئله یادآوری و حافظه عبارت از یک معادله است که چندین متغیر دارد و پنج مورد ذکر شده فوق از مهمترین آنهاست و بسیار مشکل و یا شاید غیر ممکن باشد که بتوان نتیجه این معادله را بدست آوریم ان هم از خلال معرفت حقیقت یک یا دو متغیر و یانزدیک به ان، باید به ارزش کل هر متغیر از ان پی برد تا معرفت و نتیجه نهایی آن را دریابیم اینکه نمی توانیم بر فرد مومن پرهیزکار و صالح قضاوت کنیم به صرف اینکه او را بعنوان یک فرد مومن صالح می شناسیم درجه یادآوری و حافظه وی عالی است و یا اینکه بگوییم یک شخص غیر مومن و صالح بدلیل غیر مومن بودنش درجه حافظه و یادآوری ضعیف می باشد، زیرا ممکن است شخصی مثلاً غیر مومن باشد و ارزش متغیر متعلق به نور دارای 5 درصد است ولی متغیرات دیگرش ارزش بالایی برای یادآوری داشته باشد و بدین ترتیب این انسان غیر مومن در معامله تذکر و حافظه ارزش بالایی را محقق می سازد و این شخصی صاحب قدرت بالایی در یادآوری و دارای حافظه ای خوبی خواهد بود هر چند این شخص غیر مومن باشد.

۱- و مثال آن در بعضی مواقع بنده مومن صالح عابد ولی شکم خود را از غذا پر میکند ... حال نور حاصل از ایمان و صالحیت و عبادتش بر رویش بصورت ایجابی تاثیر می گذارد، و همچنین هر چه عبادتش زیاد شود نورش زیاد می شود و این مسئله تا حدی معین نزد شخصی ثابت نیست ... و در این بین هنگام پرکردن شکم از غذا در بعضی مواقع تاثیر سلبی بر وی دارد و هر چند تعداد این موارد پرشدن شکم و تاثیر سلبی آن زیاد شود تاثیر آن نیز زیاد می شود و هر چه مقدار پرکردن شکم زیاد شود تاثیر منفی آن نیز زیاد می شود البته بطور نسبی یا سلبی.

ودراین جا امر مهمی که باید به آن توجه کرد این است که هیچ مخلوقی نمی توان از این معادله با ارزش بصورت کامل و تام از درجه تذکر و حافظه بصورت 100٪ استفاده بکند. و بدان دلیل هیچ مخلوقی نمی تواند ارزش تمام متغیرهای معادله را بصورت 100٪ تحقق بخشد. و برای مثال: اگر متغیر نور شخصی بر حسب فرض 100٪ تحقق پیدا کرد یعنی این مخلوق نور کامل شد و هیچ گونه تاریکی و ظلمتی در آن دیده نمی شود و این محال است زیرا تنها نوری که در آن تاریکی و ظلمت وجود ندارد همانا خداوند تبارک و تعالی می باشد^(۱).

و بدین ترتیب برای ما مشخص می شود که هیچ مخلوق نمی تواند معادله حافظه را 100٪ تحقق بخشد و نمی توان قوه حافظه را تام و کامل بیان کرد و در نتیجه نسیان و فراموشی و غفلت صفر شود بدین معنی که هیچ مخلوقی فراموش نمی کند و یا غافل نمی شود و یا خداوند متعال مخلوق را با قوه حافظه 100٪ نمی آفریند و فراموشی و غفلت را مساوی صفر قرار نداده است. این بدان معنی نیست که خداوند متعال قادر نیست و به قدرت خداوند بر نمی گردد. بلکه آفریدن چنین امری محال است و معنای آن تعدد لاهوت مطلق است و لاهوت مطلق مختص به ذات حق تعالی و خداوند متعال است و لا غیر.



۱- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: (إن الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه)، وعن يونس بن عبد الرحمن: قال قلت لأبي الحسن عليه السلام: روينا أن الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه، قال عليه السلام: (كذلك هو) التوحيد - شيخ صدوق: ص ۱۳۷. حضرت ابی عبد الله عليه السلام فرمودند: «خداوند علم است که در آن جهل نیست، زندگی است که در آن مرگ نیست و نور است که در آن تاریکی نیست». و یونس عبدالرحمن نقل کرد که حضرت ابی الحسن عليه السلام گفته شده که روایت شده: «خداوند علم است که در آن جهل نیست، زندگی است که در آن مرگ نیست و نور است که در آن تاریکی نیست همانطور اوست «هو»» کتاب توحید - شیخ صدوق: ص ۱۳۷.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا * فَلَمَّا جَاوَزَا
 قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا * قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ
 فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا *
 قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا

(پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند
 و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [ورفت] * و هنگامی که [از آنجا]
 گذشتند [موسی] به جوان خود گفت غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج
 بسیار دیدیم * گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را
 فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور
 عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت * گفت این همان بود که ما می جستیم پس
 جستجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند).

جا گذاشتن ماهی در نزدیک صخره آیه و نشانه ای بود از خداوند متعال که موسی
علیه السلام را متوجه عبدالصالح نماید بدین معنی که به حضرت موسی علیه السلام بفهماند از
 حد مطلوب گذشته است، و جا گذاشتن ماهی در اصل برای حضرت موسی علیه السلام
 آیه و نشانه ای نبود و حضرت موسی علیه السلام نمی دانست که جا گذاشتن ماهی علامتی
 برای نشان دادن عبد صالح است و الا از یوشع آن ماهی را طلب نمی کرد تا آنرا
 بعنوان غذا بخورد، چه کسی می تواند تصور کند که حضرت موسی علیه السلام نشانه
 و آیه ای که او را به سرمقصد منزل می رساند را بخورد و او می دانست که این نشانه
 او را به عبد صالح می رساند و خصوصاً که او از طرف خدا مامور به رسیدن به
 عبد صالح و پیروی کردن از اوست و اما گفته موسی علیه السلام می فرماید:

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَازْتَدَا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (گفت این همان بود که ما می

جستیم پس جستجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند) حضرت موسیٰ عليه السلام و به جایی که عبد صالح در کنار صخره یا سنگ که به وی علامت داده شده بود برگشت.

وامر دوم برای کسی که گوشی برای شنیدن دارد و قلبی برای فهمیدن داشته باشد توجه کند که خداوند سبحان با همه چیز سخن می گوید ولیکن مردم غافلند و به نفس و هوای خود التفات کرده و مشغول ان شدند.

و خداوند نه تنها از طریق وحی به انبیائش و فرستادگانش گفتگو می کند بلکه حتی وحی، تنها راه و روشی نیست که خداوند با پیامبران گفتگو می کند و یا از طریق الفاظ و کلماتی در گوش آنها نجو می کند و یا معانی که در قلب آنها الهام می کند و یا حرف می زند بلکه روشهای دیگری نیز هست که خداوند با تمام اشیاء و موجودات با آنها سخن می گوید (ما رأیت شیئاً إلا رأیت الله معه و قبله و بعده) (هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خداوند را همراه او و قبل او و بعد او دیدم)، و حضرت موسیٰ عليه السلام

هنگامی که در یافت ماهی را در کنار صخره گم کرده اند با علم و دانایی پی به وجود نشانه ای از نشانه های خداوند برد در حالی که آنها خیلی خسته و گرسنه بودند

قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا [موسیٰ] به جوان خود گفت

غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم) چرا مشیت خداوند رئوف و رحیم در اینجا اینگونه بود که آنها غذایشان را فراموش کنند؟! در اینجا بود که حضرت موسیٰ عليه السلام دریافت که خداوند متعال چه چیزی را می خواست به او بیاموزد، و کلام خدا را در این ماجرا شنید و کلام پروردگارد در این واقعه «این

است که غذای که تو بطلب آن آمدی (علم است) و وجود آن در جای است که طعام و غذای مادی (ماهی) را فراموش کرده ای (گفت این همان بود که ما می جستیم پس جستجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند)، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دریافت شخصی که از کنارش در نزدیکی صخره گذشته همان عبد صالح است که به جستجوی او آمده تا از او علم بیاموزد. و همانطوری که گم شدن ماهی نشانه ای و دلیل بر طعام روح بود که عبد صالح آن را حمل می کرد زندگی ماهی و رفتن سریع و ناگهان به درون دریا (سرباً) و همچنین یک معجزه الهی (عجباً) بود هر انسانی را به تعجب و ا می دارد زمانی که قدرت خداوند متعال را در این آیه و دلیلی بر بودن عبد صالح میبیند، زیرا خداوند متعال ماهی را جایی که عبد صالح در آن قرار داشت زنده کرد تا بوسیله آن به عبد صالح (مجمع البحرین) اشاره کند شخصی که حضرت موسی به طلب آن بود تا از وی علم و معرفت بیاموزد (متعلق به آخرت است) و آن همان سرچشمه حیات واقعی و حقیقی است. زیرا که علم و معرفت - متعلق به آخرت است - و آن حیات حقیقی است: «وما خلق جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند» «لیعبدون عبادت» یا «لیعرفون معرفت» و عبادت همانگونه که اهل بیت فرمودند شناخت و معرفت است اینکه خدا را بشناسند **وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** ^(۱).

این زندگانی چند روزه دنیا افسوس بازیچه ای بیش نیست و زندگانی و حیات اگر مردم بدانند به حقیقت دار (منزلگاه) آخرت است».

از حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرموداند: «حضرت موسیٰ بر بالای منبر که سه پله داشت بالا رفت در این هین با خود گفت که خداوند شخصی را که از من اعلم تر باشد نیافریده؛ در این هنگام جبرئیل آمد و گفت ای موسیٰ تو مبتلا شدی پس بیا پایین زیرا در این زمین شخصی که از تو داناتر باشد وجود دارد پس در جستجوی او باش، پس بدنبال یوشع فرستاد و گفت غذایی برای ما تهیه کن زیرا که من گرفتار شدم... حضرت فرمود: «هنگامی که در حال رفتن بودند از کنار شخصی که دراز کشیده بود و در کنارش یک عصا نیز بود و برویش یک رو انداز انداخته شده بود و اگر آن را بروی اش می کشید پاهایش مشخص می شد و اگر پاهایش را بپوشانید سر و رویش مشخص می شد (یعنی وی بلند قد بوده است)» حضرت فرمود: «حضرت موسیٰ علیه السلام بلند شد که نماز بخواند و به یوشع گفت نگهداریش کن» امام صادق علیه السلام میفرماید: «سپس قطره ای از آسمان در ظرف افتاد و ماهی جان گرفت و سپس از ظرف یا سبد به درون دریا جست سپس حضرت امام صادق فرمود: «وآن گفته یوشع است» **فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا** ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [ورفت]، حضرت فرمودند: سپس پرنده ای بروی ساحل دریا پدیدار شد و بسوی دریا رفته و منقارش را در آب فرو نمود و گفت ای موسیٰ تو چیزی از علم پروردگارت بجزء به اندازه چیزی که منقار من از آب دریا حمل کرده نبرده ای (از جمیع البحر = یعنی از دریای بی کران علم پروردگارت به اندازه حمل پشت منقار من علم و دانش اندوخته ای نه بیشتر) امام صادق علیه السلام ادامه می دهد سپس بلند شد و رفت و یوشع بدنبال وی شد و زنبیل را یوشع فراموش کرد پس امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی حضرت موسیٰ علیه السلام متوجه شد که گفت: **آتِنَا غَدَاءَنَا**

لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا [موسی] غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم) و از آنجا حضرت موسی علیه السلام برگشت و بدنبال نشانه های عبد صالح می گشت تا او را پیدا کرد جایی که عبد صالح در از کشیده بود و حضرت موسی به وی گفت السلام علیک ودر جوابش عبد صالح گفت وعلیک السلام ای عالم بنی اسرائیل وبلند شد و عصایش را بدست گرفت حضرت موسی علیه السلام فرمود به من امر شد که از تو تبعیت کنم و تو مرا به آنچه رشد پیدا کرده ای تعلیم دهید.

و سپس آنچه راکه در قرآن قید شده گفت **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* تو را طاقت صبر با من نیست (۱).**



فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا

بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم * موسی به او گفت آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی پیروی کنم.

حضرت موسی آمده بود تا از عبد صالح علم بیاموزد، آیا حضرت موسی از عبد صالح عالمتر بود؟!؟

باید توجه داشت که قانون الهی خداوند متعال این است که مقام بالاتر پاینتر از خود را رهبری می کند بدلیل اینکه علو مقام ودرجه بالا او را بوسیله علم بر پاینتر

از خود مقتدر و مسلط میگرداند و بر افراد پایین دست مقدر میسازد و نمیتواند تصور کند که خداوند متعال شخص جاهل یا کسی که دارای علم کمتری است را بر فرد عالم و عارف به حقایق را مسلط گرداند. و گفتگوی جاری بین علم عبد صالح و علم حضرت موسیٰ علیه السلام در قرآن با آن محسوم شده و تاکید دارد که عبد صالح از حضرت موسیٰ علیه السلام عالمتر و داناتر است بدین سبب که حضرت موسیٰ علیه السلام از عبد صالح عذر خواهی کرد **قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا** (موسیٰ گفت اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراهی مکن [و] از جانب من قطعاً معذور خواهی بود) و سخت گیری و شدتی که که عبد صالح با موسیٰ علیه السلام داشت در این مثال بوضوح ذکر شده **قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا** .

(گفت اگر مرا پیروی می کنی پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم).

در این آیه بخوبی شدت و سخت گیری عبد صالح نمایان می شود. و همچنین در این آیه و آیه های قبلی چگونگی تعامل و برخورد عبد صالح با حضرت موسیٰ علیه السلام نمایان می شود بدین دلیل که او از حضرت موسیٰ علیه السلام عالمتر بوده و به تعلیم او همت گماشته و او بارها بر حضرت موسیٰ علیه السلام این جمله را تکرار میکرد که اگر بدنبال من آمدی صبر داشته باش و ساکت بمان برآن چیزی که خواهی دید و یا می شنوی صبور باش و سوال نکن. این قبل از شروع سفرش با حضرت موسیٰ علیه السلام بود و حضرت موسیٰ علیه السلام نیز از این امر استقبال کرد و آن را پذیرفت. **قَالَ**

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا . گفت ان شاء الله مرا شکيبا

خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.

و در این آیه بوضوح مشخص شده که حضرت موسی علیه السلام مطیع عبد صالح بوده

و او امرش را اطاعت میکرده زیرا از طرف خدا به ان ماموریت داشت تا عبد صالح

را پیدا کند؛ در حقیقت این امر مانند امری است که خداوند به ملائکه و فرشتگان

داده بود، تا به حضرت آدم علیه السلام سجده کنند و این در بیان حضرت موسی علیه السلام

پدیدار است. (گفت ان شاء الله مرا شکيبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را

نافرمانی نخواهم کرد). و حقیقت امر این است که زمان وجود و آمدن عبد صالح

فرا نرسیده؛ ولیکن وقتی که برای تعلیم حضرت موسی علیه السلام به این عالم جسمانی

نازل شد و با حضرت موسی علیه السلام جمع شد او بر حضرت موسی علیه السلام حجت شد

و حضرت موسی علیه السلام در برابر عبد صالح چیزی نمیتوانست بگوید و این جمله

وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا . و هیچ نافرمانی نمیکنم. یا هیچ امری را بدون اطاعت نمی

گذارم.

و افرادی که معترض این آیه شدن و میگویند حضرت موسی علیه السلام در بعضی امور از

عبد صالح داناتر است و عبد صالح در بعضی جهت ها از موسی علیه السلام اعلم تر یا

دانا تر است. باید بدانند که علم و دانش از طرف خداوند متعال است. علم و دانش

کهکشانیها و آسمانیها و احکام و عالم غیب از طرف خداوند است و این مقام انسان

است که مشخص میکند در چه جایگاهی از علم و معرفت قرار دارد و خدای متعال

هرگز علمش را بر شخصی از بندگانش که مقامی پایین دارد را بر بنده ای که مقام

والایی دارد یکسان نمیدهد و شخص پایین مقام از بالا مقام اعلمتر نمیشود و این

بدان معنی نیست که خداوند قادر نباشد بلکه در حقیقت امر آنها یکی است بخشش و دادن علم و مقام بدان صورت نیست که موسی علیه السلام در بعضی اشیاء اعلم است و یاعبد صالح در بعضی دیگر این صحیح نیست شخص دانا و اعلم در تمام امور اعلم است، ما درباره یک کتاب فیزیک یا شیمی حرف نمی زنیم بلکه درباره ملکوت آسمانها و احکام و دین خدا حرف میزنیم، دین خداوندی که پیامبران و فرستادگانش آن را آوردند و نسبت امور دین برای پیامبر و جانشین یکی است و متفاوت و متعدد نیست ، و اگر درباره آسمانها و کهکشانها و ملکوت دارای معلومات و علم است به همان نسبت به در شرایع و احکام متدبر است و اگر عبد صالح به امور غیبی و راههای آن از موسی علیه السلام اعلمتر است حتما در شریعت و احکام الهی نیز از حضرت موسی علیه السلام اعلمتر است. و اگر حضرت موسی علیه السلام از عبد صالح در امور شریعت داناتر بود سپس او نیز در امور غیبی و راه های آسمانها (ملکوت) نیز اعلمتر می بود.

کما اینکه در این مورد مطلقا نمیتوان موسی علیه السلام را از عبد صالح داناتر و اعلمتر دانست زیرا که قرآن این داستان سفر حضرت موسی علیه السلام را به وضوح بیان کرده که حضرت موسی علیه السلام آمده بود تا از عبد صالح علم بیاموزد همانطور که ملائکه و فرستادگان از حضرت آدم علیه السلام آموختن پس نتیجه کل این است که عبد صالح از حضرت موسی علیه السلام بصورت مطلق اعلمتر است.

اما افرادی که در این داستان قرآنی را سیر کرده اند با شخصیت عبد صالح خیلی متأثر شدند و بر آنها عظیم نمایان شد که تصور بنده ای که قرآن هویت و اسم او را فاش نکرده و او را از موسی علیه السلام که یک پیامبر اولوالعزم است اعلم معرفی کرده،

کما اینکه اگر می دانستن این عبد صالح بنده ی بود که برای تعلیم حضرت موسی علیه السلام به این جهان جسمانی پا گذاشت که موقع آمدنش هنوز فرا نرسیده بود، بلکه آنان را در نقص واضح و کوچک شمردن مقام عبد صالح در قران به صورت اشکار و نمایان در حالی که او را از موسی علیه السلام اعلم معرفی کرده است، در بعضی از روایات او را به خضر معرفی کرده اند بدون اینکه متوجه شوند خضر (سبز) یک صفت است نه یک اسم و ممکن است این صفت بر چندین شخصیت الهی اتلاق شود به اعتبار اینکه آنها علیهم السلام سرزمینهای پشت سرشان را از دین الهی سرسبز می کنند. زیرا آنها دین را بست و نشر میدهند و رنگ سبز اشاره به دین دارد (خضردر زبان عربی یعنی سبز).



قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا * قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا * قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا

موسی به او گفت آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی پیروی کنم * گفت تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی * و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی * گفت ان شاء الله مرا شکیبیا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد * گفت اگر مرا پیروی می کنی پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از ذکر آن با تو سخن آغاز نمایم.

حضرت موسی علیه السلام در ابتدای سفرش هدف را مشخص و علت تبعیت از عبد صالح را که همان تعلیم علم و معرفت الهی است را تبیین کرد. (موسی به او گفت: آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی پیروی کنم)، و هنگامی که عبد صالح با حضرت موسی علیه السلام حرکت کرد اعمالی را انجام داد که باید حضرت موسی از آنها علمی یاد گیرد ولیکن می بینیم این کارهایی که انجام شد که عبارتند از عمل اول: نجاری. عمل دوم: ق تل. عمل سوم: ساختن دیوار اعمال و کارهایی بودند ابتدایی و ساده پس چه چیزی را میخواست به حضرت موسی علیه السلام بفهماند، یا تعلیم دهد؟ آیا معقول است عبد صالح این اعمال را میخواست به حضرت موسی علیه السلام یاد دهد و یا میخواست به حضرت موسی علیه السلام بفهماند که بعضی از امور غیبی را تو نمیدانی؟ و آیا شما این را در حق موسی علیه السلام ابن عمران که یکی از پیامبران اولی العزم است منصف میدانید؟ و آیا حضرت موسی علیه السلام از عالم غیب که همانا خداوند متعال است بی خبر است و یا خداوند سبحان پیامبرانش را از بعضی از امور مطلع میکند؟؟

سپس اینکه حضرت موسی به طلب علم آمده و به عبد صالح گفت که من از تو تبعیت میکنم تا از تو علم و دانش بیاموزم و عبد صالح او را به صبر دعوت میکند و با این تفصیل حضرت موسی علیه السلام قبول میکند و قول میدهد که در این صابر باشد، ولیکن مشیت و خواست خداوند قاهر است و حضرت موسی علیه السلام نمی تواند قولش را عملی سازد، و طوری نمایان می شود که گویی موسی علیه السلام مقهور گفته عبد صالح است که گفت: (توانی و تحمل صبر با من را نداری) و حضرت موسی علیه السلام گفت: من صبر میکنم و عبد صالح به او میگفت تو نمی توانی صبر کنی و گفته

عبد صالح تحقق پیدا کرد و آن کسی که ان را تحقق کرد حضرت موسی علیه السلام که به آن تعهد کرده بود، همانا امتحان او در صبر بود و این امر در تعلیم حضرت موسی علیه السلام امری مهم بود^(۱) و حضرت موسی علیه السلام با دید کسانی که علمشان از او کمتر است را تحمل کند و صبر بر آنها صبر نماید به دلیل اعتراضات مستمر آنها، او حال خود در این موقف از افرادی بود که اعتراض می کنند و صبر نمی نمایند و خود این موضوع را لمس کرده بود که چقدر عبد صالح بر گفته و کردار او صبر کرده است و چقدر نفس وی محتاج این صبر و بردباری از عبد صالح بوده تا به حقیقت برسد.

* عبد صالح چه چیزی را می خواست به حضرت موسی علیه السلام بیاموزد؟

* و حضرت موسی از عبد صالح چه چیزی آموخت؟

بعد از دیدار عبد صالح با حضرت موسی علیه السلام منیت و نفس (انا) مقایسه گرش که در درون انسان نهفته است برای موسی علیه السلام آشکار شد زیرا که عبد صالح فرستاده خداوند بسوی حضرت موسی بود و بر موسی علیه السلام واجب بود که اعتراض نکند - زیرا اعتراضش - اعتراض به خداوند محسوب می شد. و در پایان این حقیقت برای حضرت موسی روشن شد که تو ای موسی به خداوند اعتراضی کردی و با این اعتراضات با خداوند روبرو شدی (این اعمال را به امر خود انجام نداده ام) الان (انا = من) منیت نفس درونت برایت آشکار شد؟ و همانا عبد صالح این را میگوید "من سنگی بیش نیستم که خداوند بوسیله من تو را آزمود (امتحان کرد) پس اعتراض تو بر کسی است که تو را آزموده. و به همین دلیل حضرت موسی علیه السلام در

۱- وحتی برای یوشع زیرا یوشع علیه السلام شخصی است که سرزمین مقدس را فتح خواهد کرد.

هر با که امتحان شکستن نفس خود بیشتر می شد و سبب آمدن و تعهد به صبرش، و پیروزی را همراه عبد صالح میدانست ولی با همه این اوصاف خود را در هر مرحله بازنده می یافت. ([موسی] گفت به سبب آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر).

این را در مرحله اول گفت و اما در مرحله دوم شکست حضرت موسی بزرگتر و اعتراف به تقصیر و اضحتر بود:

(موسی] گفت اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراهی مکن [و] از جانب من قطعاً معذور خواهی بود، و در قسمت سوم و آخری موسی علیه السلام را ساکت ساخت و چیزی نمی گفت و حرفی نمی زد بلکه فقط در حال شنیدن بود.

پس موسی از این دیدار به مرادش رسید و از علم عبد صالح متنفع شد.

(موسی به جوانمرد [همراه] خود گفت دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم هر چند سالها [ی سال عمرم] سیر کنم). و در این دیدار عبد صالح می خواست به حضرت موسی بگوید که جنگ بانفس هیچ وقت پایانی ندارد بلکه دارای مراتبی است. همانطور که نعمتهای خداوند قابل شمارش نیست و همچنین مراتب و مقامهایی که انسان میتواند کسب کند رانیز نمی توان شمارش کرد. و در نهایت عبد صالح حضرت موسی رانصیحت کرد و مراتب توحید را درجه بندی کرده و برایش بیان نمود.

در اولی (من) و در دومی (ما) و در سومی (او) و با اینکه به امر خداوند بود ولیکن بطور متوالی اشاره به کفر می نمود مانند (من و نه او) و در مرتبه شرک (ما) (من و او) و مرتبه توحید (فقط او یا "هو").

... أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ^(۱) ... وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ
 أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا^(۲) ... وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ
 لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ^(۳)
 ... وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي .

(اما کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند خواستم ... اما نوجوان پدر
 و مادرش [هر دو] مؤمن بودند پس ترسیدیم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشد
 * پس خواستیم ... * واما دیوار از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود وزیر آن
 گنجی متعلق به آن دو بود و پدرشان [مردی] نیکوکار بود پس پروردگار تو
خواست ... این [کارها] را من خودسرانه انجام...).

*** **

فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبْوَا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا
 يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا * قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ
 سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا .

پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند از مردم آنجا خوراکی خواستند و [لی آنها] از
 مهمان نمودن آنها خودداری کردند پس در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرو
 ریزد و [بنده ما] آن را استوار کرد [موسی] گفت اگر می خواستی [می توانستی]
 برای آن مزدی بگیری * گفت این [بار دیگر وقت] جدایی میان من و توست به
 زودی تو را از تاویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت.

۱- من (انا).

۲- من و او (انا و هو).

۳- او (هو).

اگر گفته حضرت (موسی گفت اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراهی مکن [و] از جانب من قطعاً معذور خواهی بود) نبود عبد صالح کماکان مسیر را با حضرت موسی علیه السلام ادامه میداد و اگر موسی علیه السلام اعتراض میکرد عبد صالح فقط به او یادآوری می داد. همانطور که در مرحله های اول و دوم انجام داده بود.

و در پایان عبد صالحی که از آن عالم نبوده و غذایی نیز نمی خورد^(۱) مجبور به ترک موسی و یوشعی که گرسنگی تاب و توتنشان را گرفته بود کرد تا آنها استراحت کرده و گرسنگی خود را برطرف کنند. و نیز آنان در ابتدای سفر خود با عبد صالح خسته و گرسنه بودند.

(و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم * گفت دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت).

زیرا غذایشان بدریا رفت و از آن چیزی نخورده و سفر خود را بدون غذا و آذوقه شروع کرده بودند، و همچنین عبد صالح نیز غذا نمی خورد و بهمین دلیل در برابر حضرت موسی علیه السلام چیزی جز گرسنگی نبود و در گرسنگی خیر فراونی نهفته است.

۱- مشخص شد که عبد صالح وقت آمدنش هنوز نیامده است و از اهل آن عالم جسمانی نبوده، که در متشابهات توضیح بیشتری وجود دارد و در بیان بحث نیز به آن اشاره خواهد شد.

قال امام الصادق عليه السلام: (إن البطن ليطغى من الملة، وأقرب ما يكون العبد من الله تعالى إذا خف بطنه، وأبغض ما يكون العبد من الله تعالى إذا امتلأ بطنه) ^(۱).

حضرت امام صادق عليه السلام میفرمایند: بدرستی که هرگاه شکم پرشد انسان طغیان میکند، و هرگاه بنده ای از شکم خود گذشت به خداوند نزدیک میشود، و هرگاه بنده ای که شکم خود را پر کرد خشم خدا را فراهم ساخته.

وقال امام الصادق عليه السلام: (أقرب ما يكون العبد إلى الله إذا ما خف بطنه) ^(۲).

و نیز حضرت امام صادق عليه السلام می فرماید: نزدیکترین جایی که بنده میتواند به خدا نزدیک شود وقتی است که از شکم خود بکاهد و یا بگذرد.

و در این سفر توشه راه حضرت موسی عليه السلام و یوشع تنها گرسنگی بود که در آن حکمت الهی نهفته است. و در پایان سفر و مرحله سوم و آخر حضرت موسی عليه السلام و یوشع چیزی جز طلب غذا از اهل روستا جهت استمرار و ادامه سفر با عالم (دانشمند) نکردند تا برای تحرک قوی شوند. (زیرا گرسنگی رمقی برای آنان باقی نگذاشته بود).

فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا آتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا (وقتی به ان

روستا رسیدند از آنها طلب غذا کردند ولی ان مردمانها را پذیرای نکردند).

و حتی موسی عليه السلام در مقابل گرسنگی که توانش را گرفته بود نتوانست ساکت بماند و هنگامی که عبد صالح دیوار را می ساخت دوباره طلب غذا نمود و گفت: در

۱- بحار انوار: ج ۶۳ ص ۳۳۶، وسائل شیعیه: ج ۱ ص ۲۴۲.

۲- بحار انوار: ج ۶۳ ص ۳۳۱.

مقابل اینکار برای من ویوشع غذایی طلب کن. **قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا .**

و در این هنگام در مقابل آن عالم (عبد صالح) چاره ای جز ترک موسی علیه السلام ویوشع علیه السلام در برابرش نبود زیرا آنها از شدت گرسنگی و خستگی بستوه آمده بودند. در باره گفته موسی علیه السلام به یوشع یوشع **آتِنَا غَدَاءَنَا** یعنی ناهار ما را بیاور... و گفته **رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ** ، یعنی پروردگار مرا هرچه که بسویم از خیر بفرستی باز نیازمند (فقیر) تو هستم ... و در این باب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرموده اند: (انما عنی الطعام).

یعنی معنی آن حضرت موسی علیه السلام طعام و غذا طلب کرده بود و همچنین ابی عبد الله علیه السلام فرموده اند: (ان موسی علیه السلام لذوجوعات) ^(۱) یعنی حضرت موسی علیه السلام زیاد گرسنه می شد. (بعلت فعالیت فراوان زیاد گرسنه می شد).



عبد صالح کیست؟

و چرا او به غیر از کسی دیگر برای دیدار حضرت موسی علیه السلام انتخاب شد؟

همانطور که در مقدمه ذکر شد مجمع البحرین (محل تلاقی دو دریا) همان عبد صالح است. و دو دریا یعنی حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام می باشند و در نهایت و در نتیجه عبد صالح یکی از ائمه یا مهدیین علیهم السلام میباشد. و باید این شخصیت را شناخت و بدانیم که او کیست؟ و چرا اکیدا این شخصیت با موسی علیه السلام ملاقات کند؟ انتخاب عبد صالح برای این ماموریت دارای سبب خاصی

۱- برهان: ج ۶ ص ۵، عیاشی: ج ۲ ص ۳۳۰، بحار انوار: ج ۳ ص ۳۰۳.

است و در حقیقت عبد صالح همان قائم آل محمد است. و سبب دیدار حضرت موسی علیه السلام خصوصاً با عبد صالح در این است که موسی علیه السلام از خداوند متعال در خواست مقام عبد صالح را کرده بود، وهم او نیز خواسته بود که او را قائم آل محمد علیه السلام گرداند، ولی الآن حضرت موسی علیه السلام بعد از ملاقات و لمس کردن شکستهای پی در پی اش دریافت که اونمی تواند قائم آل محمد شود. و این جواب خداوند به درخواست حضرت موسی علیه السلام بطور عملی بود که این دیدار با صاحب مقام شخصی را که درخواست کرده بود، و لمس کند عجز و ناتوانی و قصورش نسبت به این مقام (قائم آل محمد) و ان رابه عینه ببیند.

از سالم الاثل نقل است که گفت: از حضرت ابا جعفر محمد ابن علی الباقر علیه السلام: شنیدم که می فرمود: (نظر موسی بن عمران فی السفر الأول إلی ما یُعطى قائم آل محمد من التمکین والفضل، فقال موسی: رب اجعلني قائم آل محمد. فقيل له: إن ذاك من ذرية أحمد. ثم نظر فی السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله فقيل له مثل ذلك، ثم نظر فی السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، فقيل له مثله) ^(۱).

امام محمد باقر علیه السلام میفرمایند: در سفر اول حضرت موسی علیه السلام ابن عمران از فضل و تمکینی که به قائم آل محمد داده میشود را دید. پس موسی علیه السلام گفت: پروردگارا مرا قائم آل محمد بگردان. پس به وی گفته شد: آن از نسل احمد است. سپس در سفر دوم نظر کرد و در آن مانند قبلی یافت و سپس مانند جواب قبلی داده شد و در سفر سوم مانند سفر اول و دوم دید و مانند قبل گفته خود را تکرار کرد و در جواب همان جمله های قبلی راشنید.

۱- کتاب غیبت - محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۲۴۶ - ۲۴۷.

واین ملاقات با قائم آل محمد فواید زیادی برای حضرت موسی علیه السلام در برداشت زیرا همانا قائم آل محمد است که نتیجه علم و معرفت و توحید حاصل از اجتماع دو دریا (اجتماع بحرین) یعنی حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و یا همان 27 حرف علم را منتشر کرده و در تمام جهان آنرا میگستراند. و باینکه هر کدام از این آئمه و مهدیین علیهم اسلام از فرزندان حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام هستند ممکن است به این اسم (مجمع البحرین) خوانده شوند ولیکن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله به این اسم مخصوصاً نامگذاری شده زیرا اوست که علم توحید و معرفت الهی حاصل شده از اجتماع دو دری (بحرین یعنی علی و فاطمه علیها السلام) را در بین مردم منتشر میکند.

از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرموده اند: علم 27 حرف می باشد و آنچه که پیامبران آنرا آورنده بیش از 2 حرف نیست و اگر قائم ما قیام کرد 27 حرف علم را در بین مردم منتشر میکند و به آن دو حرف اضافه کرده و در مجموع 27 حرف علم را منتشر میسازد) ^(۱).

و در قضیه حضرت موسی علیه السلام که بدان مامور شد تا عبد صالح را ببیند یک قضیه معرفتی و علمی بوده و در نتیجه آن بهترین دیدار موسی علیه السلام با شخصی بوده که علم توحید را در بین مردم منتشر خواهد کرد و آنرا در سراسر جهان گسترش خواهد داد. علم توحید و معرفت نتیجه اجتماع دو دریای علم و دریای معرفت یعنی

۱- عن أبي عبد الله علیه السلام قال: (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً) بحار أنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶.

اجتماع حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است همانطور که درباره آنان روایات زیادی وجود دارد.

در کتاب تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۸ آمده (... هنگامی که پیامبر قریش را از اصحاب کهف باخبر نمود به وی گفتند: ما را از دانشمند و عالمی که از طرف خدا امر شده بود تا موسی از آن پیروی کند باخبر ساز ساز و داستانش را بر ایمان بازگو کن و در باره گفته حق تعالی فرموده اند: **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا .**

حضرت پیامبر فرمود سبب دیدار و ملاقات این بود که هنگام نزول الواح بر حضرت موسی علیه السلام و تکلم با خداوند متعال همانطور که فرموده: **وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ * در لوح از همه چیز برایش موعظه و تفصیلی را بیان نمودیم** حضرت موسی علیه السلام بسوی بنی اسرائیل بازگشت و بر بالای منبر شد و به آنها خبر داد که تورات را خداوند نازل کرده و با او سخن گفته در این هنگام موسی علیه السلام با خود گفت: خداوند خلقی را از من داناتر و اعلمتر نیافریده پس خداوند متعال به جبرئیل خطاب کرد موسی را دریاب که در ورطه هلاکت قرار گرفته و به او بگو مردی در ملتقی بحرین (محل التقای دودریا) در کنار صخره ای وجود دارد که از تو داناتر و اعلمتر است. پس بسویش بشتاب و از علم و دانش او بیاموز. در این هنگام جبرائیل نازل شد و او را باخبر ساخت پس موسی علیه السلام نفس خویش را خوار و تحقیر کرد و دریافت که خطا کرده و ترس بروی مستولی گشت و به وصی و جانشین خود یوشع ابن نون فرمود: ای یوشع خداوند

تبارک و تعالیٰ بمن امر کرده که شخصی را در ملتقی بحرین (محل تلاقی و اتصال دو دریا) بیابم و از وی علم بیاموزم.

در آن هنگام یوشع ماهی نمک اندود شده ای را به همراه آورد و از آنجا خارج شدند و به مکانی رسیدن که در آن مردی را که بر روی زمین خوابیده بود دیدند.

ولی او را نشناختن... و غذایشان (ماهی) را آنجا فراموش کردند و آن آب آب حیات بود پس ماهی زنده شد و حیات گرفت و بدرون رودخانه رفت و پس از گذشت اندک زمانی موسی و یوشع باهم بودند تا موقع غروب فرارسید سپس موسی علیه السلام به وصیش یوشع گفت: **آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا .**

یعنی غذایمان را بیاور زیرا این سفر ما را خسته و گرسنه کرده است. در این هنگام وصی موسی ماجرای ماهی را بیاد آورد و گفت: من ماهی را روی صخره فراموش کرده ام. حضرت موسی علیه السلام گفت: آن مردی که روی صخره بود همان مردی است که ما بدنبال او میگردیم. سپس موسی و یوشع برگشتن: **عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا** در آن هنگام آن شخص را در حال نماز خواندن دیدن پس موسی در کنارش نشست تا نماز را پایان رسانید.

و از اسحاق ابن عمار، از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که فرموده اند: (إنما مثل علي علیه السلام و مثلنا من بعده من هذه الأمة كمثل موسى علیه السلام و العالم، حين لقيه و استنطقه و سأله الصحبة، فكان من أمرهما ما اقتضه الله لنبیه صلی الله علیه و آله في كتابه، و ذلك أن الله قال لموسى:

إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ،
ثم قال: **وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ .**

از ابی عبد الله علیه السلام مثال علی علیه السلام و مثل ما بعد از او در این امت مانند موسی علیه السلام و عبد صالح است، وقتی که او را ملاقات کرد با او سخن گفت و از وی طلب و درخواست همراهی شد، و از امر آنها خداوند برای نبی صلی الله علیه و آله خود در کتابش گفته است، و ان خداوند به موسی علیه السلام فرمود (من تورا به رسالت و همکلامی از بین مردم اختیار کردم پس آنچه به تو رسیده را بگیر و از شاکرین باشد) سپس فرمود: (در لوح از همه چیز برایش موعظه و تفصیلی را بیان نمودیم).

و علمی که عبد صالح یا همان عالم داشت برای موسی علیه السلام در الواح نوشته نشده بود و حضرت موسی می پنداشت که تمام علم اشیاء و تمام علوم را که بدانها نیاز دارد در الواح برای وی نگاشته شده همانطوریکه بعضی ها گمان میکنند که آنان فقیه و عالمند و ادعای بزرگی و فقاقت و عالمی دارند. و آنها تمام علوم و فقه در دین را که این امت بدان نیاز دارد را دارا هستند و آنچه‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفته یا صحبت کرده را حفظ میکنند ولی تمام علم و علوم رسول الله را یاد نگرفته اند و نه بدان معرفت یافتند آنان مقداری از حلال و حرام و احکام جهت جواب دادن به سوال کننده رایاد گرفته اند و در آنان هیچگونه اثری از علم پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و خجالت میکشند از اینکه مردم آنان را جاهل و نادان بشمارند و کراهت دارند از اینکه مبدا از آنها سوالی شود و نتوانند جواب دهند زیرا مردم علم را از معدن علم طلب میکنند پس بدین دلیل رای و قیاس و مقایسه را در دین خدا انجام دادند و میدهند و اثر و آثار دین ناب محمدی را ترک گفته و آنرا به بدعتها نزدیک کردند. و همانطور که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر بدعتی گمراهی است

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: (كل بدعة ضلالة).

واگر از آنان درباره دین خدا سوال شود جوابی ندارند که بدهند زیرا اثری از علم رسول خدا و علمش را ندارند - و منظور از اثر یعنی رابطه ای با رسول خدا ندارند - تا از او جواب گیرند و یا سوالاتشان را به وی منتقل کرده و یا به خدا و رسول خدا و به اولی الامر از آنان بدهند. از علم و دانش آنها استنباط میکنند (علم آل محمد ﷺ) و آن مانعی که باعث شده از ما علم و دانش نیاموزند تنها فقط کینه و حسدی است که نسبت به ما داشته اند.

بخدا سوگند که حضرت موسیٰ علیه السلام نسبت به عالم (عبد صالح) حسد نورزید. حضرت موسیٰ علیه السلام پیامبری از انبیاء خدا بود که به وی وحی می شد. زمانی که عبد صالح را پیدا و از او سوال کرد با علم عبد صالح او را شناخت و نسبت به او حسدی نداشت آنطوری که این امت نسبت به ما اهل بیت حسد ورزید. بخاطر علمی که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما آموخت و آنچه از وی به ما ارث رسید به آن حسد میخورند. و به علم و دانش ما راغب نشدن مانند شور و رغبت حضرت موسیٰ علیه السلام به عالم (عبد صالح) و درخواست دیدار و مصاحبت با وی بکنند، تا از او آموزش ببینند و رشد نمایند. و هنگامی که حضرت موسیٰ سوالات خود را مطرح میکرد عبد صالح میدانست که حضرت موسیٰ علیه السلام نمی تواند با او همراه شود و نه علمش را درک کند و حتی می تواند با او صبر کند و در آن هنگام عبد صالح گفت:

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا گفت: چگونه درباره چیزی که از آن خبر

نداری میتوانی صبر کنی و در این هنگام حضرت موسیٰ علیه السلام نسبت به عبد صالح خاضع شد و از در ترحم و ملاطفت بر خویشتن درآمد تا وی باردگر بپذیرد و گفت:

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا .

حضرت موسی به عبد صالح گفت: انشاءالله مرا بر دیدن مسائل صبور و بردبار خواهی یافت و از این پس هیچ امری از تو را مخالفت نخواهم کرد. و عالم (عبد صالح) میدانست که موسی علیه السلام نمی تواند بر علم او صبر کند. (یعنی علم عبد صالح را نمی تواند درک کند).

ای اسحاق ابن عمار بخدا سوگند همینطور حال و روز این افراد و فقهایشان امروز اینچنین است. تحمل علم ما را ندارند و آنرا قبول و درک نمی کنند و آنرا نمی خواهند و از آن استفاده نمی کنند و بر آن نیز صبر ندارند همانطوری که موسی علیه السلام بر علم عبد صالح هنگام همراه شدن با او دید آنچه را که دید از علمش و در نزد موسی علیه السلام آن علم مکروه و ناشایسته جلوه کرد و در نزد خداوند رضایت و حق بود و همینطور علم ما اهل بیت نزد افراد نادان مکروه و ناشایسته است ولی در نزد خداوند متعال حق مطلق است ^(۱).

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: (إن موسى صعد المنبر وكان منبره ثلاث مراق فحدث نفسه أن الله لم يخلق خلقاً أعلم منه، فأتاه جبرئيل فقال له: إنك قد ابتليت فانزل فإن في الأرض من هو أعلم منك فاطلبه، فأرسل إلى يوشع أني قد ابتليت فاصنع لنا زادا وانطلق بنا) ^(۲).

از حضرت ابی عبد الله روایت است که میفرماید: حضرت موسی علیه السلام بر بالای منبر رفت و منبر او سه پله داشت در هنگام بالا رفتن با خود گفت خداوند فردی اعلمتر از من خلق نکرده جبرائیل آمدوبه موسی گفت: ای موسی مبتلا شدی پس

۱- تفسیر برهان: ج ۱۶ مج ۵ ص ۵۴.

۲- تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۳۳۲.

از منبر پایین بیا زیرا در این دنیا از تو اعلمتر وداناتر وجود دارد پس در پیدا کردن آن کوشا باش و او را دریاب. در این هنگام بدنبال یوشع فرستاد و به او گفت من مبتلا شدم (من در حیطه آزمایش واقع شدم) پس غذای تهیه کن و محیای رفتن شو...).

از توضیح روایات قضیه حضرت موسی علیه السلام این چنین برمی آید قضیه وی معرفتی علمی بوده و آنچه از خواندن روایات برمی آید این است که موسی علیه السلام این چنین پنداشت که او عالم است و در هنگام دیدار با عبد صالح جواب خود را دریافت کرد.

و همینطور او می خواست با علم و معرفت به جنگ نفس خود برود و منیت (انا) را در درونش بکشد و خصوصا بعد از این که حضرت موسی علیه السلام با نفسش جهاد کرد و خداوند با وی گفتگو کرد در این امتحان پیروز شد و خود را حتی از یک سگ خوره گرفته (جدام) کمتر دید. و نه آنچه مانند بعضیها حقایق را انکار میکنند که او در کمین نفس خویش گیر افتاد که او فقط در احکام و شریعت اعلمتر وداناتر است! خیر اینطور نیست؟

در روایت اخیر بیان شد که مسئله فقط ارتقاء و تکامل بوده و لا غیر (ان موسی صعد المنبر و کان منبره ثلاث مراق حضرت موسی علیه السلام بر بالای منبر رفت و منبر او سه پله داشت در هنگام بالا رفتن).



موسیٰ علیه السلام پیامبری از پیامبران اولی العزم بود و با این وجود شکست می خورد؟!!

وقتی که حضرت موسیٰ علیه السلام عبد صالح را دید فکر میکرد که با نفس خود جنگیده و منیت (انا) را در درونش کشته است و مطلوب در این بود که او هنگام همراه شدن با عبد صالح صبر را پیشه ی خود کند و با نفس خود بجنگد و به عبد صالح نمی گفت تا اینکار را بکند یا نکند. و هنگام مواجه شدن باشخصی که دارای مقام والاتری باشد با این گفته ها به وضوح کامل منیت (انا) خود را نمایان کرد. و در مقابل کسی که او مامور به تبعیت و پیروی و اطاعت از او امرش بود.

و حقیقت امر روبرو شدن حضرت موسیٰ علیه السلام روبرو شدن با خداوند متعال است. او در تمام مراحل سفر در مقابل عبد صالح می گفت: (من) یعنی من در مقابل خداوند متعال هستم و این همان امتحان در توحید بود. (یعنی گفته و کردار عبد صالح همه به فرمان خداوند صورت میگرفت و اعتراض به مجری او امرش اعتراض به خداوند تلقی میشود) عده زیادی که بسوی خداوند میروند و حرکت میکنند در آن (امتحان توحید) مردود و شکست می خوردند.

شاید آنان با گفتن (من) در مقابل خلیفه الله (یا خلیفه خدا) اهانت میکنند و یا هنگامی که در برابر.

گفته های خلفاء خدا اعتراض کرده و نظر میدهند (در این هنگام است که (منیت خود را) یا (من) در برابر خداوند متعال قرار میدهند) و با این عمل اکثر سیرکننده در راه خدا در این امتحان شکست می خورند بدون آنکه متوجه آن شده باشند. شاید در کلام خود مقابل خلیفه خدا یا به هنگام دادن نظر به خلیفه خدا متوجه نباشند -

که همان حقیقت و واقعیت منیت انسان است در مقابل خداوند است - و آنها آمده اند تا با آن امتحان شوند بدون آنکه متوجه آن شوند.

حضرت موسی علیه السلام در برابر عبد صالح شکست خورد ولیکن در امتحان الهی شکست نخورد بلکه یک پیروزی بزرگ را تحقق بخشید ولیکن هنگامی که بیشتر از توان و طاقت خود را درخواست کرد در آن امتحان شکست خورد.

عبد صالح به حضرت موسی علیه السلام می گفت که تو همراه من شو و خواهی دانست که من بر تو حجت هستم زیرا خداوند امر به اطاعت من نموده. ولیکن آنطور که خداوند امر فرموده نخواهی بود و حتی همانطور که تعهد کردی نیز نخواهی بود بلکه منیت یا (من) وجودت را از درون اعماقت آشکار خواهی کرد. با اینکه من بر تو حجتم و با تعهدی که دادی نیز منیت خودت را نشان خواهی داد ولیکن گفته عبد صالح به این صورت بیان شد. **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا .**

زیرا جنگ بانفس و منیت (انا) دارای مراتب و درجاتی است و اگر شخصی در یک مرتبه یا درجه ای با آن جنگید و پیروز شد دلیل بر آن نیست که در درجه بالاتری از امتحان برای شخصی که از او مقامش بیشتر است در آن پیروز شود. و شاید تحمل و توان امتحان در درجه بالاتر را نداشته باشد و در آن شکست بخورد.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا .

عبد صالح نسبت به حضرت موسی علیه السلام خیلی سختگیر و شدید وقاطع بود و هر مخالفتی که از جانب موسی علیه السلام صورت می گرفت را در تمام رخدادهای که در بین آنها بوقوع پیوست آنرا محاسبه میکرد زیرا تعهدی که داده بود را نقض کرد.

و در تمام این احوال عبد صالح حضرت موسی علیه السلام را به این حقیقت آگاه ساخت که او اعلمتر است و موسی علیه السلام مامور به تبعیت کردن از وی بوده تا از علمش بیاموزد و بدین ترتیب حضرت موسی علیه السلام به جهل خود آگاه شود و هلاک نگردد. و با تمام این تفصیل حضرت موسی علیه السلام نتوانست صبر کند و مرتب اعتراض میکرد و عبد صالح در هر مرحله بدو می گفت: (ای موسی خلاء و نقصی داری پس توجه کن).

(عبد صالح به موسی علیه السلام گفت تو نمی توانی با من صبر داشته باشی .. و این کلمات در سه ایه بعد عبد صالح به موسی علیه السلام می گوید). تا به اینجا می رسد که به او می گوید ... **قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا** ^(۱) یعنی (... گفت این جدایی بین من و تو است تا آنچه تحمل و صبرش ان را نداشتی برایت باز گو کنم ..) و در آخر عبد صالح فرمود. **وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا** ^(۲) (... آنچه انجام دادم از طرف من نبود، اینها تفسیری است که تحمل و صبرش را نداشتی) آیا متوجه این موضوع شده اید که عبد صالح در هر مرحله که با حضرت موسی علیه السلام گفتگو میکرد.

این جمله را تکرار کرده و می گفت: (تو با من نمی توانی صبر کنی) **قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** .

و حقیقتی که عبد صالح می خواست ان را به موسی علیه السلام برساند این است که مراتب و درجاتی بالاتر و والا و بهتر از آن چیزی که موسی علیه السلام به آن رسیده وجود

۱- کهف: ۷۸.

۲- کهف: ۸۲.

دارد و آنچه مخلوقی به معرفتی رسید یا فهمید یا شناخت و آن کمال معینی را درک کرد بدان معنی نیست که به کل کمال رسیده یا کل کمال همان است که اودیده یا رسیده.

برای روشن شدن مطلب مثال زیر را ذکر میکنم: پرنده ای را در نظر بگیرد که بیشترین ارتفاعی که میتواند در آن پرواز کند و به اوج برسد 100 متر است و پرنده دیگری بیشترین اوج پروازش 200 متر است و پرنده ای وجود دارد که بیشترین ارتفاعی که میتواند اوج بگیرد 1000 متر است. پرنده ای که در ارتفاع 100 متر پرواز میکند فقط آن پرنده ای را خواهد دید که در این ارتفاع پرواز میکنند و اگر این پرنده فکر کند به بالاترین اوج خود رسیده سخت در اشتباه می باشد و این تفکر سبب هلاکش خواهد شد و این همان چیزی است که حضرت موسی علیه السلام بدان نتیجه رسید و خداوند متعال بدین سبب جبرئیل را فرستاد تا موسی را نجات دهد و او را به پیش عبد صالح فرستاد.

و همچنین پرنده ای که در ارتفاع 1000 متر پرواز میکند و بخواهد پرنده های ارتفاع پایین یعنی در ارتفاع 100 یا 200 متر پرواز میکنند را بیازماید به عجز و ناتوانی و نقص خودشان پی خواهند برد و با این پرنده 1000 متر ارتفاع شکست خواهند خورد زیرا پروازی را بر آنها تحمیل میکند که مثلا در ارتفاع 300 متر و این خارج از اندازه و توان پرواز پرنده های با ارتفاع 100 و 200 متر می باشد. (یعنی پرنده های که در ارتفاع پایین پرواز میکنند نمی توانند در برابر پرندهای که در ارتفاع بالاتر پرواز میکنند مقاومت و یا از آنها پیشی بگیرند و در مقابل آنها ناتوان هستند).

و حق آن است که بگویم: بر ما فرض شد که بسوی بالا بنگریم تا عجز و ناتوانی خود را دریابیم و سپس ترقی کنیم و اوج بگیریم و نباید به پایین و اسفل بنگریم تا به کمال خود فخر بفروشیم زیرا این تفاخر و غرور سبب هلاک ما خواهد شد.

در حقیقت خیلی ها گمان میکنند که آنها در اوج هستند ولیکن اینطور نیست و آنهای که واقعا در اوج حقیقی در میان خلق هستند خود را اینگونه نمی بینند و اعتقادی به اینکه در اوج هستند ندارند. زیرا آنها بسادگی دریافتند که این اوج یک خیال بیش نیست و در واقع حقیقت ندارد پس چگونه میتوان آن را اوج نامید در صورتی که نسبت به بالاتر از آن صفر است. زیرا مطلق و غیرمتناهی است. و چگونه می بینند و معتقدند که آن اوج است و در دیدگان ایشان این ها همه بجز عار و ننگ نیست زیرا برای آنها اینچنین تعریف میشود که آنها می گویند (من) (انا) و با کمال وقاحت و بی حیائی در برابر خداوند متعال قرار میگیرند.

و هر کس کلام مرا بخواند متصور و متوهم نشود که به آنچه بالای ایشان است تعلق دارد که اگر به به پایین دست خود نگاه کردن فکر نکنند که آنها در اوج هستند و دیگر آن خیر. بلکه آنها مطلقا اعتقادی به اینکه در اوج هستند ندارند زیرا آنان بسادگی حقیقت را شناختن حقیقتی که خیلی از خلائق آن را گم کردند.

و اگر بقیه خلق به این اولیاء علیهم السلام با اخلاص نظر کردند آنها را نوری ربانی خواهند دید در این هنگام اینان اولیاء علیهم السلام خودشان را در برابر نور خداوند متعال که هیچ ظلمتی (تاریکی) در آن نیست تاریک می بینند و این ظلمت 'ظلمت نفس است همان چیزی است که آنها را از نور خداوند متعال متمایز می سازد.

وبه همین دلیل مرتب این تاریکی و ظلمت خود را مورد حساب و عتاب قرار میدهند و همیشه در حسرت دائمی هستند که چرا در برابر و نزد خداوند متعال به خود نگاه کردند و ملتفت وجود خویش شده و طالب وجود و بقا ءاش در مقابل وجود خداوند متعال شدند.

قال أمير المؤمنين علي عليه السلام: (إلهي قد جرت على نفسي في النظر لها فلها الويل إن لم تغفر لها) ^(۱).

حضرت علی عليه السلام: خدایا بر خود ستم کردم وقتی به خود نظر کردم و وای بر آن وقتی که ان را نیامرزی.

واین طلب بخششی و امرزشی که حضرت امیر المومنین عليه السلام میفرماید همسان مغفرتی است که برای حضرت محمد صلى الله عليه وآله تحقق یافت و این مغفرت همانی است که برفتح استوار می باشد همانطور که خداوند متعال در قرآن ذکر فرموده.

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ^(۲).

در این دیدار عصمت حضرت موسیٰ عليه السلام چگونه است ؟

عصمت همانا: اعتصام با الله از محارم الله یعنی چنگ زدن به ریسمان خداوند و دوری جستن از حرام خدا. که دارای دو جنب است یکی توجه بنده (اخلاص) و دیگری توفیق خداوند متعال است.

۱- مناجات شعبانیه حضرت امیرالمومنین علی عليه السلام، و بحار انوار: ج ۹۱ ص ۹۷.
۲- به ضمیمه شماره ۳ و به کتاب نبوت خاتمه و همچنین به تفسیر سوره فاتحه و متشابهات مراجعه شود شرح بیشتر و مفصل را در آنجا خواهید یافت.

و در فطرت هر انسانی این قابلیت عصمت در وجودش نهادینه شده است و آنچه حجج و معصومین علیهم السلام را از دیگران متمایز میسازد میزان اخلاصشان است. و آنان بوسیله اخلاصشان به خداوند متعال رسیدن به حدی که درجه توفیق نازل بر آنان داری حصار شدند که با آن محفوظ شدند (حصن = حصار) و این حصن آنها را از محارم خداوند دور نگه میدارد و آنان را محفوظ میکند. و همچنین حجج علیهم السلام متمایز میشوند از هر کس که حقایق را درک کند و هر انسانی که در این راه گام برمیدارد بر او واجب است که از آنان تبعیت کنند زیرا خداوند متعال به آنها سفارش کرده و پیروی کردن از آنان را واجب شماره کرده زیرا خطا نمی کنند و مردم را از راه راست خارج نمی سازند و از گمراهی دور می دارند.

حضرت موسی علیه السلام یکی از پیامبران اولی العزم میباشد.

حضرت موسی علیه السلام معصوم و پیامبر و فرستاده خداوند است و همچنین دارای وصیت عصمت است. (یعنی پیامبر معصوم و بوسیله پیامبران پیشین سفارش و ذکر شده و وارث پیامبران قبل از خود می باشد).

و با این احوال خداوند متعال به وی فرمان میدهد که پیرو عبد صالح شود و با او مخالفت نکند و همچنین خود حضرت موسی تعهد به عدم مخالفت با عبد صالح داد. **قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا** ولیکن پیمان خود را زیر پا می گذارد و تعهد خود را فراموش کرده و با عبد صالح مخالفت کرد. و اگر تنها یک مورد مخالفت بود میشد از آن گذشت لیکن در تمام مراحل با عبد صالح مخالفت میکرد و به تمام امتحانات و آزمونها اعتراض داشت.

و آنها سه آزمون بودند و او با هر سه آزمون مخالفت کرد. و مخالفت او مخالفت با خداوند محسوب می شود اگر این گفته را ناپسند می پندارید حضرت موسی غیر مستقیم مخالفت کرد و تعهد خود را نادیده گرفت و مخالفت کرد. و اکیدا این مورد عصمت را نقض میکند!

* و از این مرحله می توان نتیجه گرفت که:

* معنی عصمت را بوضوح می توان فهمید.

* همچنین عصمت دارای درجه و مراتب است.

* و همچنین می توان فهمید که عصمت برای حجاج الهی (معصومین علیهم السلام) دارای حد و اندازه است و شرط حداقل حد آن این است که خلق را از حق دور نسازند و یا آنها را وارد باطل نکنند.

* و فهمیدیم که اگر بر معصوم علیه السلام آنچه بالاتر او بود حمل شود دیگر در آن مرحله ای که هنوز در آن ارتقا نیافته معصوم نیست.

* و در میابیم این نقض بر عصمت معصوم در مرتبه بالاتر عصمت آنرا در مرتبه پایینتر عصمت معصوم نقض نمی کند.

* و همچنین جواب علت معصیت آدم که بوقوع انجامید را میفهمیم و درک می کنیم.

* و همچنین جواب معصیت حضرت آدم را خواهیم یافت که چگونه بود؟ زیرا این نافرمانی معصیت او را نقض نمی کند **وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى** ^(۱). زیرا آزمایش و امتحان او در یک سطح بالاتری بوده است تا برای او و دیگران آشکار شود که وی

آن عزم کافی رانداشته و صاحب آن عزم و اراده در آن سطح و مرتبه بالا نبوده بلکه از فرزندان و خلیفه حقیقی خدائیزاز فرزندان آدم میباشد. یعنی حضرت محمد ﷺ است پیامبری که از طرف خداوند متعال فرستاده شد^(۱).

- و همچنین میفهمیم که اساس عصمت معصومین همان علم و معرف آنهاست و به همین دلیل معصوم به اندازه علم و معرفت که در حقیقت به همان دوجنبه بازمی گردد (یعنی اخلاص و توفیق) عصمت پیدا می کند. **وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا**^(۲)، و از اینجا علت شکست معصوم در درجه های بالاتر را مشخص می کند و آن این است که قصور و نداشتن علمی و معرفتی در مقام و مرتبه اعلاء برای آن معصوم است.

همچنین درمی یابیم هنگامی که خداوند به بعضی از معصومین خطاب می کند که آنها ظالم هستند.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ^(۳) همانا آنانند که به نفس خودشان

ظلم کردند (ظالم لنفسه) و از مصطفین اند یعنی نخبگان و انتخاب شده های خداوند متعال هستند. کسانی که کتاب و علم را وارثند و آنان معصومین ﷺ هستند و ظلمی که در حق خودشان کردند همانا تقصیر در ارتقاء بوده یا بهتر بگوییم قصور در اخلاص مانع توفیق در درجه های بالاتر رشد شده و بخصوص مانع افاضه علم و معرفت در درجه های بالاتر می شود. و اکیدا این قصور ظلم در حق خودشان می

۱- به ضمیمه شماره ۴ رجوع شود. همچنین شرح کاملا در کتاب نبوت خاتمه میباشد.

۲- طه: ۱۱۴.

۳- فاطر: ۳۲.

باشد. زیرا که مقام بالاتر را از دست می دهند و همچنین ارتقاء به درجه و مرتبه بالاتر را از دست میدهند و این یعنی زیان و ضرر خسران و در پایان امتحان در مرتبه بالا منجر به شکست برای آنان شد^(۱).

- و همچنین می توان فهمید که امتحان در مرتبه بالاتر در عمل و یا عدم آن نیست به اندازه اینکه بر او واقع می شود و همانا صاحب آن درجه بالاتر نفس و آنچه متعلق به علم و معرفت اوست. و معصیت آدم عَلَيْهِ السَّلَام متعلق به درخت بود و قتیکه به آن تعدی کرد و معصیت تعدی بزرگتر از معصیت خوردن میوه آن بود. و در واقع معصیت حقیقی تعدی بدرخت بود نه خوردن میوه آن **وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ**^(۲) و درخت همانا محمد و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام بود و همچنین به نسبت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام اعتراض به عالم (عبد صالح) همان خطا بود (خطای اعتراض به عبد صالح) همان خطائی که بارها آن را تکرار کرد و امتحان حضرت موسی در آن سه مورد بیشتر از یافتن خود عالم بود **قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا** به آیه خوب بنگرید و تدبر کنید و به کلمه (معی = بامن) توجه کنید که همانا می گوید تا زمانی که همراه من هستی غفلت می کنی و سرپرستی و فرماندهی مرا قبول نخواهی کرد.

در حقیقت اعتراضات موسی عَلَيْهِ السَّلَام همه به فرماندهی و سرپرستی بر علیه معصومیت همان چیزی که از جانب خدا بود و به همین دلیل پاسخ عالم (دانشمند) به موسی عَلَيْهِ السَّلَام بسیار شدید و کوبنده بود. و اگر مسئله فقط متعلق به جهل موسی به اسباب

۱- به ضمیمه شماره ۵ و همچنین به کتاب جواب منیر ج ۲ و متشابهات مراجعه شود.

۲- بقره: ۳۵، اعراف: ۱۹.

وعلل وقوع آنها بود (ماجراهای پیشآمده) در این صورت موسی علیه السلام معذور بود و هیچگونه رفتار شدیدی را علیه موسی علیه السلام بکار نمی برد.

اگر قدری در آیات قرآن تدبر و اندیشه کنیم در می یابیم که عدم صبر موسی علیه السلام با عبد صالح در نداشتن علم او و عدم معرفت وی بود زیرا عبد صالح از نظر مقام و علم از حضرت موسی علیه السلام بالاتر است. **وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا**

یعنی تونمی توانی صبر کنی زیرا مرا نمی شناسی. و آنطور نیست که هر کس آیه را قرائت کند تصور میکند که حضرت موسی علیه السلام علت کارهای عبد صالح را نمی دانست در صورتی که خود عبد صالح رانمی شناخت (به همین دلیل علت رفتار عبد صالح را درک نمی کرد) و به همین دلیل با دقت به جوابهای حضرت موسی علیه السلام بیندیشید: **قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا** و به گفته موسی علیه السلام بنگرید **وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا** پس این امر متعلق به شخصیت عبد

صالح است نه به اعمال و کردار اوست. زیرا این امتحان نسخه ای از همان امتحان معروف الهی است و آن همان امتحان فرشته ها (ملائکه) و ابلیس با حضرت آدم علیه السلام است و آن آزمون دوباره تکرار شد و آن سجود است که این بار با حضرت موسی علیه السلام آزمایش گردید. ولی این مرتبه حضرت موسی علیه السلام مانند ابلیس سجود را انکار نکرد. البته حضرت موسی علیه السلام از این افعال و کردار پاک و منزّه است و همچنین مانند سجود ملائکه اعتراض نکرد بلکه او اطاعت و سجده کرد لیکن سه بار سر خود را از سجود برداشت و می توان اینطور گفت سه مرتبه متفاوت بود و در سجده آخری آن را کوتاه کرد. و هر کس این موضوع را درک کرد میتواند فرق بسیار بزرگ و عظیم بین حضرت موسی علیه السلام و ملائکه را بشناسد. زیرا موسی علیه السلام از

فرشته ها (ملائکه) بهتر و والاتر است و این ارجحیت در اینجا مشخص گردید. زیرا فرشته ها به علم حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام قبل از سجده به او اعتراض کردن ولی در اینجا حضرت موسیٰ بدون هیچ اعتراضی سجده کرد. (یعنی اطاعت کرد). **قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا** و چگونه خواهد بود وقتی که این طاهر مقدس یعنی حضرت موسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام یکی از پیامبران اولی العزم حال و روزش در اطاعت اینچنین است.

و همچنین درمی یابیم که امتحان طبقه پایین تر بوسیله یک فرد طبقه بالا (از نظر مقام و مرتبه الهی) میسر نمی شود مگر با نزول فرد بالاتر و پایین آمدن او. و در حقیقت ارتقاء پایین تر به بالاتر بدون تبدیل مرتبه اخلاص متعلق به او و عمل وی غیر ممکن است. و در نهایت این امر منحصر به نزول بالاتر به پایین است. و در اینجا امتحان واقع می شود. زیرا مخلوق و بخصوص انسان دائماً در این فکر بسر میبرد که این شخص که همراه او می شود هم شئن و یا از او پایین تر است:

مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا ^(۱) ما تورا بشری مثل خود می بینیم.

قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا ^(۲) شما بشری مثل ما هستید.

فَقَالُوا أَنْوَمِن لِّبَشَرِينَ مِثْلَنَا ^(۳) ... ایمان بیاوریم در حالی که شما مانند ما بشر

هستید.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ^(۴). شما مانند ما بشر هستید

ایه ی بیاورید اگر صادقید.

۱- هود: ۲۷.

۲- ابراهیم: ۱۰.

۳- مؤمنون: ۴۷.

۴- شعراء: ۱۵۴.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ^(۱) ... مانند ما بشری و ما شما را

دروغگو می بینیم.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ^(۲).

بلکه معمولاً و بصورت روتین نمی داند که از او بالاتر است تازمانی که چیزی را پیدا کند که او را تمیز دهد و سبب وضوح تشخیص وی شود مانند عالم (عبد صالح) و یا مانند چیزی که سبب شد فرشته ها (ملائکه) به فضل حضرت آدم اعتراف کنند. و شاید بدانجا رسد که انسان برای تصدیق این برتری و فضل احتیاج به چیز مادی نظیر معجزه دارند که افراد جاهل طلب معجزه می کنند (که بیشتر مردم از این افرادند) و این معجزه است که قهراً " آنان را به فضیلت و برتری پیامبران ﷺ معترف می سازد تا بدین ترتیب به فضل و برتری و حق آنان در پیشوایی و رهبری اعتراف کنند. شما مانند ما بشر هستید ایه ی بیاورید اگر صادقید.

و اکیدا هر کدام به ترتیب مقامشان است پیامبران ﷺ از فرشته ها (ملائکه) برتر و افضلترند و مانند این افراد جاهل نیستند لیکن ظلمت و تاریکی که باعث شد فرشته ها اعتراض کنند و افراد نادان به پیامبران ﷺ کافر شوند نیز در وجود پیامبران ﷺ وجود دارد و همینطور در درون موسی ﷺ لیکن به مقدار بسیار کم که باعث فقط غفلت و اعتراض کند و پس از لحظاتی پشیمان شود **قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا** ، به گفته حضرت موسی خوب بنگرید: **وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا** .

۱- شعراء: ۱۸۶.

۲- یس: ۱۵.

یعنی موسی به عبد صالح میگفت: حال و روز من این است و تو مرا می شناسی پس مرا ترک نکن و این سفر را بامن طی نما تا از تو بیشتر یاد بگیرم، سپس بعد از این گفته غفلت کرده و دوباره سوال میکند و در آخر چیزی جز تعهد به اینکه دوباره سوال کردن را ترک می کند را نمی یابد و جز اعتراف به اینکه دوباره غفلت کرد و شکست خورد و با عبد صالح نتوانست صبر را پیشه کند **قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا** ، و بدین سبب سخن حضرت موسی علیه السلام در مرحله سوم بصورت اعتراض نبود بلکه بصورت یک پیشنهاد ارائه شد.

... **قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا .**

نصیحت:

حضرت موسی علیه السلام مجمع بحرین (محل تلاقی دودریا = عبد صالح) را گم کرد باینکه آماده بود تا تمام عمرش را در جستجوی او باشد.

موسی علیه السلام هدف خود را گم کرد با اینکه در نزدیکی وی نشسته بود.

موسی علیه السلام از هدفش گذشت بدون اینکه متوجه آن باشد و در این عبرت و موعظه ای برای موسی علیه السلام و هر کسی که در مسیر خداوند متعال گام برمیدارد وجود دارد.

و اما موسی علیه السلام در آن هنگام نصیب خود را گرفت و دانست که هدف خود را حتی با مبالغه دریافتن و اهتمام شدید به عبد صالح ممکن است از دست بدهد و آنرا گم کند. و به همین دلیل یک فرد شکست خورده بود هنگامی که عبد صالح را گم کرد و شاید می توان گفت: هنگامی که از کنار این انسان گذشت تصور نمی کرد که او همان هدفی باشد که بدنبال او آمده و این اولین درس موسی علیه السلام بود. به همان اندازه که به نفس خود توجه و التفات کرد از هدفش دور شد و بهمین سبب بعد از

بازگشت به عبد صالح با لحن ملتمسانه ای گفت: آیا بعد از دور شدن از شما می توانم با تو همراه شده و از شما علم بیاموزم.

هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا .

و اما ما باید از آنچه برای موسی علیه السلام و عبد صالح رخ داد درس عبرت بگیریم. اگر موسی علیه السلام با آن شدت به طلب عبد صالح بود بطوریکه گفت: حتی اگر تمام عمرم را بدنبال وی بگردم باید او را پیدا کنم و جستجو برای پیدا کردن امری طبیعی برای حضرت موسی علیه السلام می باشد زیرا او در یافت که دیدار با عبد صالح امر بسیار مهم و عظیمی است که اگر تمام زمانها بدنبال او بگردم ارزش خودش را دارد. با تمام این تفصیل از کنارش گذشت و او را نشناخت، آیا امروزه کسانی که طالب عبد صالح هستند ممکن است هدف خود را گم کنند؟ با توجه به اینکه آنان مانند حضرت موسی علیه السلام نیستند نه از جهت اخلاص و نه شوق و اهتمام او را دارند. موسی علیه السلام را که برای دیدار عبد صالح حاضر شد تمام عمرش را در جستجو بگذراند تا عبد صالح را پیدا کند، آیا هر انسان عاقلی که از سوء عاقبت خود بیمناک است می تواند این سوال را از خود بکند؟

ضمیمه ها:

ضمیمه 1:

از ابی سعید خدری نقل است درباره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** محل تلاقی دودریا یعنی: علی و فاطمه (علیهما السلام) که هیچکدام بردیگری برتری ندارد.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ^(۱). واز آنها مروارید و جواهر خارج می شوند یعنی حضرت امام حسن و حسین (علیهما السلام) * از ابن عباس نقل است در باره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** گفت: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ** یعنی: علی و فاطمه، **يَنْهَمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ**، و در بین آنها حضرت پیامبر ﷺ است. **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: یعنی حسن و حسین^(۲).

* از ابو ذر (که درود خدا بر او باد) نقل است درباره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** یعنی علی و فاطمه (علیهما السلام)، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین ﷺ و هر کس مانند آن چهارتن را دید یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم آنها را دوست نمی دارد مگر مومن و آنها را دشمن نمی دارد مگر کافر و با محبت اهل بیت مومن باشید و بادشمنی اهل بیت از کافرین.

نباشید تا در جهنم در سقوط نکنید^(۳). از ابن عباس نقل است که روزی حضرت فاطمه علیها السلام از شدت گرسنگی و برهنگی شکایت کرد و پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه با شوهرت قناعت پیشه کن زیرا بخدا سوگند او در دنیا سید و مولا است و در آخرت نیز آقا و مولا است و بین آنها اصلاح فرمود و این آیه نازل شد **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** خداوند می فرماید: من خداوند و پروردگار عالمیان هستم و دو دریا را فرستادم علی ابن ابیطالب علیه السلام دریای علم و فاطمه علیها السلام دریای نبوت **يَلْتَقِيَانِ** یعنی باهمدیگری پیوند می خورند (وصل می شوند) من آن خدائی هستم که بین آنها الفت

۱ - برهان ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، بحار انوار: ج ۲ ص ۹۷، تأویل آیات: ج ۲ ص ۶۳۶.
 ۲ - برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، بحار انوار: ج ۲ ص ۹۷، تأویل آیات: ج ۲ ص ۶۳۶ بحار انوار: ج ۳۷ ص ۶، بحار انوار: ج ۳۷ ص ۹۶.
 ۳ - برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، بحار انوار: ج ۲ ص ۹۸، تأویل آیات: ج ۲ ص ۶۳۶، بحار انوار: ج ۳۷ ص ۶، تفسیر فرات کوفی: ص ۶۰.

و محبت ایجاد کردم و پیوندشان دادم. سپس خداوند متعال فرمود: **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ** بین آنها مانعی است (برزخ) و آن مانع رسول خداست ﷺ که ممانعت میکند از اینکه علی ابن ابیطالب علیه السلام بردنیا اند و هگین شود و مانع فاطمه علیها السلام می شود تا بخاطر دنیا باشوهرش مخاصمه کند، **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** یعنی ای محشر جن و انس پس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید.

تُكَذِّبَانِ یعنی ولایت امیر المومنین علیه السلام را تکذیب می کنید و یا محبت فاطمه زهرا علیها السلام ، را انکار می کنید و (لوء لوء = جواهر) یعنی حسن، و (مرجان = مروارید) حسین، و جواهر از مروارید بزرگتر است ^(۱).

از یحیی ابن سعید قطان نقل است که گفت: از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که درباره گفته خداوند متعال: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** فرمودند: علی و فاطمه (علیهما السلام) دو دریا ی خیلی عمیق علم می باشند که هیچکدام بردیگری برتری ندارد، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** فرمودند: حسن و حسین (علیهما السلام) هستند ^(۲).

* از سفیان ثوری در باره گفته خداوند عز وجل نقل است: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام)، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** و گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) هستند ^(۳).

* از جابر از ابی جعفر علیه السلام در باره گفته حق تعالی نقل است: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** فرمودند: علی و فاطمه **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** نه علی بر فاطمه و نه

۱- برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، مناقب بن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۱۹، بحار الانوار: ج ۲ ص ۹۹.
 ۲- برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، خصال: ج ۱ ص ۶، قمی: ج ۲، بحار انوار: ج ۲ ص ۹۸، بحار انوار: ج ۳ ص ۹.
 ۳- بحار انوار: ج ۲۴ ص ۹۹، بحار انوار: ج ۳۷ ص ۷۳.

فاطمه بر علی برتری دارد (یکسانند) **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** فرمود: حسن و حسین (علیهما السلام)، چه کسی همانند این چهارتن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را تا بحال دیده است. آنها را دوست نمی دارد مگر مومن و با آنها دشمنی نمی کند مگر کافر و با محبت اهل بیت از مومنین باشید و بادشمنی و کینه نسبت به اهل بیت از کافران نباشید زیرا دشمنی با اهل بیت شما را به آتش جهنم خواهد فرستاد ^(۱).

* ابو القاسم علوی از ابن عباس روایت کرد درباره این آیه: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام)، **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** گفت: بین آنها رسول الله است، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** یعنی: حسن و حسین (علیهما السلام) ^(۲).

* از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** * **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام) دو در یا ژرف و عمیقی هستند که بر همدیگر پیشی و فزونی ندارند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در بین علی و فاطمه قرار گرفت، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** و گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) ^(۳).

* روزی در محفل انصار و مهاجرین از عبد الله ابن مسعود در باره گفته حق تعالی **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** سوال شد و وی گفت: نه علی بر فاطمه و نه فاطمه بر علی برتر است، علی را بر نعمتی که خداوند برای او وعده داده مسلط نمود، و فاطمه را

۱- بحار أنوار: ج ۳۷ ص ۹۶.
 ۲- تفسیر فرات کوفی: ص ۴۵۹.
 ۳- تفسیر فرات کوفی: ص ۴۵۹.

بر نعمتهای اختصاصی مسلط نمود و فرزندانشان به آنها متصل هستند. و مانند حلقه نوری هستند که خداوند آنها را از اهل جنان (جمع بهشت) متمایز کرده و این به نگاه آنان به فاطمه برمی گردد پس متنعم میشوند و به نگاه فرزندانش پس خوشحال می شود و خداوند از فضل خود به هر کس که خواهد می دهد و این لطیفتر و رحیمتر و واسعتراست سپس این آیه را تلاوت کرد: **يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْوُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ** و در بین امیر المومنین علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام هیچ تکلفی نیست و هر کس مقام خود را داراست و به اندازه که چشم می تواند ببیند دارای نعمت ها می باشند **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ** ^(۱).

حضرت امام صادق عليه السلام درباره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** فرمودند: علی و فاطمه (علیها السلام) دو دریای ژرف و عمیق هستند که یکی بردیگری تکبر و طغیان نمی کنند، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** فرمود: حسن و حسین (علیهما السلام) هستند ^(۲).

* از جویر از ضحاک درباره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** : نقل است که گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام) **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** گفت: میان آن دو حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله است، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) هستند ^(۳).

از محمد ابن رستم از زاذان از سلمان درباره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** : نقل است که گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام) ، **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا**

۱- تفسیر فرات کوفی: ص ۴۶۱.

۲- کتاب روضة واعظین: ج ۱ ص ۱۴۸.

۳- شواهد تنزیل: ج ۲ ص ۲۸۴.

یَبْغِیَانِ گفت: میان آن دو حضرت پیامبر ﷺ است، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) هستند^(۱).

* از سعید ابن جبیر از ابن عباس در باره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام)، **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ**، گفت: محبت و عشق دائمی و ماندگاری که هیچوقت قطع و تمام نمی شود. **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام)^(۲).

* از سعید ابن جبیر از ابن عباس در باره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام)، **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** گفت: محبت و عشق دائمی و ماندگاری که هیچوقت قطع و تمام نمی شود. **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام)^(۳).

* از مجاهد از ابن عباس درباره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام)، **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** گفت: میان این دو محبت است کینه و دشمنی نیست، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام)^(۴).

* و در تفسیر ثعلبی آمده است و ثعلبی آن را در تفسیر سوره الرحمن نیز در باره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** و با اسناد ارائه شده گفت: حسین ابن محمد بن حسین دینوری بمن خبر داد و گفت: موسی ابن محمد ابن علی ابن عبد الله با ما چنین سخن گفت بر من

۱- شواهد تنزیل: ج ۲ ص ۲۸۵.

۲- شواهد تنزیل: ج ۲ ص ۲۸۶.

۳- شواهد تنزیل: ج ۲ ص ۲۸۷.

۴- شواهد تنزیل: ج ۲ ص ۲۸۹.

پدرم علی ابن محمد حسن ابن علویه قطان از کتابش قرائت نمود و من می شنیدم بعضی از اصحابمان از مردی از اهل مصر که به او طسم می گفتند: از ابو حذیفه از پدرش از سفیان ثوری در مورد آیه **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** سوال شد و گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام)، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) ^(۱).

* در باره گفته حق تعالی: **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** از انس نقل است که گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام)، **﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام). و از ابن عباس نقل شده که گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام)، **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ** حضرت پیامبر ﷺ، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) ^(۲)، **يَخْرُجُ مِنْهُمَا** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) ^(۳).

* نعیم اصفهانی در مورد آنچه قرآن در شان حضرت امیر المومنین علی علیه السلام شده از راویان نقل میکند از حماد ابن سلمه از ثابت از انس و از ابی مالک از ابن عباس و قاضی نطنزی از سفیان ابن عیینه از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه از سوره رحمان.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام) دو دریای ژرف و عمیق هستند که یکی بردیگری برتری ندارد، و در روایتی **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ** حضرت

۱- عمده: ص ۳۹۹.

۲- کشف غمه: ج ۱ ص ۳۲۳، بحار أنوار: ج ۳۷ ص ۹۶، کشف یقین: ص ۴۰۰.

۳- کشف غمه: ج ۱ ص ۳۲۳، بحار أنوار: ج ۳۷ ص ۹۶، کشف یقین: ص ۴۰۰.

پیامبر ﷺ **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْثُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) (۱).

* سید رضی در کتاب (مناقب الفاخره) از مبارک ابن سرور نقل می کند که می گوید: خبر داد مرا قاضی ابو عبد الله وگفت خبر داد مرا پدرم (خدایش رحمت کند) که گفت: به من خبر داد ابو غالب محمد ابن عبد الله از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری که گفت از ابن عباس در مورد.

این آیه سؤال کردم **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ** ابن عباس جواب داد: علی و فاطمه (علیهما السلام)، و نیز در مورد این آیه **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** که او رسول خدا ﷺ است **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْثُ وَالْمَرْجَانُ** گفت: حسن و حسین (علیهما السلام) هستند (۲).

* ابو علی طبرسی: از سلمان فارسی روایت می کند و نیز سعید بن جبیر و سفیان ثوری به اینکه آن د ظو دریای علی و فاطمه (علیهما السلام) **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** حضرت پیامبر ﷺ **يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْثُ وَالْمَرْجَانُ** حسن و حسین (علیهما السلام) هستند (۳).

ضمیمه ۲:

و اما داستان عالم عليه السلام و حضرت موسیٰ عليه السلام این چنین است که حضرت موسیٰ عليه السلام از آنچه آموخته بود احساس غرور کرد و با علمی که بعد از سخن گفتن با خداوند بدست آورده بود در درون نفسش (انا = منیت) بدام افتاد. و خداوند متعال

۱- مناقب: ج ۳ ص ۳۱۸.
۲- برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۸.
۳- مجمع بیان: ج ۹ ص ۳۳۶.

به جبرائیل علیه السلام امر فرمود که موسی را دریاب مباد هلاک شود و به او امر کند که بدنبال آن دانشمند برود و آینچنین شد که موسی علیه السلام و یوشع علیه السلام بدنبال آن عبد صالح رفتن و در داستان آنها که در قرآن آمده دارای سه بخش می باشد که به ترتیب عبارتند از:

- داستان کشتی و صاحبان آن:

و این کشتی متعلق به جماعتی از مومنین و مخلصین که آنان مسکینهای خداوند بودند و به عبارتی مسکینانی در عبادت خداوند نه مسکین بصورت محتاج و فقیر بغیر. زیرا کسانی که کشتی دارند فقیر و محتاج محسوب نمی شوند! پس چگونه ممکن است مسکین باشد! (۹۰) و مسکین شخصی است که مالک کم و زیاد نمی باشد. و اینها مومن و مساکین خداوند بودند و با تضرع و خشوع از خداوند متعال طلب کردند که آنها را از شر پادشاه طاغوت و سربازانش در امان نگه دارد و این پادشاه ظالم کشتیها را بزور تسخیر می کرد تا برای ماشین جنگی جنایتش آماده کند و این مومنین نمی خواستند در جنایت این پادشاه سهیم باشند و او را بدین وسیله کمک کنند و همچنین نمی خواستند که کشتیشان را دست بدهند و بدین علت خداوند عبد صالح را برای نجات آنها و کشتی از دست این طاغوت فرستاد و این عالم (دانشمند) در آن عیب و نقص ظاهری ایجاد کرد و دانست که این نقیصه (سوراخ کردن کشتی) پادشاه را مجبور می کند تا از بردن کشتی صرف نظر کند.

2- داستان نوجوان:

این نوجوان پدر و مادر مومن و صالح و مخلصی برای خداوند داشت که این پدر و مادر همیشه در درگاه خداوند متعال تضرع و دعا می کردند که خداوند به آنها نسلی

صالح و مومن عطاء نماید تا آنها از شر بدکاریهای فرزندان نا صالح و بدکار در امان باشند و این نوجوان در ظاهر صالح و درستکار بود و از نظر طهارت و پاکی ظاهری و یاپاکی نفس ظاهری تابع والدین مومن می باشد. و به همین جهت حضرت موسی علیه السلام در مورد این نوجوان گفت (نفساً زکیة) و یا ظاهراً پاک زیرا او فرزند این دو مومن بود و نیز در وقت حاضر فساد و کفر ان خود را ظاهر نمی کرد ولی خداوند از درون و باطن این نوجوان باخبر است. از منیت و تکبر و غرور بر دستور خدا و حجت‌های خدا ﷻ. و این نفس و جان بد ذات و خبیثش از دشمنان انبیاء و مرسلین می باشد. و به همین علت خداوند آن عالم را فرستاد تا آرزوی این دو مومن به داشتن نسل و ذریه پاک و راستگو تحقق یابد و برای جدا کردن این نوجوان بدکار و والدین خوش کردار و صالح چاره ای جز کشتن این نوجوان نیست که بدست عبد صالح علیه السلام و با فرمان خداوند متعال انجام گرفت و به اجابت دعای والدین این نوجوان انجامید. در احکام و شریعت‌های ادیان گذشته (قبل از اسلام) پدر فرزند خود را برای نزدیکی به خداوند قربانی می کرد مانند داستان حضرت ابراهیم علیه السلام یکی از پیامبران خدا که با فرزند خود اسماعیل علیه السلام را هنگامی که خواست او را قربانی کند. و داستان عبد المطلب علیه السلام یکی دیگر از اوصیای خداوند هنگامی که فرزندش عبد الله (پدر حضرت محمد ﷺ) را جهت تقرب به درگاه خداوند قربانی کند و همه اینها در زمان قبل از اسلام رایج بود و با آمدن اسلام منسوخ شد و بعد از اسلام حکم قربانی کردن فرزند در راه خدا را باطل شد. ولیکن اگر پدر فرزندش را کشت حکم قصاص برا و جاری نمی شود و این حکم را مسلمین می شناسند که قاتل بقتل می رسد مگر آنکه پدر باشد. برای همین کسی که درخواست قتل آن

نوجوان را کرد بدون آنکه بداند خود پدرش بود زیرا دعای که در طلب نسل صالح کرده بود مورد اجابت خداوند متعال قرار گرفت و در واقع دعای پدر در حق فرزند سبب هلاکت این نوجوان بدذات شد و این پدر قاتل واقعی است و کسی که دستور به قتل نوجوان داد خدای سبحان بود و انجام داد این ماموریت بعهد عالم عليه السلام (عبدصالح) است و نیز در این مسئله هیچ مخالفتی با شریعت الهی (احکام) که بعضی متوهم می شوند ندارد که می گویند قصاص قبل از جنایت گرفته وجود ندارد زیرا قتل این نوجوان بدرخواست پدرش بوده است و هرچند که نمی دانست که اجابت دعایش موجب قتل و هلاکت فرزندش خواهد شد. کما اینکه در چندین مورد سوال در باره عبد صالح و حضرت موسی عليه السلام پاسخ داد می شود اگر خوب بنگرید در خواهید یافت:

1- آن عالم (دانشمند) زمان حال و آینده را در باطن مشاهده می کرد در حالی که حضرت موسی عليه السلام فقط زمان حال باطن را می دید. (یعنی باطن آینده را نمی دید).

2- اگر عالم در برابر دیدگان مردم آن نوجوان را می کشت مردم بسادگی از او دست بر نمی داشتند پس در نتیجه مردم او را نمی دیدن و تنها حضرت موسی عليه السلام او را می دید.

3- مسئله کشته شدن نوجوان همانند قبض روح کردن افراد توسط ملک الموت (فرشته مرگ = حضرت عزرائیل) است و یا مانند شخصی که در یک حادثه تصادف رانندگی کشته میشود و حال و هوای عالم (عبد صالح) همانند حال و هوای فرشتگان و ملائکه می باش.

4- واین ماموریت از طرف خداوند متعال بصورت تفصیل نبوده بلکه بصورت کلی واجمالی بود مانند (این کشتی را برای مساکین حفظ کن) و خداوند به عبد صالح نگفته بود که کشتی را سوراخ کند باین تفصیل خداوند آن را به خود نسبت میدهد **هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** ^(۱). این نعمت سلطنت اعطای ما است اینک بیحساب بهره خواهی عطا کن و از هر که خواهی منع.

و در روایتی از رسول خدا ﷺ می فرماید: (أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْظُرْ إِلَى الْأَجْسَامِ مِنْذُ خَلْقِهَا) یعنی خداوند متعال بر جهان مادی و خاکی (جسمانی) از زمان خلقت و آفرینش تاکنون نظر و توجی به آن نمیکند.

3- داستان دیوار:

و آن دیوارخانه دو نوجوان یتیم بود یا آنها دو فرد صالح بودند و معنی یتیم این است کسی که در میان قوم خود از نظر صلاحیت و تقوی و طاعت پروردگار بی نظیر و بی بدیل است و گنجی که زیر دیوار قرار داشت مال و اموال از قبیل طلا و جواهر بود که همراه یک نصیحت و سفارش توسط پدرشان پنهان شده بود و بدین منظور اهل بیت نبوت ﷺ این سفارش و نصیحت را به عنوان گنج حقیقی می پنداشتند نه طلا و جواهرات.

و نصیحت و سفارش هم‌نطور که حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا مَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ لَمْ يَضْحَكْ سِنَّةً، وَمَنْ أَقْرَبَ بِالْحِسَابِ لَمْ يَفْرَحْ قَلْبَهُ، وَمَنْ آمَنَ بِالْقَدْرِ لَمْ يَخْشَ إِلَّا رَبَّهُ) ^(۲).

یعنی خداوند متعال می فرمایند: من پروردگاہ جهانیان و هیچ معبودی جز من نیست هر کس به مرگ یقین پیدا کند لبخند نخواهد زد و اگر به روز حساب اقرار کند دل شاد نمی شود و هر کس به قضا و قدر ایمان آورد از هیچ کس نمی هراسد مگر پروردگارش.

و این حکمت و نصیحت همانا جنگی بر علیه بخل و تنگ نظری مردم این ده می باشد که از دادن غذا به حضرت موسی علیه السلام و همراهش بخل و خست ورزیدند و این سبب دیگری برای ساخت دیوار گردید.

و در ساخت دیوار آیه و نشانه دیگری برای عالمان می باشند که همانا آل محمد علیهم السلام هستند و آن مانع و دیوار که بین آن روستا و اخلاق کریمه و گنج آن دو نوجوان یتیم قرار دارد در حقیقت آن کسی که باعث ساخت آن دیوار گردید بخل و خساست اهل آن روستا بود و در ساخت دیوار آیاتی وجود دارد که به علم آنها جز اهل علم و دانش احاطه ندارند.

و باید بدانیم که:

و باید بدانیم که عمل و کردار آن عالم (دانشمند) یا عبد صالح مانند عمل ملائکه و فرشتان مقرب می باشد که بر فرموده خداوند پیشی نمی گیرند و به امر او عمل می کنند. و کلیه اعمال انجام شده بفرمان خداوند متعال انجام می گرفت و در واقع سه عمل انجام شده تنها به امر خداوند صورت گرفت و همچنین بدر خواست صاحبانشان که برایشان کار انجام دادم و بجز اجابت دعایشان چیز دیگری نبود. معیوب و ناقص کردن کشتی بدر خواست صاحبانشان صورت گرفت (بوسیله دعا کردن).

نوجوان بدرخواست والدینش کشته شد و ساخته شدن دیوار بدرخواست پدر ایتم بود و همه اینها بوسیله دعا و تضرع بندگان مومن و مخلصی بود که بدرگاه خداوند متعال واجابت دعایشان بوسیله پروردگار عالمیان صورت گرفت. و همه اعمال عبد صالح ختم به خیر به صاحبانشان گردید کشتی محفوظ شد و صحاحبان کشتی مجبور به کمک کردن به ظالم نشدن نوجوان عاق شده پدر و مادر که دارای باطن سیاه و پلید بود کشته شد و بجای نوجوان کشته شده خداوند فرزند دختری صالحی به آنان داد که نسل انبیاء و پیامبران از آن بوجود آمدند و دیوار ساخته شد تا طلا و اموال حفظ شود و حکمت کار این است تا به دیگران برسد.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: (وكان مثل السفينة فيكم وفينا ترك الحسين البيعة لمعاوية، وكان مثل الغلام فيكم قول الحسن بن علي عليه السلام لعبيد الله بن علي لعنك الله من كافر، فقال له: قد قتلته يا أبا محمد عليه السلام، وكان مثل الجدار فيكم علي والحسن والحسين عليهما السلام) ^(۱).

مانند داستان کشتی در بین ما و شما مثل بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با معاویه می باشد و مانند آن نوجوان در بین شما فرموده حضرت امام حسن علیه السلام به عبید اله ابن علی که فرمود لعنت بر تو ای کافر. که به امام گفتند ای ابا محمد او را به قتل رساندی و مانند دیوار در بین شما نیز حضرت علی علیه السلام و امامان حسن و حسین (علیهم السلام) که آنها دویتیم بودند و حقشان غصب شد.

و در زمان قائم علیه السلام کشتی و نوجوان و دیواری که زیر آن گنج نهفته وجود خواهند داشت کشتی همانا اصحاب قائم علیه السلام هستند که پنهان شدند تا از دست طاغوت

زمان در امان باشند (یظهر فی شبهة لیستین) یعنی قائم در زمانی ظهور میکند که شبهه وجود دارد و او با شبه ظاهر می شود واضح و گویا ظاهر می گردد. (همانطور که در روایات اهل بیت آمده است).

و اما مثل آن نوجوانی که باطنی سیاه دارد و به مرض ابلیس (لعنت خدا بر او باد) مبتلا است: که می گوید (أنا خیر منه = من از او برترم)، و در روایت موجود است که قائم علیه السلام شخصی را به بقتل میرساند که باقائم همراه است و نیز از نزدیکان و مقربین است ^(۱).

با او همکاری میکند و او اما گنج از زیر دیوار بیرون آورده می شود و در بین مردم منتشر خواهد شد و آن گنج همانا علم آل محمد علیهم السلام است همانطور که امام صادق علیه السلام فرمودند: علم بیست و هفت حرف (بتعداد حروف الفبا) می باشد و آنچه تمام پیامبران تاکنون آورده اند دو حرف بیش نبوده و آنچه تاکنون مردم شناخته اند بیش از دو حرف نبوده و اگر قائم ما (اهل بیت) قیام کند بیست و پنج حرف علم را استخراج کرده و به آن دو حرف اضافه خواهد کرد تا بیست و هفت حرف را علم نشر دهد.

عن الصادق علیه السلام: (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غیر الحرفین فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها فی الناس وضم إليها الحرفین حتی یبثها سبعة وعشیرین حرفاً) ^(۲)، ^(۳).

۱- مختصر بصائر درجات: ص ۱۹۷، و بحار انوار: ج ۵۳ ص ۳.

۲- بحار انوار: ج ۵۳ ص ۳.

۳- المتشابهات: ج ۴.

ضمیمه ۳:

ودراینجا هر چه شکر بنده عظیم باشد یاری و توفیق خداوند در متوجه کردن این بنده به خدا بیشتر و عظیمتر است و نیز این نعمت خدا بر بندگان مقرب و نزدیک به او بیشتر و بزرگتر می باشد و در این صورت این عمل و شکر بندگان نعمت جدیدی است که باید از خداوند در این مورد هم تشکر کرد و این شکر با توفیق خداوند وسیعی و نیروی اوست که نعمتی جدید و بزرگ است و نیز احتیاج به شکر خیلی بزرگتری می باشد. و اینچنین است که خداوند منان با کرم خود دهان سنا گویان و شکر گذاران را می بندد و زبانشان از شکر گفتن عاجز می گردد و از چشم هایشان اشک جاری می شود وقتی که خواهند فهمید خداوند را آنطور که باید حق شکر و حمد را اداء نمی کنند بلکه آنان در مقامات و مراتب ستایش شده هستند تا زمانی که دانستند کما کان در عدم و ظلمت و نقص اند و در حقیقت وجود مادی و بقایی خود را در برابر حق تعالی گناه می پندارند و بدین ترتیب از خداوند متعال استغفار طلبیدن و بدرگاهش توبه کردند و خداوند طلب عفو و رحمت کردند. و این وجود مادی سبب بقایشان شده و بقایشان مرهون این ظلمت و عدم است با این حال است که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام می فرمایند: (إلهی قد جرت علی نفسي فی النظر لها فلها الویل إن لم تغفر لها)^(۱). یعنی بارالها بر نفس خود نظر پیدا کردم و به آن توجه نمودم و آتش جهنم بر این نفس باد اگر آن را مورد عفو و غفران قرار ندهی. حضرت امیر المومنین علی علیه السلام کمی به خود نگریستن را در مقابل خداوند متعال گناه می پندارد بلکه به علی می گویم: وجود مبارکش را در مقابل

۱- اقبال أعمال: ج ۳ ص ۶۲۹، الفصل ۱۰، مناجاة شهر شعبان، بحار أنوار: ج ۹۱ ص ۹۷.

حق تعالی گناه می پندار زیرا در جسم مادی شائبه ای از عدم وجود دارد و اگر این شائبه نباشد بدون آن هیچ چیزی از او باقی نخواهد ماند و نه اسمی و نه رسمی بلکه فنا می شود و تنها خداوند یگانه و قهار باقی خواهد ماند.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل است که می فرماید: (فأوقفه جبرائیل موقفاً فقال له: مکانک یا محمد - أي هذا هو مقامک، فجبرائیل لا یستطیع الوصول إلى مقام النبی فأشار له بالعروج إلى مقامه عليه السلام - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملک قط ولا نبی، إن ربک یصلی، فقال: یا جبرئیل وکیفی صلی؟ قال: یقول سبح قدوس أنا رب الملائکة والروح، سبقت رحمتی غضبی. فقال: اللهم عفوک، عفوک.

یعنی: در شب معراج جبرائیل در جایگاهی ایستاد و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود اینجا مکان و مقام تومی باشد. و جبرائیل نمی تواند به مقام پیامبر برسد و با اشاره به او گفت که عروج کن این مقام شماست جبرائیل گفت ای محمد صلی الله علیه و آله در مکانی و مقامی ایستاده ای که هیچ فرشته ای و یا پیامبری به آن نرسیده است و پروردگات درود می فرستد پیامبر فرمود: ای جبرائیل خداوند چگونه درود می فرستد. گفت: پاک و منزّه و مقدس پروردگار فرشتگان و روح رحمت بر غضبم پیشی گرفت. پیامبر فرمود: خداوند عفو و مغفرت تو را می طلبم.

قال عليه السلام: وکان كما قال الله: **قاب قوسین أو أدنی** قيل: وما قاب قوسین أو أدنی؟ قال عليه السلام: ما بین أسنّتها إلى رأسها. قال عليه السلام: وکان بینهما حجاب يتلألاً یخفق ^(۱)، ولا أعلمه إلا وقد قال عليه السلام:

۱- یخفق: متحرک و در حال لرزش.

زبرجد، فنظر فی مثل سم الإبرة^(۱) إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالی (...)^(۲).

همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: همانطور که خداوند متعال فرموده است فاصله بین پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند منان به اندازه تیر و کمان و شاید کمتر بود. از حضرت امام صادق سوال شد: این فاصله چقدر بود؟ حضرت فرمودند: از نوک پیکان (تیر) تا انتهای کمان و در بین آنها حجابی که در حال تحرک و نوسان بود و نمی دانستیم آن چیست تا اینکه فرمودند زبرجدی پس از سر سوزنی به درون آن نظر کرد و الی ماشاء الله نور عظمت پروردگار را نظاره کرد پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تبارک الله (...).

طلب مغفرت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما روشن شد و اما تکان و لرزش آن حجابی بود که دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد اجابت پروردگار متعال قرار گرفت زیرا وجود حجاب عدم و تاریکی (ظلمت) در ذات پروردگار متعال وجود ندارد بلکه این اجابت اندک پروردگار است زیرا اگر این حجاب از بین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پروردگار عالمیان برداشته می شد هیچ گونه اثری از پیامبر اکرم باقی نمی ماند و نور مبارکش در نور عظمت خداوند متعال فنا می شد. و از اینجا پی به مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می بریم و در می یابیم که پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه داشت نثار خداوند متعال کرد و خداوند سبحان نیز به او عطائی بخشید که تاکنون به کسی نداده است (مقام نظر کردن به نور عظمت پروردگار).

۱- سم إبرة: یعنی سر سوزن.

۲- اصول کافی: ج ۱ ص ۴۴۳، بحار أنوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶، تفسیر صافی: ج ۵ ص ۸۷.

و این نشان میدهد که لازم و واجب است که جمعاً بسوی پروردگار عالمیان بشتابیم تا با شرمندگی از گناهانمان و با توجه به درگاهش و با امید به مغفرت و عفو و رحمتش در حالات رکوع و سجود و فروتنی و تذلل بدرگاه مقدس باشیم^(۱).

سوال / در کتاب آداب معنوی نماز (الاداب المعنویه للصلاه) سید خمینی (قدس سره) در ص 320 آمده است که: و اما منشاء تمام عظمت متکلمه و صاحب آن همانا عظیم مطلق است که جمیع انواع عظمت متصور شده در ملک و ملکوت و جمیع انواع قدرتهای نازله در غیب و شهادت برگرفته از تجلیات عظیمه فعل آن ذات مقدس است و ممکن نیست حق تعالی با عظمت خود برای شخصی متجلی شود مگر از ورای هزاران حجاب و سرادقات باشد هم‌متنطور که در حدیث آمده: برای خداوند متعال هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت (تاریکی) وجود دارد که اگر برداشته شوند تمام مخلوقات خواهند سوخت...).

سوال الف: آیا این حجاب نورانی و ظلمانی مختلط اند؟

سوال ب: معنی حجاب نورانی و ظلمانی چیست؟

سوال ج: چگونه بعضی از حجاب نورانی و ظلمانی کنار زده می شوند؟

سوال د: آیا همانطور که سید خمینی (قدس سره) گفته اند این حجاب هیچ وقت برداشته نمی شود؟ و آیا حضرت حق با عظمتش برای کس متجلی نمی شود؟ و اگر حجاب برداشته شود چه چیزی ممکن است حادث شود و سوختن به چه معنی می باشد؟

جواب الف: حجاب ظلمانی (تاریکی) همان سربازان جهل می باشند که حضرت امام صادق علیه السلام آنها را ذکر کرده اند و همان رذایل اخلاقی و منیت کاشته شده و مغروس در فطرت انسان است و هرچه این منیت (عجب) انسان گسترش پیدا کند و زیاد شود این حجاب ظلمانی نیز زیاد می شود و هر چه میزان این منیت (انا) کم شود در صد حجاب ظلمانی و تاریک نیز کم خواهد شد و منشا این حجاب همانا تاریکی و عدم (نیستی) و ماده است و چیزی نیست جز سلب کل خیرات از انسان.

و اما حجاب نورانی این حجاب نورانی کلمات خداوند سبحان و تعالی و فیض نازل شده از ساحت مقدس او بسوی خلق اوست و در هر مقامی و برای هر انسان سالک طریق (راه) بسوی خداوند تبارک و تعالی دارای حالاتی است. و این حجاب نورانی به نسبت برای بهترین خلق یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرآن است. و این همان حجابی است که در روایات اهل بیت بدان اشاره شده است. (حجابی که در معراج بین پیامبر صلی الله علیه و آله و ذات خداوند متعال بود).

حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند: (فأوقفه جبرائیل موقفاً فقال له مكانك يا محمد - أي هذا هو مقامك فجبرائیل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي صلی الله علیه و آله فأشار له بالعروج إلى مقامه صلی الله علیه و آله - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي إن ربك يصلي، فقال: يا جبرائیل وكيف يصلي؟ قال: يقول سبح قدوس أنا رب الملائكة والروح سبقت رحمتي غضبي، فقال صلی الله علیه و آله: اللهم عفوك عفوك).

قال صلی الله علیه و آله وكان قال الله: **قاب قوسين أو أدنى**، قيل: وما قاب قوسين أو أدنى؟ قال صلی الله علیه و آله: ما بين أستها إلى رأسها، قال: وكان بينهما حجاب يتلأأ ويخفق، ولا

أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة فقال الله تبارك وتعالى (...)^(۱).

در شب معراج جبرائیل در جایگاهی ایستاد و به حضرت محمد ﷺ فرمود اینجا مکان و مقام تومی باشد. و جبرائیل نمی تواند به مقام پیامبر برسد و با اشاره به او گفت که عروج کن این مقام شماست جبرائیل گفت ای محمد ﷺ در مکانی و مقامی ایستاده ای که هیچ فرشته ای و یا پیامبری به آن نرسیده است و پروردگات درود می فرستد.

پیامبر فرمود: ای جبرائیل خداوند چگونه درود می فرستد. گفت: پاک و منزّه و مقدس پروردگار فرشتگان و روح رحمت بر غضبم پیشی گرفت. پیامبر فرمود: خداوند عفو و مغفرت تو را می طلبم. همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: همانطور که خداوند متعال فرموده است فاصله بین پیامبر ﷺ و خداوند منان به اندازه تیروکمان و شاید کمتر بود. از حضرت امام صادق سوال شد: این فاصله چقدر بود؟ حضرت فرمودند: از نوک پیکان (تیر) تا انتهای کمان و در بین آنها حجابی که در حال تحرک و نوسان بود و نمی دانستیم آن چیست تا اینکه فرمودند زبرجدی پس از سرسوزنی به درون آن نظر کرد و الی ماشاء الله نور عظمت پروردگار را نظاره کرد پس پیامبر ﷺ فرمود: تبارک الله (...).

و این حجاب زبرجدی سبز رنگ که در حال حرکت و نوسان بود اشاره به حجاب ظلمت و نور دارد و کنار رفتن این حجاب با فتح به اندازه سرسوزن و ظاهر شدن حجاب نور بوسیله همان لرزش حاصل حجاب صورت گرفت پس حجاب

ظلمت بوسیله دوری جستن از تکبر و منیت و جنود جهل دریده می شود و حجابهای نورانی در درون فطرت انسان نهفته اند و در آنها فنا میشود هنگامی که با سربازان عقل و اخلاقه کریمه همنشین شود و حال و روز انسان در مسیر تکامل اینچنین است که با سعی و تلاش برای رفع منیت (انا) از صفحه وجودش و مزین شدن به کل جنود عقل گام بردارد و این همان فتح المبین است **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** ^(۱)، و این همان مقام والایی است که رسول خدا محمد ﷺ بدان رسید و در این مقام والا مرتبه خداوند متعال برای محمد مصطفی ﷺ در مراحل تجلی کرد (وکان بینهما حجابیتلاً ویخفق) و یعنی در یک آن حجاب مرتفع می شد و درانی بر می گشت و در هنگام بالا رفتن حجاب از حضرت محمد ﷺ چیزی باقی نمی ماند و حضرت در ذات خداوند متعال فنا می شد و می سوخت و از او چیزی باقی نمی ماند و با نور خداوند محو می شد و حضرت محمد ﷺ وجه الله نمی ماند بلکه خداوند قهار و یگانه باقی می ماند.

وحدیث فوق که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده کشف حجابهای تاریکی و نورانی بطور کلی آن را نفی نمی کند بلکه کشف کامل و دائم این حجاب ها را نفی می کند و اما کشف کامل و تام در لحظه هایی که این امر برای حضرت محمد ﷺ رخ داد که حضرت با حرکت و لرزش حجابها هماهنگ شد و با حجابها حرکت می کرد و نیز تمام کائنات و عوالم با حضرت محمد ﷺ در حال حرکت و اضطراب بود. بطور مثال اگر قرآن را قرائت کنیم حرکتی نواسانی بصورت ناخودآگاه (حرکت رفت

و برگشت) در ما بوجود می آید بدون اینکه عمد و قصدی در کار باشد این حرکت را انجام می دهیم گو اینکه به این حرکت نوسانی احتیاج داریم.

ج سوال الف و ب: نور و حجاب نورانی همه از جانب خداوند متعال می باشد و حجابهای ظلمت و تاریکی از جانب ماده یا عدم (عدم یعنی قبلا چیزی نبوده = عدم = قابلیت برای وجود داشتن) و تمام مخلوقات با اشراق و تابش نور در این تاریکی بوجود آمد یا می توان اینچنین گفت: تجلی و ظهور نور در تاریکی (ظلمت) و اختلاط و اشتراک حاصل از این دو یعنی نور و تاریکی بدان معنی نیست که بصورت متجانس باشند (نور و تاریکی باهم مخلوط و ترکیب نمی شوند) بلکه این اختلاط و اشتراک بصورت تجلی و ظهور می باشد. چنانچه حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام می فرمایند: (داخل فی الأشياء بلا مجانسة و خارج منها بلا مزایلة). یعنی داخل اشیاء می باشد بدون مخلوط و ترکیب و خارج از اشیاء می باشد بدو کاستن.

جواب سوال ج: حجابهای ظلمت و نور با سعی در سیر و حرکت بسوی خداوند متعال برداشته می شوند و نیز حجاب ظلمت و تاریکی خصوصا با دوری جستن از پیروان و سربازان جهل و نادانی و اخلاق ناپسند و دوری از منیت (انا) و ترک آنها برداشته می شود. و بوسیله علم و معرفت و آراسته شدن به اخلاق پیروان و سربازان عقل و پسندیده و نیکو و پیمودن پله های ترقی و پیشرفت بسوی مقامات مقدس و قدسی در ملاء اعلاء حجاب نور برداشته می شود.

جواب سوال د: و همچنان که قبلا توضیح داد شد این حجابها بصورت کامل (تام) برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله رفع گردید ولی نه بصورت دائم بلکه در لحظاتی و آنی

و نیز همانطور که قبلاً روشن گردید علت عدم رفع بصورت دائمی و همیشگی بدان علت است که دیگر هویت و چیزی برای بنده و چیزی از وجود وی باقی نمی ماند فقط خداوند یگانه و قهار (الا الله الواحد القهار) بعد از اینکه سوختن و فنا شدن او در ذات الهی و این حجاب برای هیچ کسی بجز حضرت محمد ﷺ بصورت تام و کامل برداشته نشد و او صاحب مقام محمود (ستایش کننده) و حضرت علی علیه السلام آقا و سید عارفین می فرمایند: (لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقيناً) یعنی: اگر حجاب و غطاء (همان نور و ظلمت) برای من کنار زده شوند به یقین من نسبت به خداوند متعال چیزی اضافه نمی شود. (یعنی به بالاترین درجه یقین رسیده است) و منظور مولی علی علیه السلام حجابی است که برای حضرت محمد ﷺ کنار زده شد. و گرنه برای امیر المومنین علیه السلام حجاب و غطاء کنار رفته لیکن بمراتبی پایین تر از آنچه حضرت آن را ذکر کرده است و ایشان در قبرستان کوفه سیر می کرد و با مردگان سخن می گفت همانطوری که حبه العرنی (یکی از اصحاب حضرت علی علیه السلام) آن را نقل می کند ^(۱).

ضمیمه 4:

محمد ﷺ ظهور و تجلی خداوند در فاران:

(... وأسألك اللهم ... وبمجدك الذي ظهر على طور سيناء، فكلمت به عبدك، وبطلعتك في ساعير، وظهورك في فاران ...) ^(۲).

۱- کتاب متشابهات: ج ۲.

۲- مصباح متهدد - شیخ طوسی: ص ۴۱۹.

شده ترجمه: بارالها از تو مسئلت می جویم ... و به مجدت که در طور سینا ظاهر شد و با بنده ات ورسولت موسی علیه السلام ابن عمران سخن گفתי و طلوعت در ساعیر و ظهورت در فاران.

طلوع و تجلی خداوند در ساعیر با حضرت عیسی علیه السلام و ظهور و تجلی خداوند در فاران توسط حضرت محمد صلی الله علیه و آله صورت گرفت. اگر به عبارت فوق توجه کنیم عبارت دعا بصورت تصاعدی مرتب گشته بصورتی که از پیامبری که با خداوند تکلم کرد شروع شده و همانا حضرت موسی علیه السلام بود تا پیامبری که مانند طلوع خداوند و همانا حضرت عیسی علیه السلام بود و نیز تا پیامبری که مانند خداوند متعال ظهور کرد و او کسی نیست جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

و فرق بین طلوع و ظهور در این است که طلوع همان اطالت و ظهور جزیی یا طلعت همان ظهور است ولی با درجه کمتر و پایین تر و همه پیامبران یا بهتر بگویم عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله مثال خداوند در بین خلق هستند ولیکن حضرت عیسی علیه السلام به مرتبه و درجه ای کمتر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. و بعثت عیسی علیه السلام از ضروریات بوده تا تمهیدی و بستری برای ظهور و بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد همان پیامبری که همانند الله در بین خلق است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله خلیفه الله بحق در این جهان می باشد. و اگر به اصل و شروع خلقت بنگریم در می یابیم که خداوند متعال به فرشته ها (ملائکه) خطاب می کند و می فرماید: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** ^(۱). و همانا من در زمین خلیفه و فرمانروایی قرار میدهم. و اینچنین بود که حضرت آدم خلیفه الله و یا همان فرمانروای زمین بود و همچنین تمام پیامبران

واوصیاء (جانشین پیامبران ﷺ) نیز اینچنین بودند ولیکن هدف و نقطه مطلوبی که می خواهند بدان برسند نتیجه نهایی این است که به خلیفه و جانشین بحق خداوند برسند. و یا رسیدن به شخص و خلیفه کامل برای خداوند متعال باشد و لاهوت یا ذات اذلی را درآینه اش بصورت و شکل کاملتر و تمامتر از بقیه انبیاء و اوصیاء ﷺ منعکس و متجلی نماید. و این شخص مورد نظر کسی است که بین (منیت = انا و انسانیت) و بین (لاهوت و ذات الهی) درحالت حرکت و نوسان قرار گیرد همانطور که حضرت امام صادق علیه السلام در حدیث ذیل روایت کرده اند:

سأل أبو بصیر أبا عبد الله علیه السلام فقال: جعلت فداك كم عرج برسول الله ﷺ؟ فقال علیه السلام: (مرتين فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إن ربك يصلي، فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي؟ قال: يقول: سبح قدوس أنا رب الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي، فقال: اللهم عفوك عفوك، قال: وكان كما قال الله: **قاب قوسين أو أدنى** .

فقال له أبو بصير: جعلت فداك ما قاب قوسين أو أدنى؟ قال علیه السلام: ما بين إستها إلى رأسها، فقال علیه السلام: كان بينهما حجاب يتلأأ يخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى: يا محمد، قال: لبيك ربي، قال: من لأمتك من بعدك؟ قال: الله أعلم، قال: علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين. ثم قال أبو عبد الله لأبي بصير: يا أبا محمد، والله ما جاءت ولاية علي علیه السلام من الأرض ولكن جاءت من السماء مشافهة) ^(۱).

ترجمه حدیث: ابا بصیر از حضرت امام صادق علیه السلام سوال کرد: فدایت شوم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله چند مرتبه عروج کرد: حضرت صادق در جواب فرمودند: دو بار عروج کرد: یعنی: در شب معراج جبرائیل در جایگاهی ایستاد و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود اینجا مکان و مقام تومی باشد. و جبرائیل نمی تواند به مقام پیامبر برسد و با اشاره به او گفت که عروج کن این مقام شماسست جبرائیل گفت ای محمد صلی الله علیه و آله در مکانی و مقامی ایستاده ای که هیچ فرشته ای و یا پیامبری به آن نرسیده است و پروردگات درود می فرستد.

پیامبر فرمود: ای جبرائیل خداوند چگونه درود می فرستد. گفت: پاک و منزّه و مقدس پروردگار فرشتگان و روح رحمت بر غضبم پیشی گرفت. پیامبر فرمود: خداوند عفو و مغفرت تو را می طلبم. همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: همانطور که خداوند متعال فرموده است فاصله بین پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند منان به اندازه تیروکمان و شاید کمتر بود. از حضرت امام صادق سوال شد: این فاصله چقدر بود؟ حضرت فرمودند: از نوک پیکان (تیر) تا انتهای کمان و در بین آنها حجابی که در حال تحرک و نوسان بود و نمی دانستیم آن چیست تا اینکه فرمودند زبرجدی پس از سر سوزنی به درون آن نظر کرد والی ماشاء الله نور عظمت پروردگار را نظاره کرد پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تبارک الله...). سپس خداوند متعال فرمودند: ای محمد حضرت در جواب فرمودند پروردگارا لبیک! خداوند فرمود: بعد از تو چه کسی جانشین تو برای امت می باشد؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله پاسخ گفت: خداوند آگاه است. پروردگار عالمیان فرمودند: علی ابن ابیطالب امیر المومنین و سید و سرور

مسلمانان و فرمانده بزرگ غر المحجلین (کسانی که در وضو و بعد از مسح پا حلقه ای با دست دور پایشان می کشند) جانشین تو می باشد.

سپس حضرت امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمودند: ای ابا محمد به خدا سوگند که ولایت و خلافت علی ابن ابیطالب علیه السلام از طرف زمین نیامد بلکه از آسمان بصورت شفاهی آمد. (خداوند او را منصوب کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را اجرا کرد).
 و اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله در ذات الهی فنا می شود و چیزی از او باقی نمی ماند و تنها خداوند یگانه و قهار و فقط نور باقی می ماند بدون تاریکی و ظلمت و او خدای سبحان و متعال می باشد یعنی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در خداوند متعال فنا می شود و دیگر اثری از او بر جا نمی ماند و این تنها بنده ای است که حجاب لاهوت برایش باز شد تا خداوند متعال را آنطور که حق معرفت است بشناسد. و تنها محمد صلی الله علیه و آله می تواند خداوند متعال را بصورت تام و کامل به خلق معرفی کند و او تنها خلیفه کامل خداوند بر روی زمین می باشد که در او لاهوت متجلی شد و یا ذات الهی که بطور کامل و ممکن است برای انسان تجلی نماید.

و برای اینکه موضوع بیشتر روشن شود این مثال را می آورم:

اگر شخصی کارخانه ای دارد و در آن تجهیزات و ادوات و ماشین الات وجود دارد و نیز کارگرانی داشته باشد و اگر این شخص خود اداره کارخانه نتیجه تولید و بازده این کارخانه را به 100 در صد برساند و سپس این شخص اگر بخواهد جانشینی انتخاب کند و اگر خود مدیریت این کارخانه را بدست نگیرد نسبت بازده ای آن 80 درصد خواهد شد بنابراین ناچاراً باید بر اداره کارخانه اشراف داشته باشد تا بازده کار به همان میزان 100٪ بماند سپس شخص دیگری که بهتری از جانشین اول پیدا

کرد ولیکن این نیز احتیاج به مدیریت دارد و ممکن است نسبت بازده کارخانه را به ۹۰٪ برساند و باز نیز احتیاج به همان مدیر و کارخانه دار می باشد تا نسبت را در حد ۱۰۰٪ حفظ کند و در نهایت مدیری را پیدا می کند که بدون حضور کارخانه دار نسبت بازدهی و راندمان کار به ۱۰۰٪ برسد و در نتیجه کارخانه دار او را بعنوان خلیفه و جانشین خود منصوب می کند و دستش را باز می گذارد هر طور که بخواهد انجام دهد زیرا او کاری که کارخانه دار می خواهد را انجام می دهد و اگر کارخانه دار بخواهد بر آن شخص نیز مدیریت کند کار عبثی انجام داده.

اگر شخصی از آتش سوزی می شنود به همان مقدار که شنیده است آن را می شناسد و همچنین کسی که آن را دیده است به اندازه دیدنش آتش را می شناسد ولی کسی که چیزی از او در آتش سوخت این یقینا آتش را می شناسد. ولیکن به اندازه سوختن آن مقدار از بدنش و اما کسی که تمام بدنش در آتش بسوزد تا خودش جزی از آتش بشود حال او این آتش را بشکل کامل و تام می شناسد و آن را با تمام وجود لمس کرده و نمی توان آن از آتش تشخیص داد زیرا او آتش شده: **بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** ^(۱).

(مبارک است آن کسی که در آتش یانور خداوند می باشد) (حضرت محمد ﷺ) و آن کسانی که دور او هستند (ائمه و مهدین) ﷺ و منزّه و پاک است خدای عالمیان).

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ^(۲).

این مثل های برای مردم می آوریم و کسی آنها را درک نمی کند مگر علماء (ائمه و مهدین علیهم السلام).

والان به کون و تکوین حضرت محمد صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاء و خاتمهم است بر می گردیم و همانا درود پروردگار بر او باد آخر پیامبران و فرستادگان خداوند متعال است و کتاب آسمانیش قرآن است و احکام و شریعتش تاکنون جاری و تا روز قیامت باقی خواهد ماند و بعد اسلام دینی پیدا نخواهد شد. **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** ^(۱). یعنی: هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است.

ولیکن مقام نبوت برای بنی آدم باز مانده و هرکس عبادت و عمل خود را برای خداوند سبحان خالص کرد ممکن است به این مقام نبوت برسد. همانطور که راه وحی الهی برای بنی آدم باز گذاشته شده (بوسیله خواب صادق).

و اما فرستادن انبیاء (آنانی که به درجه نبوت رسیدن) از طرف خداوند متعال چه انهای که بر احکام و شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله اسلام محافظت می کردند و یا انهای که دین جدیدی را احیاء میکردند که موجود نبود و همانا بوسیله بعث حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتمه یافت.

ولیکن این امر بعد از پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله که همانا انسان کامل (و خلیفه بحق خداوند متعال و ظهور الله در فاران و صورتی از لاهوت) این ارسال توسط حضرت محمد صلی الله علیه و آله تجدید شد و جمیع ائمه اطهار علیهم السلام همه از فرستاده شده هستند ولیکن از جانب حضرت محمد صلی الله علیه و آله (الله فی الخلق) خداوند متعال می

فرمایند: **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** (۱).

ترجمه آیه: برای هر امتی رسولی است که هرگاه رسول آنها آمد و حجت تمام شد حکم به عدل شود و بر هیچ کس ستم نخواهد شد.

از جابر نقل است که روزی از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر این آیه **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** سوال کردم و امام فرمودند: تفسیر آن در باطن این است که برای هر قرنی از این امت رسولی از آل محمد فرستاده می شود برای آن قرن و زمان خارج می شود و او رسول آن زمان می باشد و اینان همانا اولیاء و رسولان هستند و اما در باره فرموده حق تعالی: **فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ** یعنی رسولان در بین مردم به عدل و داد قضاوت می کنند و بر کسی ستم رو نمی دارند چنانچه خداوند متعال فرموده:

(معناه إن الرسل يقضون بالقسط وهم لا يظلمون كما قال الله) (۲).

خداوند می فرماید: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** (۳). ترجمه آیه: تنها وظیفه تو اندرز دهنده است و هر قومی را از طرف خدا رهنمائیست.

الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** فَقَالَ عليه السلام:
(كل إمام هادٍ للقرن الذي هو فيهم) (۴).

۱- یونس: ۴۷.

۲- تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۱۲۳.

۳- رعد: ۷.

۴- اصول کافی: ج ۱ ص ۱۹۱.

از فضیل نقل است که درباره آیه **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** از اباعبدالله الصادق علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمودند: یعنی برای هر قرنی امامی هدایتگر می باشد که در آن زمان است.

از امام باقر علیه السلام در فرموده حق تعالی: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** روایت است که فرمودند:

(رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُنذِرُ وَلِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ)^(۱). یعنی رسول خدا صلى الله عليه وآله و منذر است و برای هر زمان و قرنی هدایتگری از ما می باشد که مردم را به آنچه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله آورده هدایت می کند و هدایت به اکمال و اتمام رسید بعد از پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله من و نیز بعد از من بر اوصیائی او (جانشین) یکی بعد از دیگری.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** ، فَقَالَ: (رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُنذِرُ وَعَلَيَّ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ ؟ قُلْتُ: بَلَى جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعَتْ إِلَيْكَ، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ وَلَكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِي مَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِي مَنْ مَضَى).

ابی بصیر به امام صادق علیه السلام گفت: شما منذر و برای هر امتی هدایتگر هستید. و حضرت فرمودند:

رسول خدا صلى الله عليه وآله منذر و ترساننده است و علی علیه السلام هادی، ای ابا محمد آیا برای امروز هدایتگری هست؟ ابی بصیر گفت: فدایت شوم آری هست همواره

از خاندان شما هادی (هدایتگر) یکی بعد از دیگری می باشد تا اینکه به شما رسید. و امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند بر تو رحمت فرستد ای ابا محمد اگر آیه بر مردی نازل می شد سپس آن مرد فوت میکرد آیه هم با او می مرد و کتاب (قرآن) نیز می مرد ولیکن کتاب زنده و جاری و باقی است چنانچه در زمانهای قبل نیز جاری بود.

فرمودند: (رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي أَمَا وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ).

رسول خدا منذر و بیم دهنده و علی علیه السلام هادی و راهنما و اما بخدا سوگند که این امر هدایت و راهنمایی مردم تا قیام قیامت از ما دور نخواهد شد و نزد ما خواهد بود.

آنان علیهم السلام رسولان هدایت از جانب محمد صلی الله علیه و آله و برای محمد صلی الله علیه و آله هستند و همچنین همه آنها دارای مقام نبوت هستند بلکه شرط فرستادن که هیچ وقت تغییر نمی کند همان (تمام عقل) یعنی رسیدن به مقام آسمان هفتم کلی یا آسمان عقل است (سماء عقل).

و این امر که تجدید و احیا شد همه کسانی که میدانند و یا کسانی که نمی دانند بدان اقرار می کنند و آن هنگامی که به زیارت اولین رسول از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و او کسی نیست جز حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام و هنگام ورود به حرم مطهرش بعد از خواندن زیارت نامه اش و آن به مثاب خواندن زیارت پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

رسالته وعزایم أمره ومعدن الوحي والتنزیل، الخاتم لما سبقوالفاتح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله الشاهد على الخلق، السراج المنير، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته^(۱).

درود وسلام خدا بر محمد امین بر رسالت وامور عظیم وبزرگ ومعدن وحی وتنزیل آن محمد ﷺ خاتم انبیاء گذشته وفاتح رسالت آینده (مرسل رسولان بعد از خود) واحاطه کننده، ومسلط بر همه، شاهد بر خلق، چراغ روشنی بخش وتابناک، وسلام ودرود ورحمت خداوند بر او باد.

ودر زیارت امام حسین علیه السلام به نقل از امام صادق علیه السلام نیز چنین عبارتی آمده: (... فإذا استقبلت قبر الحسين علیه السلام فقل: السلام على رسول الله صلی الله علیه وآله أمين الله على رسله وعزائم أمره، الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته)^(۲).

وحضرت امیر المومنین علی علیه السلام می فرماید: (... وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة يؤدي الإسلام ذاکرها ويؤمن من العذاب يوم الحساب ذاکرها، وأشهد أن محمداً عبده الخاتم لما سبق من الرسالة وفاخرها، ورسوله الفاتح لما استقبل من الدعوة وناشرها...)^(۳). یعنی: شهادت می دهم که جز خدای یگانه خدائی نیست که شریک وهمتائی ندارد که هرکس این شهادت را بگوید اسلام را قبول کرده است واز عذاب جهنم وروز رستاخیز در امان می باشد ونیز شهادت می

۱- منتهی مطلب (طبق) - علامه حلی: ج ۲ ص ۸۹۰، وفي تهذيب أحكام - شيخ طوسی: ج ۶ ص ۲۵، وفي من لا يحضره فقيه - شيخ صدوق: ج ۲ ص ۵۸۸ همان عبارات (الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل).
۲- کامل زیارات- جعفر بن محمد بن قولویه: ص ۳۶۷.
۳- کتاب الزام ناصب في إثبات حجة غائب: ج ۲ ص ۱۵۷.

هم که محمد ﷺ بنده خدا و خاتم رساله رسولان قبل از خود بوده و فاتح و بازگشاینده رسالت الهی و ناشردعوت برای رسولان آینده است (...).

پس با حضرت محمد ﷺ فرستادن پیامبران از جانب خداوند خاتمه یافت و فرستادن رسولان از جانب حضرت محمد ﷺ آغاز شد. (الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل).

و به این ترتیب حضرت پیامبر ﷺ (الخاتم) یا واسط بین امرین و همچنین حضرت ﷺ (الخاتم) آخرین پیامبر از جانب خداوند سبحان است. و همچنین برای ما روشن گردید که (خاتم النبیین) بمعنی پایان و خاتمه رسالت نیست بلکه رسالات آنها به اسمو امضای پیامبر اکرم ﷺ رسیده و بدلیل اینکه پیامبران پیشین را نیز او فرستاده هر چند که آنان از جانب خداوند متعال مبعوث شدند لیکن حضرت محمد ﷺ حجاب بین خداوند متعال و پیامبران است و رسالات الهی از او انتخاب و به واسطه حضرت محمد ﷺ بر پیامبران نازل می شد. و حضرت محمد ﷺ همانا او صاحب رسالات انبیاء سابق و پیشین است. زیرا از طرف وی نازل می شد و او حجاب نزدیک الله سبحانه و تعالی است. پس فرستادن پیامبران سابق از جانب خداوند و از طریق حضرت محمد ﷺ حجاب نزدیک به خداوند صورت می گرفت زیرا که هنوز حضرت محمد مبعوث و فرستاده نشده بود و فرستادن ائمه و اوصیاء و مهدیین نیز به امر خداوند و از طریق حضرت محمد ﷺ صورت می پذیرد زیرا که پیامبر ﷺ مبعوث شد.

ویکی از اسامی حضرت علی علیه السلام (رسول رسول الله ﷺ) یعنی فرستاده پیامبر خدا ﷺ است. (یا رسول رسول خدا).

از جمیل ابن صالح از ذیح نقل است که گفت: شنیدم ابا عبد الله امام صادق علیه السلام بر بعضی از فرزاندانش این دعا را می خواند و می فرمودند:

(عزمت عليك يا ریح ویا وجع، کائنا ما کنت بالعزیمۃ التي عزم بها علي بن أبي طالب أمير المؤمنین علیه السلام رسول رسول الله صلی الله علیه و آله علی جن وادی الصبرۃ فأجابوا وأطاعوا، لما أجبت وأطعت وخرجت عن ابني فلان ابن ابتي فلانة، الساعة الساعة) ^(۱).

یعنی: (ای هوا و درد بر تو عزم کردم (عزم برای خارج شدن از بیمار) گویا این عزم را نشنیده ای وقتی که علی ابن ابیطالب امیر المومنین علیه السلام و رسول رسول خدا صلی الله علیه و آله بر صحرای جن (بنام صبره) عزم کرد که به ایشان جواب مثبت داده اند و امر او را اطاعت کرده اند تا اینکه اجابت نمای و اطاعت کنی و پسر من بنام فلان فرزند دختر من فلانه خارج شوی الان الان).

رسولانی از پیامبران:

قرآن کریم این قضیه مهم را برای ما روشن کرده است آنجای که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فاتح باب وسیع ارسال است و این در دوران حضرت عیسی علیه السلام (طلعت خداوند در ساعیر و همچین بزرگترین تمهید کننده و بسترگستر ظهور و حرکت عظیم پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله) رخ داد همان دعوت بزرگ الهی که تحول عظیمی در کانون فرستادن برای اهل زمین خواهد بود و تثبیت بحق خلیفه خداوند بر روی زمین خواهد بود. حضرت عیسی علیه السلام رسولانی را به شهر انطاکیه فرستاد

پس آنان نیز رسولانی از جانب خداوند محسوب می شوند زیرا حضرت عیسی علیه السلام به امر خداوند متعال کار می کند.

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ^(۱). که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهد کرد و هر چه کنند به فرمان اوست.

واین فرستادن رسولان از جانب رسول خدا یعنی حضرت عیسی علیه السلام که در قرآن در سوره یس ^(۲)، به آن اشاره شده و خداوند متعال می فرماید: **وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ** ^(۳).

یعنی: ای رسول بر این مردم حال قریه (انطاکیه) را مثل بزن که رسولان حق برای هدایت آنها آمدند که نخست دوتن از رسولان را فرستادیم چون تکذیب کردند باز رسول سومی برای مدد و نصرت مامور کردیم تا همه گفتند ما به رسالت آمده ایم. در اینجا خداوند می فرماید (ارسلنا) یعنی فرستادیم با اینکه فرستاده شده از حضرت عیسی علیه السلام است و بدین ترتیب رسالت از عیسی علیه السلام همان رسالت الهی و از جانب خداوند متعال است زیرا حضرت عیسی علیه السلام مثل خداوند در میان خلق است و همان اوست (طلعت الله در ساعیر) و آنچه که باید از قضیه ارسال رسل (رسول از رسولان) دانسته شود این است که فرستاده کننده (المرسل) باید در مقام

۱- انبیاء: ۲۷.

۲- از ائمه ع روایت شده است که فضیلت خواندن سوره یاسین ۱۲ ختم قرآن است و هر کس در شب آن را بخواند خداوند هزار فرشته بر او نازل می کنند از او در برابر شریطان و حاکم و سلطان ظالم تا صبح از او محافظت نمایند، و افتتاح سوره یاسین با حرف امام مهدی علیه السلام و که همان حرف (س) است شروع می شود و اما یای سوره به معنی پایان و خاتمه است و یعنی پایان و خاتمه و عاقبت برای قائم علیه السلام است. و همچنین یس یکی از اسامی حضرت محمد ص می باشد که همانا اوست (خاتم لما سبق و نهاییه ما سبق) است و همچنین قائم مبعوث می شود همانطور که حضرت محمد ص مبعوث شد و با جاهلیت خلق مواجه خواهد شد همانطور که حضرت پیامبر ص با آن مواجه شد و با آن مبارزه کرد و این اسم بین آنها ع مشترک است.

۳- یس: ۱۳ - ۱۴.

و جایگاه لاهوت برای آن فرستاده شده (للمرسل) باشد بدین ترتیب فرستاده ی از پیامبران باید در مقام و جایگاه الله در خلق باشند.

و برای توضیح بیشتر این مسئله باید بگوییم:

در هنگام فرستادن پیامبران از جانب خداوند متعال همراه فرستاده شدها (پیامبران) بود پس اوست که می شنید و می دید و بر پیامبران و دشمنان پیامبران احاطه داشت و بدین ترتیب هیچ گونه خطائی برای پیش برد رسالت الهی پیش نمی آمد همانطور که دشمنان خداوند نتوانستند مانع تبلیغ رسالت الهی شوند. خداوند متعال می فرماید:

لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ^(۱). (خداوند فرمودنترسید من باشما می

شنوم و می بینم).

و از ضروریات باید اینگونه باشد که در فرستادن رسولان ﷺ حتماً شخص فرستنده (مرسل) که مثل خداوند است باید همانند او محیط و مسلط بر فرستادهها و همچنین مسلط بر دشمنان آنان باشد و شنوا و بینا باشد و قادر و عالم به قدرت خداوند و علم او باشد زیرا در غیر اینصورت ارسال از جانب خداوند حقیقی نخواهد بود و همانطور که خداوند آن را تعبیر کرده **إِذْ أَرْسَلْنَا** و اینچنین می باشد فرستاده رسول به نسبت ارسال شده لاهوت وی محسوب می شود پس این پیام اور نیز از جانب خداوند محسوب می شود چگونه می توان تصور کرد که خداوند متعال بدون اینکه این فرستادهها را با قدرت کامل مجهز نکند و آنها را بفرستد.

این ارسال نیز از جانب خداوند متعال و سبحان محسوب می شود و اگر اینچنین نبود در آن نقصی به ساحت مقدس خداوند متعال منتسب می شد و حال خداوند متعال از هر نقصی پاک و مبرا می باشد.

هدف از خلقت بنی آدم همان رسیدن به این نتیجه است زیرا آن نقش خلافت حقیقی و کامل و تام خداوند را برای ما بیان می کند و آن را خداوند متعال هنگام خلقت آدم ﷺ در حضور جمعی از فرشتگان (ملائکه) ذکر کرد: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** ^(۱).

بیاد آر وقتی که پروردگار فرشتگان را فرمود: من در زمین خلیفه خواهم گماشت گفتند آیا کسانی خواهی گماشت که فساد کنند و خونها بریزند و ما خود تسبیح و تقدیس می کنیم خداوند فرمود من چیزی از اسرار خلقت بشر می دانم که شما نمی دانید.

وخلیفه کامل باید صورتی باشد از آنکه او را منسوب کرده و باید این خلیفه کامل (الله فی الخلق) باشد ویا (اسماء الله الحسنی) ویا وجه الله باشد خداوند متعال می فرماید:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ^(۲) (آ نروز رخسار طایفه ای از شادی نورانیست و بیچشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند). واکیداً این نگاه طرف خداوند متعال متوجه نیست بلکه این نگاهها متوجه اولیاء خداوند و به مربی آنها

۱- بقره: ۳۰.

۲- قیامه: ۲۲ - ۲۳.

یعنی حضرت محمد ﷺ معطوف می شود همان وجه الهی که بوسیله آن خداوند باخلق خودش مواجه شد. خداوند متعال می فرماید: **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ** ^(۱).

آیا کافران انتظار دارند که خدا با ملائکه در پرده های ابر بر آنها نازل شود و حکم دین بپایان رسد و کارها همه بسوی خدا باز گردد.

و آیا خداوند می رود و می آید و حرکت می کند و اینها از صفات مخلوق است پس این آیه به حضرت محمد ﷺ کامل الله اشاره دارد شخصی که نقش لاهوت (الله در بین خلق) را در بین مردم ایفا می کند و اگر خلیفه خدا نقش لاهوت را در بین خلق انجام ندهد در عمل نمی.

تواند رسولانی را برای خلق از جانب خداوند ارسال نماید و در این جا نقش خلیفه الله کامل تماماً و حقاً ایفا نشده است بلکه برای خلق هدف اصلی تحقق پیدا نشده. پس این خلیفه باید نقش لاهوت را بصورت کامل ایفا کند تا بوسیله آن خداوند متعال شناخته شود و هدف نهی برای خلق تحقق پیدا کند که همان معرفت است یا معرفت و شناخت لاهوت و توحید حقیقی..

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ^(۲)، (جن و انسان را خلق نکردم مگر برای

عبادت) ليعبدون "ليعرفون" یعنی عبادت همان معرفت خداوند متعال است ^(۳).

ضمیمه 5:

سوال 21 / تفسیر این آیه چیست ؟

۱- بقره: ۲۱۰.
۲- ذریات: ۵۶.
۳- از کتاب نبوت خاتمه.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ^(۱).

فرستنده سوال: حسن علی

ج/ بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وال محمد الائمة والمهديين وسلم تسليمًا.

اولا: الاصطفاء يعنى اختيار وانتخاب کردن ومختار خداوند متعال است ودر اصطفاء معنى ديگرى غير از اختيار نهفته است وآن انتخاب برتر وافضل بر بقيه است وبه همين دليل يکى از نامهاى مشهور حضرت پيامبر ﷺ مصطفى مى باشد؟ ونيز بدون شک وترديد اين فضل وبرترى بزرگ وعظيم در اين آيه وصف وصفت اين (مصطفين = انتخاب شدهها) ويا انتخاب شدگان که از بندگان مخلص خداوند مى باشند بيان شده وبهترين صفتى که مى توان در حق حضرت محمد ﷺ به آن شهادت داد همان عبد الله مى باشد واین اسم مخصوص پيامر اکرم ﷺ مى باشد در قرآن کلمه (عبد) در موضع مدح وستايش عظيم پيامبر اسلام در سوره نجم آمده است. پس اين بندگان انتخاب شده همانا وارثان کتاب الهى هستند ووارثين کتاب تنها پيامبران و اوصياء آنها مى باشند ولا غير. ودر اینجا اين اوصاف بر کسى جز بر پيامبر ويا وصى وجانشين پيامبر مطابقت نمى کند زيرا آنان بنده هاى حق خداوندن وشاهد بر آنان خداوند متعال است. آنها انتخاب شده اند (مصطفون) وکسى که آنها را انتخاب کرده خداوند متعال است آنها وارثان کتاب اند وخداوند است که اين ارث رابه آنها داده است.

و در این آیه تنها سه مقام و مرتبه برای آنها تعریف می شود:
بر نفس خود ظلم کرده (ظالم لنفسه). 2- مقتصد یا میانه رو. 3- سابق بالخیرات
یعنی پیشی گرفته در خوبیها و کارهای نیک.

و سابق بالخیرات: همانا فقط محمد و آل محمد علیهم السلام هستند.
و مقتصد: هم حضرت نوح و ابراهیم علیهم السلام و انبیاء و مرسلین و ائمه از فرزندان
حضرت ابراهیم علیه السلام هستند.

ظالم لنفسه (بر نفس خود ظلم کرده): و همانها بقیه انبیاء و رسولان علیهم السلام قبل از
حضرت ابراهیم علیه السلام و بعد از حضرت ابراهیم و از فرزندان و نسل حضرت ابراهیم
علیه السلام می باشند: که خداوند می فرماید: **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ إِنِّي**
جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ^(۱).

و هنگامی که خداوند حضرت ابراهیم را با کلماتی و آیاتی امتحان نموده و نیز این
آیات را به او به اتمام رساند و فرمود: من تو را در بین مردم امام قرار داده ام ابراهیم
علیه السلام گفت: و از نسل و ذریه من نیز به این مقام برسند خداوند فرمود: ظالمان (ظالم
به نفس خود) شامل عهد من نمی شوند.

همانا ظالمین از انبیاء و ظلم پیامبران به معنی معصیت و گناه نیست بلکه به معنی
قصور و تقصیر در اداء عمل نسبت به دیگر پیامبران و ائمه علیهم السلام می باشد بدین معنی
که اگر کاری و یا عملی و یا ماموریتی از جانب خداوند را به حضرت یونس علیه السلام
و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اگذار کنند آیا عمل و کردار حضرت یونس علیه السلام مانند
فعالیت و عمل حضرت محمد صلی الله علیه و آله می شود. این کم کاری و قصور در عمل از
جانب حضرت یونس علیه السلام ظلم محسوب می شود و سبب شد تا از ائمه نسل

حضرت ابراهیم علیه السلام نشود و همچنین سبب شد تا به مقام و مرتبه و منزلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نرسد. (جهت اطلاع بیشتر در این مورد لطفاً به کتاب متشابهات و جواب منیر جلد ۱ مراجعه شود).



فهرست

۳ مختصر تعریفی از صاحب کتاب
۵ اهداء
۷ تقديم
۱۲ سفر حضرت موسی <small>عليه السلام</small> به مجمع البحرین
۱۵ شخصیت‌های سفر
۱۷ توجه
۲۲ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لِمَا أَبْرَحُ ... علماً
۳۰ توجه
۳۳ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا ... عجباً
۴۷ نسیان یا فراموش
۵۲ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا ... قصصاً
۵۷ فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ... رشداً
۶۱ قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى ... منه ذكراً)
۶۳ عبد صالح چه چیزی را می خواست به حضرت موسی بیاموزد ؟
۶۵ فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ ... صبراً
۶۸ عبد صالح کیست ؟
۷۶ موسی <small>عليه السلام</small> پیامبری از پیامبران اولی العزم بود و با این وجود شکست می خورد؟ ..
۸۲ در این دیدار عصمت حضرت موسی <small>عليه السلام</small> چگونه است ؟
۸۹ نصیحه
۹۱ ضمیمه (۱)
۹۸ ضمیمه (۲)
۱۰۵ ضمیمه (۳)
۱۱۴ ضمیمه (۴)
۱۳۰ ضمیمه (۵)
۱۳۳ فهرس